

۲۴ صفحه

در صفحات دیگر:

- * محکومیت غیر عادلانه ۲۲ تن از برادران مجاهد
- * مصاحبه با نمایندگان کارکنان جنگ زده صنعت نفت
- * جنبه‌ی متحد ارتجاع بر علیه مجاهدین خلق
- * سالروز شهادت دومین ستاره آسمان امامت
- * سالروز آغاز عملیات مسلحانه‌ی الفتح
- * سالگرد پیروزی انقلاب گویا



سال دوم - شماره‌ی ۱۰۳ - سه‌شنبه ۹ دی ماه ۵۹ - تک‌شماره ۳۰ ریال

وفات پیامبر (ص)

"قل ارايتم ان اهلكنى الله و من معى اورحمتا فمن يجيرالكاقرين من عذاب اليم ؟"
 (ای پیامبر به اینان بگو گیرید که خدا من و همراهانم را نابود کند و یا رحمت مان دهد) در هر حالت آیا کسی هست که حق پویشان را از گرفتاری دردناک نجات بخشد؟ (بود و نبود ماجه تغییرى در سرنوشت شوم و محتوم حقیقت پویشان می دهد؟) (سوره‌ی ۶۷ آیه‌ی ۲۸) بقیه در صفحه‌ی ۶

نامهٔ مجاهدین به آیت‌الله منتظری

بسم الله الرحمن الرحيم
 حضرت آیت‌الله منتظری با احترام و پس از سلام : روزنامه‌های اول و دوم دی ماه مصاحبه‌ای از جنابعالی را منتشر نمودند که ضمن آن بیانات و نظراتی در مورد "مجاهدین خلق ایران" ابراز فرموده‌اید و من جمله این که "کسی ظاهراً نگفته مجاهدین خلق کافر و مهدور الدم هستند و باید آن‌ها را کشت و مالشان را غارت کرد..." (کیهان دوشنبه ۱/دی/۵۹) بقیه در صفحه‌ی ۵

پرده‌ی آن و شکست توطئه‌ها برای ارتجاع قابل تحمل نخواهد بود. لیکن هیچ‌گاه تصور نمی‌کردیم که عناصر مسلح شناخته شده و وابسته به ارگان‌های رسمی تا این اندازه گستاخانه و بی‌پروا به حمایت مسلحانه از چماق‌داران بپردازند.

جریان حمله چگونه اتفاق افتاد؟

از ظهر چهارشنبه جو خیابان مبارزان منشج بود. عناصر مشکوکی با لباس و قیافه‌های متفاوت، چهره‌ی خیابان را عوض کرده بودند. عده‌ای علناً به زیر نظر گرفتن بقیه در صفحه‌ی ۹

حملهٔ سازمان یافته و مسلحانه به انجمن کارکنان مسلمان را لاجوردی فرماندهی می‌کرد

افشاگرانی آن تهاجم با اسناد و مدارک غیر قابل انکار در مجاهد (شماره‌ی ۱۰۲) چاپ شد. ما به خوبی می‌دانستیم و از قبل نیز بارها تجربه کرده بودیم که افشاگری نیروهای انقلابی در مورد سردسته‌ی چماق‌داران و عناصر پشت

گسترده‌ی توطئه این بار رنگ و بوی دیگری به مساله می‌داد. زیرا با توجه به شکست تهاجم هفته‌ی قبل (جمعه ۲۸ آذر) علی‌القاعده نیروهای ارتجاعی این بار به تهاجم وسیع‌تر و حساب‌شده‌تری باید دست می‌زدند. به خصوص که گزارش

هنوز یک هفته از تهاجم مسلحانه‌ی عناصر چماق‌دار و حامیان ژ-۳ به دست آن‌ها به دفتر انجمن کارکنان مسلمان واقع در خیابان مبارزان نگذشته بود که ظهر چهارشنبه ۳ دی بار دیگر دفتر انجمن مورد تهاجم واقع شد. ابعاد

استقبال خونین از جهانخواران آمریکائی مجاهدین خلق ایران

ضمن اعلام آمادگی برای استقبال خونین از جهانخواران آمریکائی، نسبت به نرزش در برابر آنان هشدار می‌دهند.

به نام خلق قهرمان ایران پاسخ و موضع‌گیری مقامات رسمی امپریالیزم جهانخوار آمریکا در قبال آخرین پیشنهادات ایران برای آزادی گروگانها، اگرچه بقیه در صفحه‌ی ۲۳

باز هم قتل!

مطمئن باشید با هر حملای بر علیه مجاهدین بویا هر ضربهای که به مجاهدین بزنید در واقع ضربه‌ی متقابل شدیدی تری به خودتان وارد کرده‌اید و پوسیدگی خود را هر چه بیشتر بر ملا نمودم و زوال خود را تسریع میکنید

هنوز چند روزی از شهادت برادران مجاهدان، حسین سالار محمدی و اردشیر خانی در آمل و رودسر نگذشته بود، و هنوز از زمانی که اوپاش جنایت‌کار با فرو کردن دشنه‌ای در قلب برادر مجاهدان داود سلیمانی در ساری وی را به شهادت رساندند یک هفته نگذشته بود که در روز چهارشنبه‌ی هفته‌ی گذشته برادر مجاهدان حمیدرضا رضائی در تهران در خاک و خون غلتید و به گاروان پرافتخار و شهدای مجاهدین خلق پیوست.

داستان مطابق یک سناریوی تکراری به وقوع می‌پیوندد. ابتدا دسته‌ای اوپاش چماق‌دار، قهقهش و قداره‌بند که البته در بینشان عناصر مسلح به سلاح گرم از قبیل گلت و نارنجک نیز وجود دارد و همگی توسط نیروهای مسلح و نهادهای رسمی (که دورادور هوایشان را دارند) مراقبت می‌شوند، حمله و هجوم خود را شروع می‌کنند. این بار هدف مورد تهاجم محل انجمن کارکنان مسلمان است که قبلاً نیز ۲ بار مورد حمله‌ی ناموفق قرار گرفته بود و هجوم وحشیانه‌ی اوپاش با به کار گرفتن تمام وسایل تخریب و گشتار از همه طرف شروع می‌شود و ساکنان ساختمان و افراد حاضر در محل به مقاومت می‌پردازند، درگیری شروع می‌شود و پاسداران مسلح وارد ماجرا می‌گردند. تیراندازی و رگبار ژ-۳ به هوا و زمین شروع می‌شود البته نه‌گمان کنید که به سمت اوپاش مهاجم، بلکه به بقیه در صفحه‌ی ۲

در صفحه‌ی ۳
 ● نامهٔ مستند یکی از دانشجویان پیرو خط امام:
 ماجراهای پشت پردهٔ گروگانگیری

ورشکستگی تاریخی درک خرده‌بورژوازی از اسلام

تحریف اسلام بدست خرده‌بورژوازی هر دوره را می‌توان پایه‌ی موجودیت و مبنای عینی این تحریفات، و نقش اندیشمندان حامل تفکرات طبقاتی و برداشت‌های ارتجاعی و ناروا را به عنوان شرط ذهنی در روند شکل‌گیری و تدوین نظرات مخدوش در مورد اسلام دانست. بقیه در صفحه‌ی ۷

ایدئولوژی:

گفتیم که مضمون اساسی تحریفات انجام گرفته در مورد اسلام در قرون و اعصار گذشته، آمیخته شدن این ایدئولوژی با ارزش‌های طبقاتی و ذهنیت آلوده‌ی متفکرین به اصطلاح مسلمان در ادوار مختلف تاریخی بوده‌است. در واقع محتوای اسلام ارائه شده در هر

بقیه از صفحه اول

باز هم قتل!

طرف کسانی که مورد حمله قرار گرفته و با دست خالی بمقاومت در برابر آن پرداخته اند. مردم محل و رهگذرها بحمايت و دفاع از برادران مورد تهاجم بر میخیزند. اما در قبال دشنه و نارنجک و گازاشک آور و گلت و ژ ۳، زبان و منطق و استدلال بچه کار می آید؟ و نتیجه روشن است، تعدادی کشته و زخمی و دستگیر شده و محل تخلیه می گردد و به دنبال وقتی که دیگر نمیتوان مسئله را لاپوشانی کرد و آن را با سکوت برگزار نمود سلیلی از اکاذیب و تبلیغات دروغ سرازیر میشود تا جنایت را توجیه کند و تقصیر و مسئولیت را بگردن مجاهدین خلق بیندازند. در حالیکه این سناریوی کتیف آنقدر تکرار شده که کمتر کسی است که از کند و واقعیت مسائل بی اطلاع بوده و فریب این تبلیغات مزورانه و دروغین را بخورد.

ماجرای بدین ترتیب پایان می پذیرد و صفحه های دیگر بر صفحات سیاه و ننگین و جنایتکارانهی چماقداری و گشتار مجاهدین افزوده میگردد و خیل چماقداران و قمه کشان و تفنگچیان و حامیانشان میروند تا وقتی دیگر و جایی دیگر حادثه های جدید بیافرینند و حلقه های دیگر بر این زنجیر جنایت بیفزایند اما سرانجام چی؟ و بالاخره این جریان قتل و جرح و بگیر و ببند بگجا خواهد رسید. اما همین "پایان" و "سرانجام" تنها نکته های است که این گوردلان همانند تمام مرتجعین تاریخ بدان نمی اندیشند و یا در باره ی آن خود را با تصورات ابلهانه های مشغول داشته و فریب میدهند.

راستی شما، ای کسانی که کارگردانان پشت صحنه ی این تهاجمات و قتل و جرحها هستید و شما ای کسانی که این نقشه های شیطانی را با اجرا درمی آورید و فرزندان بیگناه این خلق را بخاک و خون میکشید دشنه را در قلب مجاهد فرو میکنید، با تفنگتان مجاهد را نشانه میروید و با

گلوله مغز او را متلاشی می نمائید، چه فکر کرده اید؟ آیا گمان کرده اید که حمله به مجاهدین و گشتار آنها راه حل مسائل و مشکلات بی پایانی است که خودتان، در اثر عملکردهای غیرمردمی و ارتجاعی، خود را بدان گرفتار کرده اید؟ آخر لختی بیندیشید، این جوانان بیگناهی که اینچنین خونشان را میریزید چه گناهی کرده اند؟ آیا گمان می کنید که برای حفظ موقعیتها و قدرت خود باید مجاهدین را قربانی کنید؟ اما بدانید

مطمئن باشید از خون هر مجاهدی که بخاکش افکنید صدها مجاهد دیگر بپا میخیزد، مثل کلمه ی طیبه را، در قرآن نشیده اید؟ مطمئن باشید که با این ضرب و جرحها و قتلها نمی توانید کوچکترین خللی در عزم و اراده ی مجاهد خلق پدید آورید و دهان او را ببندید و برعکس او را در ادامه ی راهش هر چه فمصم تر می کنید، چرا که مجاهد خلق حقانیت راه خود را در میان خون و آتش تجربه کرده است و آنی در پیمودن این راه درنگ و تردید نخواهد کرد. و آیا گمان کرده اید که با این حملات و ضرب و جرحها هواداران مجاهدین را دچار تزلزل و تردید می کنید؟ بدنیت یکبار دیگر این چند سطر

هواداران مجاهدین نسلی آگاه و آزاد هستند که از میان آتش و خون گذشته اند و بدون شک در نهایت تمام دشمنان خلق را در برابر اراده ی شکست ناپذیر خود به زانو در خواهند آورد.

با گشتار و تضعیف مجاهدین فقط بدشمنان خلق خدمت می کنید و راه امپریالیستها را هموارتر میسازید که البته در صورت تسلط شان بخودتان هم رحم نخواهند کرد. و تازه آیا فکر می کنید که شما می توانید مجاهد خلق را نابود کنید؟ آیا فکر کرده اید که با این قتل و جرحها می توانید عزم و اراده ی انقلابی مجاهدین را متزلزل نمائید؟ اما بدانید که شما نمی توانید مجاهد خلق را از بین ببرید چرا که مجاهد خلق در قلب مردم جای دارد، چرا که مجاهد خلق دیگر یک فرهنگ و یک ایدئولوژی است، یک ایدئولوژی انقلابی روبره پیش که جای شایسته خود را در تاریخ باز کرده و هر روز بیشتر باز می کند و آینده به آن تعلق دارد و بعلت ماهیت توحیدی و رهائی بخش خود، دیگر از بین رفتنی نیست. مطمئن باشید با هر حمله ای بر علیه مجاهدین و با هر ضربه ای که به مجاهدین بزنید در واقع ضربه ی متقابل شدیدتری به خودتان وارد کرده اید و پوسیدگی خود را هر چه بیشتر بر ملا نموده و زوال خود را تسریع می کنید و هر چه بیشتر حقانیت و صداقت و مظلومیت مجاهدین را برای مردم اثبات می کنید.

هایمان را تهدید می کنند به آنها که ما را منافق می نامند بآنها که ما را ناگام میدانند و... بگوئید که راه ما راه خداست و هدف ما توحید است و این را تاریخ نشان خواهد داد چون تاریخ سیر تکاملیش را طی خواهد کرد." می بینید که هواداران مجاهدین از چه عزم و اراده های آهنین برخوردارند و چگونه راه خود را از خلال تجارب روزانه و در کمال آگاهی انتخاب کرده اند آنها نسلی آگاه و آزاد هستند که از میان آتش و خون گذشته اند و بدون شک در نهایت تمام دشمنان خلق را در برابر اراده ی شکست ناپذیر خود به زانو در خواهند آورد آنها آن داود سلیمانی ها و حمیدرضا رضایی ها هستند، و مطمئن باشید که این عملکردهای انحصارطلبانه و ارتجاعی شما نه می تواند کوچکترین خدشهای در عزم و اراده ی چنین کسانی ایجاد کند و نه می تواند جریان رشد روزافزون و شتابان هواداری از مجاهدین خلق را متوقف سازد.

و بالاخره بدانید که هیچ کسی و هیچ جریانی نمی تواند از عواقب کردارها و عملکردهای خود بگریزد و سرانجام پاسخ و پاداش و سزای خود را از خلق و خدا و تاریخ خواهد گرفت. پس بیائید پیش از اینکه پتک گوبنده ی حقیقت بر سرتان فرود آید و گرفتار خشم و انتقام خدا و خلق شوید دست از این حمله و هجومها بکشید و بردارید. اینقدر این مردم ستم دیده

را بازی ندهید اینقدر به این مردم کم بها ندهید. مردم می فهمند و هر روز هم بیشتر و بیشتر آگاه میشوند، راه گذشتگان را فرو گذارید که این راه عاقبتی ندارد. آیا این همه تجربه کافی نیست؟ آخر چه کسی پاسخگوی این خونبهای است که اینچنین بناحق بر زمین میریزد. آخر مگر در این مملکت نباید هیچ حساب و کتابی وجود داشته باشد آخر مگر این مملکت ارگانها و نهادها و قوای قضائی ندارد؟ آیا این قوه ی قضائیه با این بدویضا فقط بدرد ضدیت با مجاهدین

قاتل به ظاهر کسی است که دشنه را فرو می کند و یا گلوله را شلیک می کند. اما آنها هم که سر نخ قضا یا راه دست دارند و تحریک و تشویق و توجیه می کنند قاتلند

از صفحه اول

نامه مستند

یکی از دانشجویان پیرو خط امام:



ماجرای پشت پرده گروگانگیری

فصل دوم:

روابط درونی "دانشجویان پیرو خط امام" در سفارت

اینک می‌خواهم به سازماندهی یا به عبارت بهتر به شکل تقسیم کار در داخل سفارت و بین دانشجویان، پس از استقرار در جاسوسخانه پردازم. ولی قبل از ورود در اصل مساله لازم است برای تصویر بهتر قضایا، از کمی جلوتر به شرح جریانات پردازم: اشغال سفارت ۶ ساعت، یعنی حدوداً از ساعت ۱۵/۵ صبح تا ۵ بعد از ظهر به طول انجامید. در طی این مدت کارها اغلب جنبه‌ی خودبخودی داشته و در مواردی بسیار ابتدائی بود. و این در حالی بود که سه تن از دانشجویان به نامهای "الف - الف" از دانشگاه صنعتی، "ج - ب" از دانشگاه تهران و "م - م" از پلی تکنیک و تا حدودی هم "ر - س" از دانشگاه صنعتی در همان بدو ورود به سفارت، اتاقی اختیار کرده و به این جمع نام "شورای هماهنگی" دادند. بی‌جهت نیست که در اولین مصاحبه‌ی مطبوعاتی در همان شب اول آنها مطالبی را به عنوان عملیات اشغال سفارت عنوان کردند که برای ما که در جریان تک‌تک کارها بودیم، دور از ذهن بود. به عنوان مثال و به عنوان نمونه‌ای از این عملیات، بد نیست بدانید که در مدتی که آمریکا کثیها مشغول از بین بردن اسناد جنایات خود بودند عده‌ای با تیختر نزدیک در ایستاده و به ابراز احساسات مردم پاسخ می‌گفتند! البته کار ما، چندان کار مشکلی هم نبود. به اشغال در آوردن این محل، تحت حمایت سپاه و زیر نظر و با هدایت برخی مسئولین و... آنهم به آن شکلی که گفتم قاعدتاً نمی‌بایست احساس فتح آمریکا را در انسان بوجود آورد اوضاع آنچنان بهم ریخته، و

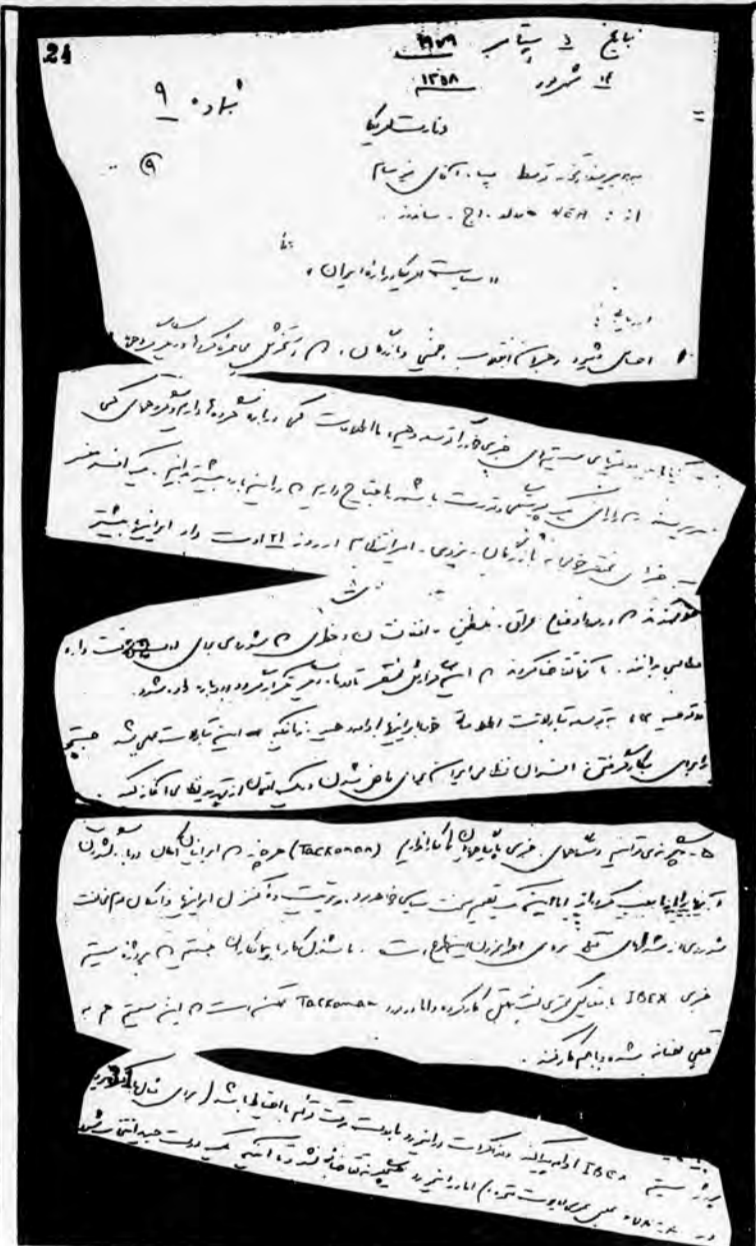
بی‌برنامگی آنچنان مشهود بود که در ابتدا دانشجویان می‌خواستند یکی از افرادی را که در لحظات اول تسلیم شده بود، به عنوان مترجم و به منظور صحبت کردن با بقیه‌ی آمریکائی‌ها به کار گمارند! تصور کنید که مترجمی که باید برای بازجویی از جاسوسان "سیا" مورد استفاده قرار گیرد، از ساواکی‌هایی نظیر مثلاً جهانگیری معروف باشد!

پیچیدگی امپریالیسم و درک ساده‌ی ما از مبارزه‌ی ضد امپریالیستی

همانگونه که قبلاً هم گفتم از قبل ما می‌پنداشتیم که چند روزی به عنوان اعتراض در سفارت خواهیم ماند و سپس آنجا را تخلیه خواهیم کرد. ولی تحولاتی که پس از اشغال بوجود آمد ما را ملزم به ماندن بیشتر در این محل کرد. بنا براین لازم شد که روابط و تقسیم کار جدی‌تری برای این منظور بوجود آید. و این مساله موضوعی است که اینک می‌خواهم به شرح و بسط آن پردازم. توضیح مسالده‌ی فوق را در اینجا از آنجهت ضروری می‌دانم که با شناخت عمیق‌تری که بدین ترتیب بدست می‌آید بسیار روشن‌تر می‌توان به بررسی موضعگیریها و عملکردهای دانشجویان پیرو خط امام در این یکسال و چند ماه پرداخت، و درک کامل‌تری از ماهیت این جریان بدست آورد. از طرف دیگر با توضیح این روابط و مناسبات روشن‌تر خواهد شد که "دانشجویان پیرو خط امام" توان ادامه‌ی مبارزه‌ی ضد امپریالیستی را داشتند یا خیر؟ آیا این دیدگاه می‌تواند دشمن مردم ما را با تمام پیچیدگیهای ضد خلقی‌اش به زانو درآورد؟ پیچیدگی‌ای که بعدها من در سفارت با آن بیشتر آشنا شدم از جمله اسنادی که در این جهت، یعنی در جهت شناسائی ماهیت جنایت کار و مکار امپریالیسم آمریکا کمک کرد، یکی هم این سند بود. نامه‌ای به تاریخ ۳ سپتامبر / ۱۹۷۹ (۱۴ / شهریور / ۱۳۵۸) از جانب:

وای به وقتی که منبع اطلاعات و اخبار دولتمردان ما C.I.A باشد! و آیا چه طرحهایی بر اساس این اطلاعات ریخته شده و اجرا شده و خواهد شد؟ ... برگردیم به اصل مطلب: در شرایطی که ما ادعای مبارزه با این دشمن مکار و خون‌آشام را داشتیم، با ز هم به عوام فریبی و تخطئه‌ی دیگران مشغول بودیم! به همین دلیل

"N.A.A هارولد، اچ، ساندرز" به: دبیر سفارتخانه، توسط پ، آقای نیوسام. عنوان این مطلب "سیاست آمریکا درباره‌ی ایران" می‌باشد در این نامه به بررسی اوضاع و احوال سیاسی ایران پرداخته است و سپس توصیه‌هایی برای باصلاح بهبود رابطه با ایران که چیزی جز از سرگرفتن همان روابط استثمارگرانه و وابستگی نیست می‌نماید،



متن زیر تایپ شده‌ی قسمت‌هایی از سند فوق‌الذکر است

گشودن آنها را از ما سلب کرده‌اند اما این یک تصمیم سخت سیاسی خواهد بود. مدیریت و کنترل ایرانیه‌ها و امکان عدم مخالفت شوروی از شرط‌های قبلی برای اجرای این طرح است. ما مشغول کار با پیمانکاران هستیم که پروژه‌ی سیستم خبری IBEX با مقیاس کمتری نسبت به قبل کار کرده و اما در مورد Tackoman ممکن است که این سیستم هم به قبلی اضافه شده و یا هم کار کنند. "توصیه"

پروژه‌ی سیستم IBEX ادامه پیدا کند و مذاکرات در این مورد با دولت موقت توام با احتیاط باشد (برای مثال با دکتر یزدی در UN. مجلس عمومی ایالات متحده) اما در این مورد هیچگونه تقاضایی نشود تا اینکه یک دولت جدید انتخاب شود.

"آیا باید فعالیت‌های سیستم‌های خبری خود را توسعه دهیم؟ ما اطلاعات کمی درباره‌ی گروه‌ها داریم. و گروه‌های کمی به نظر می‌رسند که دارای یک پیوستگی و قدرت باشند. ما احتیاج داریم که در این باره بیشتر بدانیم. یک افسر مفسر "سیا" خیرهای مختصر خوبی به "بازرگان"، "یزدی" و "امیر انتظام" در روز ۲۱ اوت داد. ایرانیها بیشتر علاقمندند که در مورد اوضاع عراق، فلسطین افغانستان و خطری که شوروی برای دولت موقت دارد مطالبی بدانند. آنها تقاضا کردند که این گزارش مختصر تا دو ماه دیگر تکرار گردد و دوباره داده شود"

چگونه می‌توانیم دستگاه‌های خبری پایگاه‌هایمان را بکار اندازیم (Tackoman) هر چند که ایرانیان امکان دوباره

می‌خواهم توضیح دهم که این حرکت که مدعی بود پنجه در پنجه‌ی دشمن اصلی و شیطان بزرگ امپریالیسم آمریکا افکنده تا چه حد در درون خود از وحدت و انسجام برخوردار بود. اگر برآستی و صادقانه درگیر یک مبارزه‌ی ضد امپریالیستی هستیم، باید به تمام نیروها امکان شرکت و فعالیت داد. ولی درست برعکس، وحدت حرکت ما تنها در تضادش با نیروهای دیگر و به ویژه نیروهای انقلابی وجود داشت!

تقسیم کار فرمايشی

تا اینجا گفته بودم که از همان ابتدای ورود به سفارت، "شورای هماهنگی" زمام کارها را در دست گرفت. غیر از افرادی که به عنوان "شورای هماهنگی" از پیش منتصب شده بودند (و البته بعداً نیز هیچ‌گونه انتخاباتی برای برگزیدن افرادی که مورد اعتماد عموم باشند، انجام نشد!) تقسیم بندیهای دیگری نیز از پیش صورت گرفته بود. بدین ترتیب که افراد در ۴ گروه عمده‌ی "اسناد"، "عملیات"، "خدمات" و "اطلاعات و روابط عمومی" تقسیم شده بودند. این تقسیم بندیها، همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد قبل از اشغال سفارت و بیشتر بر اساس دانشگاه‌های متفاوت به عمل آمده بود. و در کارت‌هایی که به کلیدی افراد برای جلوگیری از ورود افراد غریبه داده شده بود مشخص شده بود بدین شکل که دانشجویان پلی تکنیک بیشتر در بخش اسناد، دانشجویان صنعتی در عملیات دانشجویان دانشگاه تهران در خدمات و... جای گرفته بودند بعدها نیز به غیر از تغییرات جزئی که صورت می‌گرفت، این گروه‌ها به همین ترتیب باقی ماند.

ساده‌اندیشی است اگر بپنداریم کارها دقیقاً از همان کانالهای فوق‌الذکر انجام می‌پذیرفت. نمونه‌ی زیربخوبی گویای آشنگی کارها در این مرحله است:

از همان اول کار بازجویی آغاز شد. ابتدا ایرانیهایی مورد بازجویی قرار گرفتند که داخل سفارت بودند و تعداد آنها به ۱۵۰ نفر می‌رسید. بیشترین بازجوییها از هر فرد، ظرف مدت نیم ساعت انجام می‌گرفت. آنهم از کسانی که مورد اعتماد کامل سیا و سفارت بودند و از نظر دسترسی به اسناد، از جانب جاسوسخانه مورد اعتماد تشخیص داده شده بودند. ۴۰ نفر از این افراد از همان ساختمان اسناد دستگیر کرده بودیم. در بین این افراد ساواکیهای بقیه در صفحه ۲۲

مدتهاست که به عنوانی دوروزنامه‌ی ارتجاعی صبح تهران، نشریه‌های امت، مردم و کار اکثریت نیز تقریباً در هر شماره، تیترو عنوانی را بر علیه مجاهدین درج می‌نمایند. نشریات مزبور از روزنامه‌های معلوم الحال صبح گرفته تا بقیه، هر کدام متعلق به جریانها و محافل بخصوصی بوده و سوابق خاص خود را دارند. اما بنظر میرسد بر سر درج مطالب و تیترهای یاد شده اتفاق نظر داشته و اخیراً نیز نزدیک‌تر و همواتر گردیده‌اند.

اتفاق و اشتراک نشریه‌های مزبور و محافل و جریانهای مربوط به آنها در مسئله‌ی حمله و تیری از مجاهدین نه تنها در کلیت و شکل، بلکه تا حدود زیادی در محتوی و بر سر موضوعات مشخص نیز حاصل و خطوط آنان در این زمینه به یکدیگر کاملاً نزدیک گردیده است. بنحوی که این اشتراک نظری و عملی آنها بر علیه یک نیروی عمده‌ی انقلابی، ترکیب آنان را به یک "جبهه متحد ارتجاع" تبدیل نموده است.

همانطور که گفتیم جبهه مزبور مدتهاست که بر علیه مجاهدین موضع‌گیری می‌کند و در واقع کمتر روز یا هفته‌ای بوده است که صفحات جراید مزبور (که یا از آزادی ارتجاعی برخوردار بوده و یا بدنبال آن می‌دوند) حاوی مقاله و سرمقاله و تیترو مطلبی بر علیه مجاهدین نباشد. با اینهمه ما بدایلی، کمتر درگیر این مسئله شده و بدان نپرداخته‌ایم. یکی از اهم دلایل مزبور، این است که این جبهه بخودی خود و بویژه در رابطه با موضع‌گیری مشترک بر علیه مجاهدین - چه به افراد و چه در مجموع - در نزد مردم و نیروهای انقلابی افشا و شناخته شده است.

درواقع اگر از جراید معلوم الحال صبح که ارگان‌های انحصارطلبان حاکم است بگذریم، هر یک از بقیه‌ی اعضا این جبهه، واجد عملکردها و سوابق روشن و بخصوصی است که خود برملا کننده‌ی علت تیری او نسبت به مجاهدین خواهد بود. و باز بگذریم که در میان آنها جریانی وجود دارد که بخاطر سوابق عمیقاً اپورتونیستی خود و عملکردهای خائنانه‌اش در تاریخ سی ساله‌ی گذشته در نزد انقلابیون ایران خودبه

تنهایی " معیار و شاخص اپورتونیسم " محسوب می‌گردد. همچنین برخی چهره‌های باصلاح‌مکتبی این جبهه‌نیازی به معرفی نداشته و سوابق درخشان و یکدست! آنان بر همگان روشن است. در مورد خوشنام‌ترین جریان عضو این جبهه نیز گذشته از چپ و راست زدن‌ها و چرخش‌های وحشتناک، داستان معامله‌های نسیه‌اش برای "خریدن آزادی" چندان وجهه‌ای برایش باقی نگذاشته است.

داده و بر سر ارزش‌ها و شعارهای مقدس یک انقلاب به معامله‌گری و مصالحه‌پرداخته است. برای آنکه ببینیم این مدعیان کذائی مکتب و مبارزه ضد امپریالیستی! چه می‌گویند مقدمتاً "فشرده‌ای از محتوای دعاوی نشریات "جبهه‌ی متحد ارتجاع" اعم از روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، صبح‌آزادگان امت، نامه‌ی مردم و کار اکثریت را که بر آن انگشت می‌گذارند، خلاصه می‌کنیم محور اصلی دعاوی و در

همچنان چشان خود را بر واقعیت‌های جاری جامعه‌ی ما که اظهارنظر الشمس است، ببندند و بر تحلیل‌های سراپا نادرست خود بایستند، یا مجبورند همچنان مبارزه علیه جمهوری اسلامی را بر مبارزه علیه امپریالیسم امریکامقدم سازند که این همسویی صریح و آشکار با رژیم‌های ضد مردمی عراق و دیگر رژیم‌های مرتجع و وابسته منطقه است و یا باید بنوعی بی‌عملی یعنی همان چیزی که هم‌اکنون عمیقاً

" در موارد زیادی مشاهده می‌شود که اعضا و هواداران سازمانهای فوق (منظور مجاهدین است) بر طبق دستورات رهبران خود حساب شده و بر طبق برنامه‌ی حادثه‌آفرینی می‌کنند، لذا باید دید آنها چه انگیزه و هدفی از این حادثه آفرینی‌ها دارند؟" امت - شماره ۸۷ - ۵۹/۹/۲۴ " مماشات و سازش‌مقابل لیبرالها و مجاهدین در این چند ماهی نشان می‌دهد که متاسفانه سازمان در راهی قدم می‌گذارد که خط استعمار و امپریالیسم را دنبال می‌کند و آن حاکم ساختن مطلق لیبرالهاست." امت - شماره ۸۸ - ۵۹/۱۰/۱ از آنجا که خوانندگان عزیز با درفشانی‌ها و مواضع و نظرات دو روزنامه‌ی ارتجاعی صبح در این زمینه‌ها بخوبی آشنا بوده، از این نظرنیازی به نقل مطالب نیست

"جبهه متحد ارتجاع" بر علیه مجاهدین خلق

البته ما در اینجا نمی‌خواهیم و قصد آنرا نداریم که سوابق و پیروسی گذشته‌ی هر یک از این جریانها را بررسی کنیم. حتی اثبات مشروح بی-پایگی تئوریک و نظری آن دست از اعضا جبهه را که

عین حال سپری که آنان پشت آن سنگر گرفته‌اند موضوع مبارزه‌ی ضد امپریالیستی برای ریشه‌کن ساختن نفوذ جهانخواران غدار آمریکایی از این میهن است. بر این اساس، آنان مواضع مجاهدین

دچارش هستند، تن در دهند. کار اکثریت - شماره ۸۰ - ۵۹/۷/۲۳ "مجاهدین خلق بی‌آنکه از محتوای "آزادخواهی" ضد انقلابیون و سازشکاران و تسلیم طلبان سخن بگویند و برای توده‌ی هوادار خویش ماهیت امپریالیستی این توطئه را افشا کنند، خود با آنان همصدا گشته‌اند و به شیوه‌ی آنان از فقدان "آزادی" می‌نالند." نامه مردم - شماره ۴۰۲ - ۵۹/۱۰/۲ "مجاهدین خلق ایران، تا بحال، بیش از آنکه در جهت اتحاد نیروهای انقلابی علیه امپریالیسم امریکا و وابستگان داخلی آن بکوشند، خود به تفرقه دامن زده‌اند و با روش تحریک‌آمیز و وحدت شکنانه‌ی انحصارطلبان و نیروهای قشری و عناصر مشکوک، که روشی به

خلاصه نظرات جبهه‌ی متحد ارتجاع

حال اگر از فحاشی و اتهامات این جریانها دایر بر همدستی با ضد انقلاب و امپریالیسم ورژیم عراق بگذریم، و اگر بخواهیم آنچه را که "جبهه‌ی متحد ارتجاع" علیه مجاهدین عنوان می‌کند خلاصه و فرموله کنیم فهرست زیر حاصل خواهد شد:

- ۱ - مجاهدین برای افشاء توطئه‌ی امپریالیسم امریکا عملی انجام نداده و باعث توهم توده‌ها نسبت به زمینه‌ها و خطر وابستگی به امپریالیسم امریکا می‌گردند.
- ۲ - مجاهدین عملکردها

در پس این دعاوی مطمئن که متاسفانه در پیوش و آب و رنگ انقلابی نمایی تبلیغ می‌شود، چیزی جز دروغ‌پردازی و قلب حقایق و توجیه نظرگاه‌های عاقبت جو یا نام ارتجاعی وجود ندارد.

نظا هر به حضور در اپوزیسیون هم می‌کنند، به فرصتی دیگر واگذار می‌کنیم. اگر چه روشن است که این مواضع ظاهراً مخالف برخی از حضرات، قبل از آنکه مبتنی بر سیاستهای خودشان باشد، محصول کم - لطفی هم‌پیمانان ضد - امپریالیست! آنان است.

معامله بر سر ارزشهای انقلاب

در اینجا فقط می‌خواهیم به اجمال نشان دهیم که چگونه چنانقدرت، سایه‌پروردگان و سرگردانان آفتاب داغ مبارزه‌ی انقلابی را به گرد خویش فرا آورده و به پرستش و مجیز - گویی قدرت، و طعن و لعن انقلابیون واداشته است. در اینجا می‌خواهیم صحنه‌ی غم‌انگیزی را ترسیم کنیم که در آن از یک عادت و جین چند ساله توبه نویسی و مجیزگوئی گرفته تا ناب‌ترین تلون‌ها و چرخش‌های ۱۸۰ درجه و حتی حقارتها و حسادت‌های روانشناسانه دست بدست هم

در زمینه‌ی دفاع از آزادیهای انقلابی و مبارزه‌ی ضد ارتجاعی را مورد هجوم قرار داده و ادعا می‌کنند که مجاهدین در این مواضع به خطا رفته و حتی در کنار امپریالیستها و ضد انقلاب قرار می‌گیرند! ذیلاً پاره‌ای از مطالب نشریات آنان را مرور می‌کنیم:

" سازمان مجاهدین خلق ایران بدون توجه به مضمون آزادیخواهی و دمکراتیسمی که باید از آن دفاع کند، عملاً به همان شعارهایی متوسل شده است که لیبرالها امروز در هر کوی و برزن سر می‌دهند" کار اکثریت - شماره ۸۹ - ۵۹/۹/۲۶

"این جریانات از اقلیت" و "راه کارگر گرفته‌اند" سازمان مجاهدین خلق، امروز دیگر باید تحلیل‌ها، تئوریه‌ها و شعارهای خود را که جملگی بر اساس توهمات بی‌پایه بنا شده بودند و بر مبنای همان تحلیل‌ها علیه مواضع اصولی سازمان ما تبلیغ می‌کردند، بدور انداز. هر یک از این گروهها بخواهند

چه کسی و چه نیرویی در زمینه‌ی مبارزه علیه امپریالیسم امریکا و افشای خطوط و توطئه‌های این دشمن اصلی خلق به اندازه‌ی مجاهدین عمل کرده است؟

زیان مصالح انقلاب ایران بوده است، باشیوه‌ی خود آنها، یعنی تحریک و تفرقه‌جویی و ایجاد تشنج و درگیری‌مواجه شده‌اند و در واقع، در جهت مخالف هدفهای خویش، ناخواسته آب به آسیاب زمینه‌سازی‌های امپریالیسم امریکا و عمال داخلی آن برای انجام توطئه‌های خطرناک علیه انقلاب و جمهوری اسلامی ایران ریخته‌اند." نامه مردم - شماره ۴۰۲ - ۵۹/۱۰/۴

- ۱ - مواضع ضد امپریالیستی سیستم و جریان حاکم را نادیده می‌گیرند.
- ۲ - مضمون آزادی مورد نظر مجاهدین، لیبرالی است و مجاهدین، لیبرالها را تائید و تقویت می‌نمایند.
- ۳ - مجاهدین به بهانه‌ی فقدان آزادی، تشنج‌آفرینی و حادثه‌سازی کرده و عملاً به آلت دست ضد انقلاب و امپریالیسم بدل می‌گردند. بنظر میرسد که هر کس کوچکترین آشنائی با مواضع بقیه در صفحه‌ی ۲۰

بقیه از صفحه اول

نامه مجاهدین به آیت اله منتظری

حضرت آیت الله منتظری لابد اطلاع دارید که تاکنون صدمات و لطامات زیادی به اعضا و هواداران "سازمان مجاهدین خلق" وارد شده و تعداد زیادی از اعضا و هواداران سازمان را، در نقاط مختلف کشور مجروح و مصدوم کرده و یا به شهادت رسانده و صرفنظر از صدها زندانی و شکنجه شده و... در موارد زیادی اموال و خانههای آنها را غارت کرده اند. و در اغلب این موارد عاملین این اعمال به فرمایشات و بیانات بالاترین مقامات و منجمله خود

شما استناد نموده اند و حتی در یک مورد که مدرک مستند آن نیز موجود است و قبلا در نشریات ما چاپ شده، کتبا ذیل یک شکایتنامه چنین نوشته شده است: "مجاهدین خلق ایران به فرمان حضرت امام خمینی مرتدین، و از کفار بدترند. هیچگونه احترام مالی ندارند بلکه حیاتی هم ندارند. لذا دادگاه انقلاب اسلامی به شکایت دروغی آنها واقعی

بگذریم، بهرحال در این مملکت حساب و کتاب و قانون وضع شده است، حتی غیرمسلمانها هم حقوقشان مشخص و تعیین شده است. ما هم چیزی نمیخواهیم جز اینکه حداقل همین حقوقی که قانون اساسی به رسمیت شناخته، در مورد ما هم رعایت شود، تا ما هم بتوانیم با فراغ بال در کنار مردم به وظائف اسلامی و انقلابی خودمان درجهت حراست از میهن و انقلاب و مکتب بپردازیم. امیدواریم جنابعالی در این زمینه توصیههای لازم را به مقامات و مسئولین مملکت بفرمائید. توفیق و سلامتی شما را از درگاه باری تعالی خواستاریم. مجاهدین خلق ایران ۵۹/دی/۳

تاسف است که اخلاق و رفتار ما را تخطئه نموده و فرموده اید که ما معتقدیم هدف وسیله را توجیه می کند. در حالی که ما چنین اعتقادی نداشتیم و نداریم و کوشش می کنیم که اخلاق و روشمان با اهداف مکتبی مان هماهنگ و متناسب باشد.

حضرت آیت الله منتظری به خدا ما در این مملکت خیلی مظلوم واقع شده ایم، حتی نشریات ما را قدغن کرده اند، زندانها را از افراد ما به جرم پخش اعلامیه و فروش نشریه پر کرده اند و دست ما هم بجائی نمی رسد. آخر ما حتی برای گفتن حرفهایمان هم نباید آزاد باشیم؟ از اسلامیت هم که

نگذارد." البته قبلا نیز شما نفرموده بودید که مجاهدین کافرند، اما وقتی که بالاترین مقامات مملکت فرمایشاتی در مورد مجاهدین می فرمایند و ما را تخطئه می کنند و در همانحال با توضیحات بیشتر مساله را روشن نفرموده و یا رهنمودهای صریح درباره ی نحوه ی برخورد با مجاهدین ارائه نمی فرمایند، این فرمایشات از بالا به پائین جریان می یابد، مرتبا بر آن افزوده می شود و بالاخره از اینجا سر درمی آورد که مجاهدین مهدورالدم می شوند و مال و جانشان مباح می گردد. ملاحظه می فرمائید که داستان همان است که شاعر می گوید: "اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی - برآوردن غلامان او درخت از بیخ" (البته همانطور که می دانید در مثل مناقشه نیست).

و اکنون نیز در شرایطی این نامه به حضور جنابعالی نوشته می شود که یکی از برادران ما همین امروز در تهران به شهادت رسیده، ۱۴ نفر با تیر و فشنگ زخمی شده اند که در بیمارستان بستری هستند و حال یکی از آنها نیز وخیم است... بهرحال مایه ی امیدواری و موجب مزید تشکر خواهد بود که دستور فرمائید دست از ضرب و جرح و آزار و اذیت و کشتار ما بردارند، خصوصا به مسئولین دستور اکید فرمائید که جلوی این تجاوزات را بگیرند.

در ضمن در مصاحبه تان درباره ی تعلیمات ما مطالبی فرموده اید که البته قبلا نیز چه خصوصی و چه بطور عام شنیده بودیم. شما به مقتضای موقعیت خود، بهتر از هر کس می دانید که به هر حال برداشتهای متفاوتی از اسلام وجود دارد، و از طرفی هم اخلاق و بینش و سعی صدر اسلامی اقتضاء نمی کند که این برداشتها یکباره به کفر و التقاط و الحاد متهم شود. و ما هم سعی کرده ایم و می کنیم که برداشتهای ما، از خطا و خدای نکرده انحراف، مصون باشد. و قبلا نیز رسما اعلام نموده ایم که حاضریم در یک کنگره ی اسلام شناسی و در یک فضای آزاد و تفاهم آمیز و در حضور شخصیتها و علمای ذی صلاح، نقطه نظرات ایدئولوژیک خود را مشروحا بیان نموده و در معرض بحث و ارشاد قرار دهیم. ضمنا برای ما باعث

در حاشیه نامه مجاهدین به آیت اله منتظری

در رابطه با نامه ی فوق بد نیست متن همان شکایت نامه ای که در بالا به آن اشاره شد و نیز جوابی که "حضرت حجت الاسلام والمسلمین"!! جناب آقای علامه ریاست دادگاه انقلاب بهم به این تظلم خواهی داده اند عینا چاپ شود:

سپاس از ابراهیم ابراهیم

۵۹ - ۵ - ۲

روزنامه مجاهد و آینه انقلاب اسلامی شماره ۱۰۳

حجت الاسلام والمسلمین آیت الله العظمی بروجردی... در این نامه به آیت الله منتظری... در حاشیه نامه مجاهدین به آیت اله منتظری... در حاشیه نامه مجاهدین به آیت اله منتظری...

درم سر راه پناه در... نظر حضرت عجب ابراهیم و کلمن... در حاشیه نامه مجاهدین به آیت اله منتظری...

۵۹/دی/۳... در حاشیه نامه مجاهدین به آیت اله منتظری... در حاشیه نامه مجاهدین به آیت اله منتظری...

همان طور که ملا حظ می کنید پس از این که شکایت نامه ی فوق از نظر "حجت الاسلام والمسلمین" می گذرد ایشان "حکم" و "قتوا" صادر می کنند که: "مجاهدین خلق ایران به فرمان امام خمینی مرتدین و از کفار بدترند. هیچگونه احترام مالی ندارند، بلکه حیاتی هم ندارند. لذا دادگاه انقلاب اسلامی به شکایت دروغی آنها واقعی نگذارد!!"

ثقة الاسلام تبریزی، فریادی بر "دار"

مجاهدین تبریز و نیروهای استبداد، محاصره ی شهر را شکسته و مانع از کشتار مردم شود.

اردیبهشت ۱۲۸۸ شمسی یعنی حدود دو ماه پیش از فرار محمدعلی شاه و سقوط تهران، ارتش خونخوار تزاری در اجرای قرارداد استعماری ۱۹۰۷ و نیز به حمایت از استبداد و ارتجاع داخلی، وارد رشت و تبریز گردید. از این پس قزاقان روسی سرکوب آزادی خواهان را در تبریز آغاز کردند. جالب اینست که پس از ورود ارتش تزاری و سخت شدن وضع آزادی خواهان، ارتجاع در تبریز جان تازه ای گرفت و "انجمن اسلامی" که مرکز مخالفین مشروطه بود، دوباره دستجات قدره بند "مشروطه خواه" را به راه انداخت.

قدره بندان، با پشتیبانی سربازان تزاری و در حالی که برای محمد علی شاه صلوات می فرستادند، به "انجمن ایالتی" تبریز که مرکز مجاهدین بود حمله کردند و بیرق آن را شکستند. آنان خواستار بازگشت حاجی شجاع الدوله (جلاد خوانخوار شاه) و مجتهد (از علمای ضد مشروطه) بد شهر بودند. بد هر حال وقتی مقاومت مجاهدان بدو سیلدی روزها درهم سکسند شد، حاجی شجاع الدوله و مزدورانش وارد شهر شدند و با کمک سربازان تزاری، دست به کشتار بقیه در صفحه ۲۱

"... ای روسای مذهب و حافظان شریعت...! هجوم و حوادث مهلکه محسوس، و ابتلاء به مخاطرات عظیمه قطعی الحصول... چاره ی ما چیست؟ آیا باز صبر و تحمل است بر استبداد...؟ مستبدان، مشروطه را موافق صرفه ی خود معنی کردند و آزادی را که ملت می خواهد، اسمش را لامذهبی و خروج از قید شریعت گذاشتند و انگار دین شمردند! آن چه همه ملل می خواهد، آزادی از فشار استبداد است و عرصه ی جنگ در این مقام است."

میرزا علی ثقة الاسلام معروف به "شهید" در سال ۱۲۷۷ ه. ق. در خانواده ای از علمای دین که رهبری شیخیه را به عهده داشتند، چشم به جهان گشود. بعد از تحصیل علوم دینی در تبریز، به عتبات رفت و در آنجا به درجه ی اجتهاد نائل گردید. پس از بازگشت به تبریز، به مطالعه ی آثار روشنفکران و آزادی خواهان پرداخت و بدین وسیله در مسیر جنبش مشروطه قرار گرفت. پس از کودتای محمدعلی شاه و محاصره ی تبریز به وسیله ی نیروهای ارتجاع (تبر ۱۲۸۷ ه. ش) در کنار مجاهدین باقی ماند و به جنبش پشت نکرد. در این دوره تلاش می کرد تا با واسطه شدن بین

وفات پیامبر (ص)

بقیه از صفحه اول

"ای مردم! آتش دیوانهوار بر افروخته شد و فتنهها همچون پاره‌های شب تیره، روی آوردند شما را به خدا سوگند که بر من چیزی نندید که من جز آنچه را قرآن بر شما حلال کرده است. حلال نکرده‌ام و جز آنچه را قرآن بر شما حرام کرده است حرام نکرده‌ام... خدا لعنت کند قومی را که قبر پیامبران را عبادتگاه می‌کنند."

این آخرین سفارشات مردی بود که رنج سنگین رسالتی ۲۳ ساله را، اکنون در بستر مرگ، به کمال می‌رساند. چوپانی امی، که فریاد هستی بزجانش شعله زد و بی‌قرار و ناآرام در برابر صاحبان قدرت و مال به عصیانش کشاند. پیام آوری که با مذهبش - که در آن رهبانیت چیزی جز جهاد و جنگ نبود

توده‌ی محروم و پراکنده پرستیز و پایمال شده را یکپارچه و بپاخاسته کرد تا فریاد رهایی بخش توحید سر دهند و با آرمان قسط و رهایی، کاکهای قیصر و خسرو را بدلرزه اندازد محمد(ص) یتیمی که همچون بردگان بر زمین می‌نشست و همانند آنان غذا می‌خورد و ...

"پارسی شب و شیر روزی که هر چند در برابر دشمن قاطع و کوبنده بود اما با مردمش آنچنان نرم و منعطف و یکرنگ می‌زیست که در یک جمع از دیگران قابل تشخیص نبود، به آسانی با او شوخی می‌کردند، و بی‌هیچ اجازه‌ی وارد خانه‌ی محقرش می‌شدند.

* * *

محمد (ص) در ماه ربیع الاول سال ۵۷۱ میلادی در مکه دنیا آمد. پدرش عبدالله پیش از تولد یا کمی پس از تولد فرزند درگذشت و جدش عبدالمطلب سرپرستی او را به عهده گرفت. در شش سالگی مادرش آمنه و در هشت سالگی عبدالمطلب را از دست داد و تحت کفالت عمویش ابوطالب قرار گرفت. از نوجوانی به چوپانی مشغول شد و نیز به کار در کاروان‌های تجارتی پرداخت.

از همین سنین به امانت و راستی و مردم دوستی معروف شد و با عده‌ای از جوانمردان در پیمانی به نام "حلف الفضول" برخاست. در ۲۵ سالگی با خدیجه ازدواج کرد و تا زمانی که همسرش در قید حیات بود (یعنی سال دهم بعثت) همسر دیگری اختیار نکرد. با طبیعت الفتی ناگسستنی داشت. نه تنها به هنگام چرای گوسفندان، بلکه قسمتی از سال را نیز در کوه حراء به اندیشه و اعتکاف می‌گذراند. در سن چهل سالگی به رسالت مبعوث شد تا "بار و زنجیر" فشار طبقاتی و ارتجاع

جاهلی را از توده‌ی مردم برگردد" و جامعه‌ی نوین را بر خرابه‌های نظم پوسیده و فاسد جاهلی استوار سازد.

سه سال به مبارزه و تبلیغ مخفی پرداخت. بردگان و ستم‌دیدگان را در خانه‌های پنهان، گرد هم می‌کرد و برایشان از رستگاری و نجات ایمان آوردگان و پایان شوم ستمکاران، سخن می‌گفت. آئین جدید، در باور مقدس رنج‌دیدگان، ارزش‌های کهنه و اسارت‌بار را به هم می‌ریخت و ارزش‌های نوین، مبتنی بر آزادی و برابری، بنا می‌نهاد.

در سیستم ارزش‌گذاری او، ابوالحکم - این قدرتمند قریش - ابوجهل می‌شد و بلال - این برده‌ی سیاه و زشت‌صورت و الکل بیگانف‌سخنگوی و صحابه!

اربابان و اشراف قریش به زودی خطر مردی را که بزعم آنان "با گفتار خود میان پدر و فرزند، برادر و برادر، زن و شوهر و خویشاوند را به هم می‌زند!" دریافتند و وحشیانه آزار و شکنجه بردگانی را که دیگر سربر آستان بتان و بت‌سازان خم نمی‌کردند، آغاز نمودند.

محمد (ص) پس از سه سال، مبارزه‌اش را آشکار کرد. در هرکوی و برزن، مردم را به دور خویش جمع می‌کرد و پیام‌های رهایی بخش خدا را به گوششان می‌رساند. اشراف که بدلیل حضور ابوطالب و حمایت قبیله‌ای بنی‌هاشم، نمی‌توانستند به

یکباره او را از میان بردارند، جماعتش را به هم می‌زدند و برای مردمی که به‌گردش جمع شده بودند، داستان‌های باستانی می‌سراییدند تا بلکه آنان را از پیام‌های این "جادوگر ساحر" غافل کنند. با تمسخر به پیغمبری که "همچون آنان غذا می‌خورد و در کوجه و بازار می‌گردد" و "هیچ فرشته و ملکی او را همراهی نمی‌کند" خار و خاشاک و خاکستر می‌ریختند و طعنه‌زنان از او سراغ "عذاب خدا" را می‌گرفتند.

هجرت

الزام حیات جنبش

فشار و اختناق آنچنان بالا گرفت که پیامبر در سال ۶۱۴، اجازه داد تا گروندگان به حبشه هجرت کنند. پس از سه ماه که عده‌ای از اینان به مکه باز گشتند پیغمبر وضعیت حبشه را برای فرستادن یک هیات به آنجا مناسب یافت. این هیات به سرپرستی جعفر بن ابیطالب مذاکراتی با پادشاه حبشه انجام داد و علیرغم کارشکنی‌های کفار قریش - که آنان نیز هیاتی فرستاده و خواستار تسلیم مهاجرین بودند - توانست موفقیت‌هایی بدست آورد.

وفات خدیجه و ابوطالب در سال دهم بعثت، زمینه‌ی فشار بیشتری را بر پیامبر و پیروانش آماده ساخت. چند سال بعد تحریم و محاصره و

انزوای کامل حامیان پیغمبر، در برنامه‌ی اشراف قریش قرار گرفت. در این دوره‌ی سخت دو ساله تجارت، وصلت و آمیزش و هر گونه رابطه با محمد و یارانش ممنوع گردید.

سال ۶۲۰ میلادی، پیغمبر برای جلب حمایت بنی‌ثقیف، مخفیانه به طائف رفت. مادر آنجا نیز اشراف و برده‌داران طائف تمسخرکنان به او گفتند: "مگر کس دیگری نبود که خدا ترا رسول خود کرد؟! و آنگاه او باش و حتی اطفال را بر علیه او شوراندند، آنچنان که چوب و سنگ زنان پیغمبر را در کوجه‌ها دنبال کردند و او، خسته و زخم آلود، به ناکسانی پناه برد.

در همین سال‌ها پیامبر، با تنی چند از قبائل اوس و خزرج، که از مدینه به مکه آمده بودند تماس گرفت و آنان را که سالیان دراز، در زیر ستم و غارت و تفرقه‌اندازی اشراف یهود و مدینه، با محرومیت و فقر و جنگ و ستیز می‌زیستند، به دین جدید گرایش داد. در همین سال ۶۲۰ بود که اشراف قریش، پنهانی توطئه‌ی ترور پیغمبر را پیاده کردند. اما با جانبازی و فداکاری علی (ع)، پیامبر از این توطئه جان سالم به در برد و به مدینه هجرت کرد. پس از اونیز یاران و پیروانش مخفیانه به مدینه هجرت کردند. در مدینه، پیغمبر به جنگ ناخواسته‌ی اوس و خزرج - که با توطئه و

عمار یاسر، پیر میدان جنگ

به امارت کوفه منصوب شد، ولی پس از چندی از این مقام عزل گردید. در زمان خلیفه‌ی سوم در کنار آزادگانی همچون ابودر به افشای گرایش‌های انحرافی و ارتجاعی سیستم حاکم که در پوشش مذهب انجام می‌گرفت پرداخت. یکبار در جریان افشاگری آنچنان مضروب شد که در تمام روز بیهوش بود. وقتی به هوش آمد نماز خواند و گفت خدا را شکر، این اولین بار نیست که در راه خدا آزار دیدم. یکبار دیگر نیز با گروهی از یاران پیامبر، نامه‌ی عتاب‌آمیز و هشداردهنده‌ای به خلیفه نوشت و خود، نامه را نزد خلیفه برد. این بار نیز آنچنان کتک خورد که به مرضی مزمن دچار گردید. خلیفه تصمیم به تبعید او گرفت. ولی بعداً منصرف شد.

در زمان خلافت علی (ع) عمار همچنان بر مواضع

بیست و دوم صفر، سالروز شهادت مجاهد پیر اسلام، عمار یاسر است. عمار از اولین روزهای سخت جنبش، یعنی همان زمانی که اسلام در میان شکنجه و رنج پا می‌گرفت، قدم به میدان مبارزه گذاشت. مادرش سمیه و پدرش یاسر، از تبار دردمند بردگان و ستم‌دیدگانی بودند که به دلیل ایمانشان، در زیر شکنجه‌های ابوجهل به شهادت رسیدند. عمار از شکنجه جان بدربرد تا در کنار پیامبر علی، پایداری و وفا را در راه و رزم تجربه کند. او نخستین کسی بود که در خانه‌ی خود مسجد ساخت و در آن نماز گزارد. در جنگ بدر و احد و جنگ‌های دیگر همراه پیامبر بود. در جنگ خندق، در کنار پیامبر شبانه روز خندق می‌کند و پیامبر چهره‌ی خاک‌گرفته‌اش را پاک می‌کرد. در زمان خلیفه‌ی دوم

تفرقه‌اندازی اشراف یهود، شکل گرفته و سالیان دراز آنان را به فقر و فلاکت کشانده بود - پایان داد و بین مهاجرین و انصار پیوند برادری بست.

از این پس تلاش و ستیز پیغمبر، برای ایجاد جامعه‌ی نمونه و عاری از ستم و استثمار در مدینه آغاز گشت. جامعه‌ی که در آن مسلمان از مسلمان ارث می‌برد، غنائم و افزودها به مساوات بین همه تقسیم می‌شد و هر کس می‌توانست نیازش را از جیب و خانه‌ی دیگری بر آورده سازد. جامعه‌ی که بنیانش بر قسط و نفی طبقات و ساختش بر شور و افت و ایثار بود. مسلمان این جامعه جز با خلع مالکیت و قدرت از اشراف مدینه، و مصادره‌ی اموال و دارائی‌های کاروان‌های قریش، نمی‌توانست پا بگیرد و پیغمبر نیز قاطعانه چنین کرد. طوایف اشرافی

بنی‌فینقاع و بنی‌نضیر را (که اربابان و استثمارگران اوس و خزرج بودند) از مدینه بیرون و تمام اموال آنان را به نفع توده‌ها مصادره کرد! با ایجاد گروه‌های رزمنده، راه را بر کاروان‌های قریش می‌بست و اموال آنان را، میان مردم تقسیم می‌کرد. در این سالهای هجرت، مسلمانان رنج و رسختی حدود هشتاد جنگ را با اشراف و کفار و هم‌پیمانانشان بردوش کشیدند تا توانستند اشرافیت جاهلی را به زانو در آورند و بسه آسانی در سال هشتم هجری مکه را تصرف کنند.

البته دشمن هم تلاش می‌کرد که نه تنها در جبهه‌ی نظامی راه رشد جنبش را سد کند بلکه با تحقیر و توهین و تهمت - منادی راستین آن را لکه دار و بی‌اعتبار سازد. او را دیوانه و ساحر و جادوگری قلمداد می‌کرد که زنان زیبا را با حيله به تصاحب خود می‌آورد (جریان ازدواج پیغمبر با زینب) و همسرش را بدکاره و هرزه معرفی می‌نمودند (ماجرای افک).

اما علیرغم همه‌ی این توطئه‌ها و عوام‌فریبی‌ها، جنبش که از کشتگاه خدائی توده‌ها مایه می‌گرفت "سر از خاک بر آورد، شاخه بر افراشت، سبتر و قوی شد و آنچنان بر پایه‌اش استوار گردید که برزیگران را به شگفتی و حقیقت‌پوشان را به خشم آورد...

* * *

رحلت این برزیگر رحمت و رهایی و پیام‌آور پاک خدائی را به عموم مسلمانان جهان و به ویژه پیوندگان خستگی‌ناپذیر راه بی‌پایانش - که پیام خونین او را تا تحقق جامعه‌ی بی‌طبقه توحیدی، بر دوش می‌کشند - تسلیت می‌گوئیم.

ورشکستگی تاریخی درک خرده بورژوازی از اسلام (۳)

تحریف اسلام بدست خرده بورژوازی

بشماره ۱۰۳

بد همین علت است که می‌گوئیم فرجسنگ‌های "فتووالی" و "خرده بورژوازی" بیشترین تکی را در نفوذ به درون ایدئولوژی نوحیدی و تهی ساحت محتوای انقلابی آن دانستند (۱). زیرا همانطور که می‌دانیم جوامع اسلامی در گذشته از یک سو قرن‌های متمادئ تحت سیطره‌ی نظام‌های فتووالی قرار داشته‌اند، و از سوی دیگر به دلیل شرایط اقتصادی - اجتماعی خاصی که بر این جوامع حاکم بوده، خرده بورژوازی از وسعت و گستردگی زیادی برخوردار بوده است.

لیکن اگر در دوران گذشته فرهنگ فتووالی نقش عمده را در بهی ساختن محتوای اسلام بازی می‌کرده، و عناصر فرهنگ - بورژوازی و به خصوص خرده بورژوازی در تفکرات - اصطلاح اسلامی آن عصر بسیار کم رنگ و دارای نقش ناچیز بوده، در دروان کنونی بدلیل از بین رفتن حاکمیت نظام‌های فتووالی، این فرهنگ - خرده بورژوازی است که نقش تعیین کننده را در تحریف اسلام واجد می‌باشد. البته بایستی متذکر شویم که در حال حاضر هم عناصر فرهنگ فتووالی بعضاً حضور خود را در استنباطات و تفکرات افشار بسیار عطف مانده و سنتی خرده بورژوازی، که همچنان یک سری مشابهت‌ها و خصایص فتووالی دارند نشان می‌دهد. (۲) به طوری که اسلام رایج در این جوامع را می‌توان اساساً همان اسلام بی‌محتوای خرده بورژوازی دانست. بخصوص با استقرار سلطه‌ی امپریالیسم و سرمایه‌داری وابسته در این کشورها و اضمحلال بقایای مناسبات فتووالی - که ملازم با افزایش فشار سرمایه‌های بزرگ بر این افشار بوده - حضور خرده بورژوازی در صحنه‌ی مبارزات سیاسی و به تبع آن ظهور و رواج چنین استنباطاتی از اسلام، بیش از پیش تقویت می‌گردد. زیرا علمکردهای طالبانه‌ی بورژوازی کمپرادور و انحصارات امپریالیستی، خرده بورژوازی را ناگزیر از مقاومت و مبارزه می‌نموده است (۳). از سوی دیگر به خاطر اهمیت ویژه‌ی عنصر ایدئولوژی در مرحله‌ی کنونی مبارزات آزادی‌بخش بطور کلی و در جوامع اسلامی بطور خاص، خرده بورژوازی

مذهبی در جریان مبارزه‌ی خود، پاسخ نیازهای ایدئولوژیکی خویش را در اسلام جستجو می‌نماید. لیکن او در این جستجو به دلیل وابستگی‌ها و تعلقاتی که او را از تقوا و طهارت انقلابی دور می‌سازد و به دلیل محدودیت دید طبقاتی‌اش، نه تنها موفق به درک جوهر اصل ضد استثماری اسلام نمی‌شود، (۴) بلکه این ایدئولوژی را با ایده‌ها و تفکراتی که بازتاب آرمان‌های اجتماعی - سیاسی او هستند، آمیخته و آن را تحریف می‌نماید.

تحریف اسلام

بدست خرده بورژوازی

در جریان چنین تطبیقی است (تطبیق اسلام با منافع و آرمان‌های خرده بورژوازی) که با انواع تئوری‌ها و برداشت‌های بینابینی از اسلام - از راست ترین تا چپ ترین شکل آنها - مواجه می‌شویم که ضمن اشتراک ماهوی با یکدیگر، هر کدام بطور عمده منعکس کننده‌ی جهان بینی و منافع قشر معینی از افشار خرده بورژوازی است.

است که ناتوانی ایدئولوژیک و ورشکستگی تاریخی خود را با تمام وجهه به نمایش می‌گذارد، و بر کلیه‌ی استنباطات و تئوری‌هایش که به مثابه آخرین امید های طبقات استثمارگر برای تحریف محتوای انقلابی اسلام به شمار می‌رود، مهر ابطال می‌خورد. چرا که دیدیم هیچ کدام از این برداشت‌ها - حتی مترقی ترین اشکال آنها - نتوانست برای همیشه مانع درخشش اسلام راستین و آشکار شدن ماهیت ضد استثماری آن گردد بخصوص آشکار شدن ضعف‌های بنیانی این برداشت‌ها در میدان عمل و در موضع گیری‌های مشخص سیاسی. می‌تواند برای آن دسته از روشنفکران مسلمان صادقی که در جستجوی درک اصلی از اسلام هستند، بسیار عبرت آموز باشد. در واقع ورشکستگی سیاسی - ایدئولوژیک - تاریخی تفکرات مزبور و نیروهای سیاسی نماینده‌ی آن، سرنوشت محتوم تمام برداشت‌ها و جریاناتی است که خواسته باشند اسلام را در محدوده‌ی تنگ تفکرات خرده بورژوازی خود گنجانده و با آن به استقبال حل معضلات یک مبارزه‌ی بیجوده‌ی ضد امپریالیستی بروند. تجربه و آزمایشی که هم اکنون در میهن خودمان در مورد دو نوع اسلام یکی اسلام راستین و انقلابی و دیگری دعاوی بی‌محتوای خرده بورژوازی راست و سنتی، تقریباً در شرف پایان است. یکی دیگر از همین نمونه‌های عینی و عملی است

● البته این بار نیز همچون گذشته، این خرده بورژوازی است که ناتوانی ایدئولوژیک و ورشکستگی تاریخی خود را با تمام وجهه به نمایش می‌گذارد، و بر کلیه‌ی استنباطات و تئوریهای ضیقاتی‌اش که بمثابه آخرین امیدهای طبقات استثمارگر برای تحریف محتوای انقلابی اسلام بشمار میرود مهر ابطال می‌خورد. چرا که حتی مترقی ترین شاخه‌های این تفکرات نمی‌تواند در برابر اسلام راستین ایستادگی کند و مانع درخشش سیمای انقلابی آن گردد.

بدین ترتیب در ادامه‌ی روند تاریخی تحریف اسلام، شکل نویسی از اسلام تحریف شده ظهور می‌یابد که اگر چه نسبت به استنباطات فرتوت فتووالی، دارای عناصر مترقیانه تری است (و به همین سبب از پیچیدگی بیشتری برخوردار است)، لیکن به اعتبار ماهیت طبقاتی آن، همچنان در تضاد آشتی ناپذیر با اسلام راستین قرار می‌گیرد. به همین دلیل ما این تفکرات و برداشت‌ها را که به عنوان مظهر و سمبل اسلام تحریف شده در دوران کنونی به شمار می‌رود، شایسته‌ی نامگذاری "اسلام بی‌محتوای خرده بورژوازی" دانسته‌ایم. البته این بار نیز همچون گذشته این خرده بورژوازی

اما جریان‌ها و برداشت‌های مترقی تر خرده بورژوازی که از نقطه‌ی قوت‌هایی نیز برخوردار هستند (و در مواردی هم به آن رنگ علمی داده‌اند)، مسلماً دارای جاذبه‌هایی هستند که دست یافتن به عمق ماهیت آنها، قدری دشوارتر است (۵). و اگر آنها را با معیارها و اصول خود تجزیه و تحلیل نکنیم، چه بسا نتوانیم تفاوت کیفی شان را با اسلام واقعی تمیز بدهیم. بنابر این مهمترین سوالی که در رابطه با تشخیص مرزهای میان دو نوع اسلام می‌توان مطرح ساخت، این است که ویژگی‌های اساسی برداشت‌های خرده بورژوازی از اسلام و ویژگی اصلی و مشترک آنها چیست؟

برای پیدا کردن پاسخ دقیق این سوال مقدمتاً بایستی به جستجو در منشاء اجتماعی و عناصر تشکیل دهنده‌ی محتوا و عنصر اصلی (ماهیت) این تفکرات پرداخت، و برای این منظور نیز باید دید پروسه‌ی پیدایش و شکل گیری استنباطات خرده بورژوازی از اسلام چگونه بوده و تغییرات و حرکت آن از چه قانونی پیروی می‌کند و با چه حرکت اجتماعی قابل انطباق است؟ به عبارت دیگر مکانیسم اجتماعی این شکل از تحریف، یعنی آن سلسله عوامل و تغییرات اجتماعی که شرایط ظهور و شکل گیری چنین برداشت‌هایی را مساعد می‌نموده‌اند، چه بوده است؟

در فصل بعد به تشریح این مسائل خواهیم پرداخت. (ادامه دارد)

پاورقی‌ها:

- ۱- همان طور که قبلاً گفتیم در قرون گذشته فرهنگ و عادات و رسوبات فکری جاهلی دیگری که متعلق به ادوار تاریخی و شرایط اقتصادی - اجتماعی دیگر بوده و در قالب فلسفه یا سنن اجتماعی و اعتقادات خرافی به اسلام افزوده شده‌اند هر کدام نقش معینی در تحریف این ایدئولوژی ایفا نموده‌اند. لیکن در اینجا بحث بر سر تفکرات و عناصر فرهنگی مشخصی که "سهم عمده" را در نفوذ به درون اسلام و مسخ محتوای آن داشته‌اند، می‌باشد.
- ۲- این مطلب به خصوص در شرایط کنونی میهن ما، با توجه به دست یافتن این قشر به حاکمیت سیاسی، مصداق آکید - تری پیدا می‌کند.

۳- البته خرده بورژوازی در این مقاومت به سوابق مبارزاتی و معتقدات فرهنگی مبارزه جویانه خود که دارای صبغه‌ی اسلامی (و در ایران شیعی) است، نیز متکی بوده است

۴- چرا که کتاب (قرآن) و ایدئولوژی ما تنها راهنمای تقوای پیشگان است و از این رو جز پاکان کسی نمی‌تواند به درک آن موفق گردد: ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین، "لا یمسه الا المطهرون" ... به آن دسته از برداشت‌ها و جریانات فکری خرده بورژوازی اشاره کرد که مدعی اعتقاد به نفی استثمار بوده و تا چندی قبل شعار "جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی" را نیز می‌دادند.

معرفی کتاب و نوار

● سری پنجم سرودها و اشعار انقلابی

سری پنجم سرودها، ترانه‌ها و اشعار انقلابی مجاهدین خاق ایران منتشر شد. نوار جدید که مشتمل بر سرودهای آزادی، شهادت، قسم، ملیشیا، برخیز ای خلق، ستم دیده و ترانه‌ی انقلابی همسفر و ... می‌باشد، از همین هفته در اختیار عموم هم میهنان رزمنده و انقلابی قرار گرفته است.

- کتابها
- ۱- "درباره‌ی انتقادات فدائیان خلق" به ضمیمه‌ی "هشدار پیروان چپ‌روی و چپ‌نمائی" مجموعه‌ی دو مقاله با همین نام است که طی چند شماره در نشریه‌ی "مجاهد" به



چاپ رسیده و اینک در یک مجموعه منتشر شده است. * * * ۲- "معیارهای صلاحیت رهبری از دیدگاه علی (ع)" نیز مجموعه‌ی مقالاتی است که بر اساس برداشت‌هایی از بقیه در صفحه‌ی ۸

سالگرد پیروزی انقلاب کوبا

ژانویه ۱۹۵۹ در میان بهت و حیرت جهانیان، رژیم آمریکائی "باتیستا" در کوبا، به وسیله انقلابیون و استقلال طلبان کوبا به رهبری فیدل کاسترو، سقوط کرد و حلقه‌ی شکرخیز امپریالیسم آمریکا - که به آسانی در دسترس ارباب قرار داشت - از چنگال اسارت جهان‌خوار بزرگ رها شد. خلق محروم و ستمدیده‌ی کوبا که رنج سالیان دراز اسارت و ستم اربابان آمریکائی را به دوش می‌کشید، بخصوص از اوائل قرن بیستم بر علیه رژیم‌های خودفروخته‌ی حاکم سر به شورش برداشت. در سال ۱۹۵۶، آمریکا برای دومین بار به اشغال نظامی کوبا دست زد و پاینده‌ی حاکمیت خود را بر تبعیض طبقاتی وحشیانه‌ی محکم کرد. در سال ۱۹۱۲ شورش فهرمانی محرومین کوبائی، برای چندمین بار به دست رژیم دست‌نشانده بدست سرکوب شد.

عاریکرا آمریکائی با در دست داشتن ۷۵٪ زمین‌های قابل کشت، ۹۰٪ خدمات اصلی و ۴۰٪ تولیدات شکر، فقر و محرومیت عظیمی را برای این خلق بد ارمان آوردند. از اوائل دهه‌ی ۵۰، مساررات مردم بر علیه امپریالیسم و ارتجاع حاکم وارد مدار نازهای شد. فیدل کاسترو، انقلابی روشنفکری که رهبری گروهی رزمنده را بعهده داشت، در ژوئیه ۱۹۵۳ با حمله به تاسیسات نظامی مونکادا، ضربیدی محکمی به قوای وابستندی آمریکا در کوبا وارد ساخت. کاسترو پس از آزادی از زندان، برای سازماندهی مجدد گروه پیشناز عازم مکزیک شد. در دسامبر ۵۶ او و یارانش برای جنگ چریکی به کوبا بازگشتند. اما به هنگام ورود، اکثر آنان دستگیر و یا شهید شدند. علیرغم این ضربه‌ی مهلک، گروه پیشناز به سرعت تجدید قوا کرد و مبارزات چریکی را در منطقه‌ی کوهستانی "سیبرا ماسترا" ادامه داد و توانست بسیاری از مناطق روستائی را از سلطه‌ی رژیم آزاد سازد. همزمان و هماهنگ با عملیات چریکهای کوهستان، جنبش اعتراضی مردم در شهرها نیز گسترش یافت. پیوند این دو حرکت - عاقبت رژیم وابستندی بانینسا را، در ژانویه ۱۹۵۹ به زانو درآورد و انقلاب آزادیبخش خلق را بنام رساند.

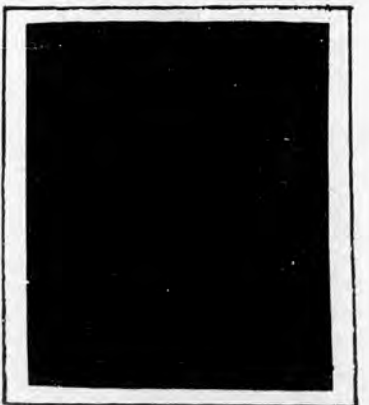
معرفی کتاب و نوار

بقیه از صفحه ۷

ساز نهاجم نافرجم امپریال- لیرم آمریکا که "به قصد آزاد کردن گروگان‌ها انجام گرفت" به عمل آورده است. این مجموعه مقالات، جمع‌آوری شده و به چاپ رسیده است.

خطبیدی ۱۷ نهج البلاغه در مجاهد به چاپ رسیده است.

۳- "حقایق در باره‌ی تجاوز نظامی آمریکا و ماجرای طبس" تحقیقاتی است که گروه ویژه‌ی تحقیق نشریه‌ی مجاهد



سالروز شهادت دومین ستاره از آسمان امامت

"... دنیا را کوچک شمار و در برابر فریبها و تهدیدهایش، به روز مرگ بیندیش و بر این شکنجه‌ها و رنج‌ها شکیب باش! زیرا دوره‌اش کوتاه و عمرش اندک است. به جهان دیگر که سرای جاویدان و تجلی‌گاه حقایق است، امیدوار باش، بردباری و صبر پیشه کن..."

(سخنان امام حسن (ع) به هنگام تبعید ابودر)

۲۸ صفر سالروز شهادت پیشوای دوم شیعیان جهان، گرامی باد.

امام حسن (ع) در نیمه‌ی ماه رمضان سال سوم هجری، در خانه‌ی کوچک علی و فاطمه به دنیا آمد و تحت نظارت پیامبر (ص) و در آغوش مبارزه و رنج این خاندان برورده شد. پیامبر (ص) او و برادرش حسن (ع) را هم چون دو امانت انقلابی بد مردم سپرد. پس از وفات پیغمبر (ص)، در کنار علی (ع) و فاطمه (ع) و پیروان اصل اسلام، به افشای خطوط انحرافی حاکم بر

جامعه پرداخت. سال ۲۴ هجری به هنگام تبعید ابودر، او و معدودی از نزدیکان علی (ع) تنها کسانی بودند که علیرغم ممنوعیت، ابودر راتا بیرون شهر بدرقه کردند و با سخنان خود، او را به پایداری و مقاومت تشویق نمودند. در دوران خلافت پدرش علی (ع) نیز یک دم از رنج انقلابی که می‌خواست "پائینی‌ها را بالا آورد و بالائی‌ها را به زیر کشد"، نیاسود و در جنگ‌های جمل و صفین مردانه جنگید.

پس از شهادت علی (ع) مسئولیت سنگین رهبری نهضت شیعه در مقابل ارتجاع اموی به امام حسن (ع) سپرده شد. از این پس جنگ‌های شدیدی بین او و معاویه در گرفت که هر بار به دلیل فقدان انسجام وانگیزه‌های کافی در صفوف او، و نیز خیانت فرماندهان، بد شکست امام انجامید. اساسا فقدان شرایط عینی مبارزه‌ی رودر رو و گسترده (که عمدتا ناشی از فریب و تحمیق مردم به وسیله‌ی ارتجاع "اسلام پناه")

اموی بود) از یک سو، و عدم انسجام و آمادگی و انگیزه‌ی لازم در نیروی مخالف و پیشناز از سوی دیگر، باعث شد که امام با یک انعطاف انقلابی، دست از نبرد گسترده و رودر رو با معاویه بردارد و مبارزه‌ی مخفی و محدود را، برای ساختن قشر آگاه و جان برکف پیشناز، آغاز کند. عناصر رزمنده‌ی که در این دوران توسط امام و برادرش حسین (ع) ساخته شدند، پس از مرگ معاویه و آماده شدن شرایط عینی، نهضت کربلا و جنبش‌های خلقی پی‌آمد آن را هدایت و رهبری کردند.

البته فعالیت‌های مخفی امام از چشم جاسوسان معاویه پوشیده نمی‌ماند. خلیفه مکار، طبق سنت مزورانه‌ی خود، چند بار در صدد مسموم کردن امام برآمد و عاقبت نیز، در ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری، پس از خوراندن زهر، او را به شهادت رساند. سلام تمام محرومان و آزادگان بر او باد.

متن مصاحبه با یکی از برادران زخمی شده در جبهه‌های جنگ

مستول دست از انحصارطلبی‌ها بکشند و امکان شرکت تمام نیروهای مردمی و ضدامپریالیست را در یک مبارزه‌ی توده‌ای که لازمی بیروزی مردم در هر مبارزه‌ی می‌باشد فراهم نمایند ولی ماسفاده مقامات مسئول باکنون هیچ گونه بوجهی بد این مستلد نکرده‌اند.

رفتن به جبهه چه بود؟
ج - انگیزه‌ی ما با توجه بد اینکه دفاع از تمامیت ارضی ایران و دفاع از مرزهای ایران و مردم در انحصار هیچ گروهی نمی‌باشد برای دفاع از مردم و میهنمان عازم جبهه شدیم.

* سوال - حالا شما چه پیامی دارید؟
ج - پیام من همان پیام سازمان است و اینکه مقامات

* سوال - برادر خودتان را معرفی کنید. شغلتان چیست؟
ج - من محمدرضا اسکندری دیپلمدی بیکارم.

* سوال - ما متوجه شدیم که شما در مرز مهران مجروح شدید. چگونه آن را بیان فرمائید.
ج - من همراه چند نفر از نیروهای سازمان همراه مردم عازم جبهه شدیم که در آن با امکانات بسیار کمی که در اختیار داشتیم برای دفاع از مردم در مقابل نیروهای متجاوز دولت عراق قرار گرفتیم که در ضمن جنگ توسط ترکش خمپاره مجروح شدم بعد از مجروح شدن توسط یکی از بچه‌های هوادار سازمان که دانشجوی پزشکی است با مقدار کمی کمک‌های اولیه که در اختیار داشت پانسمان گردیدیم. بعدا توسط یکی از برادران به جایی که آمبولانس در آنجا مستقر بود منتقل شدم.

* سوال - چند نفر بودید و چگونه به جبهه رفتید؟
ج - ما چهار نفر بودیم که در صف مقدم جبهه قرار گرفتیم و علی رغم تمام محدودیت‌ها و فشارهایی که از طرف مقامات مسئول استان انجام می‌شد همراه با نیروهای مردمی با حداقل امکانات عازم جبهه شدیم.

* سوال - انگیزه‌ی شما از



وزارت بهداری

سازمان منطقه‌ای بهداری استان اهلام

تاریخ ۱۳۵۰

بهداشت

دوای سرور
مهره‌ها اسبندری است بر خور زرش
چهار روز حیرت و در این
۳۰ / ۸ / ۹۵
نیاز دارد به رسیدن
۱۶-۹۵

حمله سازمان یافته و مسلحانه به انجمن کارکنان مسلمان را

لاجوردی فرماندهی می کرد

همه‌ی این مدارک غیر- قابل انکار و همه‌ی اظهارات دستگیر شدگان و کلیدی شواهد و قرائن دیگر به خوبی نشان می‌دهند که توطئه‌ی طرح‌ریزی شده و حساب شده‌ای در میان بوده و دست مستقیم مرتجعین در کار بوده است. یکی از برادران می‌گفت: "در خلال تمام مذاکرات و تلفن‌هایی که با مقامات مختلف اعم از سپاه و کمیته‌ی مرکزی، پلیس تهران، وزارت کشور و سایر مقامات داشتیم همه‌ی آن‌ها با بی‌نیاوی یا ما برخورد می‌کردند. هیچ یک حاضر به پذیرش مسئولیت خود در این رابطه نبودند. همه به دیگری حواله‌ی دادند و نقش دادستانی در این میان کاملاً به چشم می‌خورد. کمیته‌ی مرکز در پاسخ ما می‌گفت: "فردا صبح تلفن کنید... آقای لاجوردی الان نیستند و ما هم بدایمان دسترسی نداریم." البته علت دسترسی نداشتن کمیته و... بدآقای لاجوردی این بود که لاجوردی به اتفاق کجوتی روز پنج شنبه از صبح در خیابان مبارزان حضور داشتند و خود لاجوردی شخصاً جریانات حمله به انجمن کارکنان مسلمان را فرماندهی می‌کرد است و جالب این که لاجوردی و کجوتی گروه ضربت زندان اوین و قسمتی از پرسنل حفاظت اوین را نیز برای تقویت مهاجمین بدانجمن، همراه خود آورده بودند!!

از سوی دیگر وضع بسیار بغرنجی پیش آمده بود. ۲۰ نفر از مهاجمین دستگیر شدند بودند، در بین آن‌ها پاسدار و بسیجی اکثریت را داشتند و عناصر کاملاً مشکوک نیز در بین آن‌ها بود. ولی هیچ مقامی حاضر به تحویل گرفتن آنان نمی‌شد. چشم مدعیان مبارزه با "شیطان بزرگ" روشن که مترجمشان همراه عددای چاقوکش و قداره بند به کسانی حمله می‌کنند که بزرگترین گناهشان دفاع از آزادی‌های انقلابی است.

به هر حال کمیته‌ای‌ها و سپاه منطقه‌ی ۶ و ۷ نیز به دستور به اصطلاح دادستان انقلاب مرکز (لاجوردی) به محل آمده و شروع به تیر- اندازی می‌کردند. کمیته‌ای‌ها در کوچه‌های اطراف پراکنده شده بودند و به انفساق فلاژها به هرکس که مشکوک بقیه، رصفحه‌ی ۱

تهران که در لاندی جاسوسی مترجم بوده است!! جزء دستگیر شدگان بود یکی از آن‌ها اظهار می‌داشت که آموزش دهمندی قسمتی از بسیج می‌باشد و



برادران را با چاقو مجروح کرده است. وی ضمن اقرار به چاقوکشی خود می‌گوید که دوستانش در کلانتری ۷، فرورشدگان مجاهد را شلاق می‌زنند. بنا به گفتنی خودش

یک نمونه از کارت‌هایی که از مهاجمین بد دست آمده است.

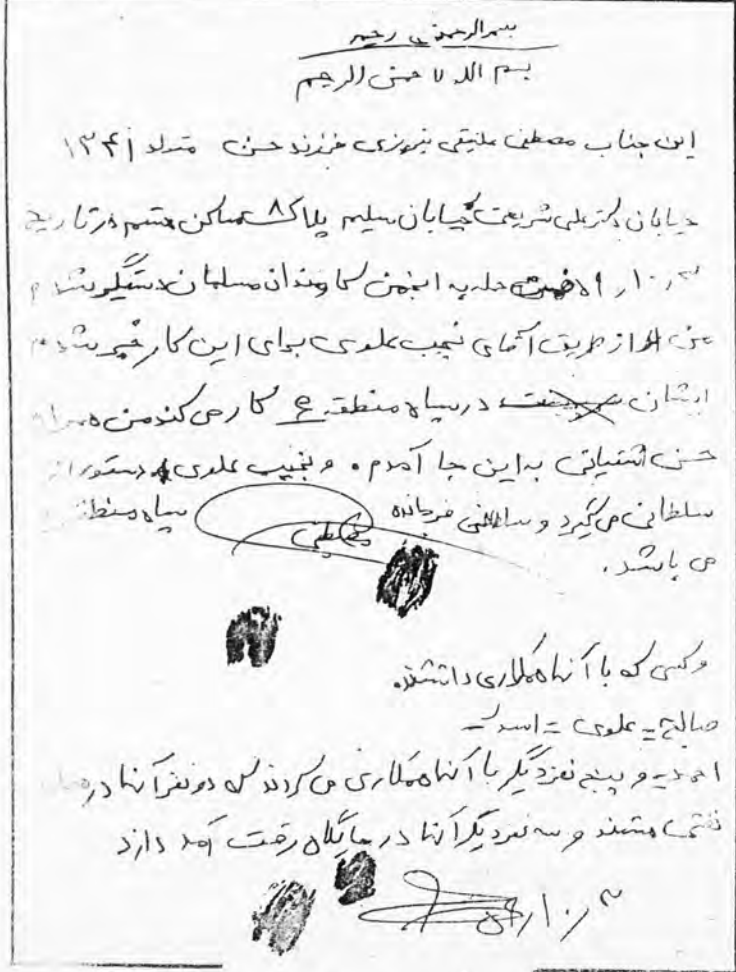
تحت نظر مستقیم نصرالله احگر - فرماندهی کل آموزش- های بسیج- بد محل آمده است. و... این‌ها همه گوشه‌هایی از اظهارات ۲۰ نفر دستگیر شده می‌باشد. به راستی آیا در مقابل این همه اسناد و

او به اتفاق ۴۰ نفر دیگر از مسجد الجواد به طرف انجمن آمدند. ۶- امیر عبداللهی عضو ستاد بسیج با یک عدد کلت دستگیر می‌شود. این شخص از طرف کمیته‌ی منطقه‌ی ۸ فرعی مسجد همت العظیم به سپاه

مقاومت کرده و با جنگ و دندان از خانه‌ی خود دفاع کردند. در این صحنه‌ی حماسه آفرین بود که مظلومیت برادران و خواهرانی که در واقع به دفاع از آزادی برخاسته بودند بار دیگر به ثبوت رسید. گلوله‌ی مرتجعین به مغز برادر شهید حمیدرضا رضائی اصابت کرد و قامت افراشته‌اش در خون طپید. چهار برادر قهرمان دیگر نیز با گلوله‌های مدعیان اسلام و "مکتب"! مجروح شدند. هر برادری که در خون می‌غلطید بر شانه‌های دیگر برادران حمل شده و با فریاد الله اکبر از میدان خارج می‌شد و برادران و خواهران دیگری جای خالی او را پر می‌کردند. خون شهید و سایر برادران مجروح سنگفرش خیابان را رنگین کرد وهم از این رو بود که سایر برادران حمیدرضا، استوار و یابرجا، بار دیگر پیمان بستند تا تحقق آرمان‌ها و لحظه‌ای درنگ نکنند. با یک یورش شجاعانه به منظور عقب راندن فلاژها تعدادی از مهاجمین دستگیر شدند. و در همان لحظات اولیه بسیاری از مسائل روشن شد.

دستگیر شدگان چه کسانی هستند؟

- ۱- غلام عباس آزادی ۲۳ ساله، کارآموز راه آهن که با دو عدد فشنگ ژ-۳ و یک کاردک دستگیر شده می‌گوید: کمیته‌ی منطقه‌ی هرنندی در جریان دست دارد.
- ۲- حسن پور مینا دیپلم بی‌کار وابسته به بسیج مسجد علی بن ابی طالب است.
- ۳- حسن آشتیانی نسب ۱۹ ساله وابسته به بسیج، اظهار می‌دارد که فردی به نام نجیب علوی که وابسته به سپاه منطقه‌ی ۶ می‌باشد او را به اینجا آورده است. حسن آشتیانی نسب می‌گفت خود او به چشم خودش دیده نجیب و صالح علوی با ژ-۳ به مردم تیراندازی می‌کرده‌اند.
- ۴- مصطفی علینقی تبریزی نیز می‌گوید نجیب علوی، وابسته به سپاه منطقه‌ی ۶ او را برای این کار فرستاده
- ۵- محمد پورصفائی که بنا به اظهار خودش تا ۱۵ روز پیش در کلانتری ۷ پاسدار بوده است و با دشمن به مردم حمله می‌کرده است و خودش یکی از



معرفی برخی از مهاجمین رسمی حمله به انجمن توسط یکی از مهاجمین پاسداران جهت استخدام معرفی شده است. ۷- همایون علی‌زاده دانشجوی دانشکده فنی

مترجم بوده است!! جزء دستگیر شدگان بود یکی از آن‌ها اظهار می‌داشت که دوستانش در کلانتری ۷، فرورشدگان مجاهد را شلاق می‌زنند. بنا به گفتنی خودش

حمله سازمان یافته و مسلحانه به ...

می شدند حمله ور شده و پس از مضروب کردن او دستگیرش می کردند. یک کمیته چپی در حالی که کلتی در دست داشت به اتفاق دوستانش سه خواهر را گرفته و بانهید از آن ها دوربینشان را می خواست و عاقبت هم سوار ماشینشان

برای حل مساله اول باید منطقه را از عناصر مسلح و فالانژ خالی کنید نمی پذیرند. و در عوض پاسخ می دهند شما از موضع قدرت صحبت می کنید!!! با فرارسیدن شب اندکی از شدت تهاجمات کاسته می شود. و در ساعت ۱

بقیه از صفحه ۹

حمله می شد و آرم بزرگ سازمان در جلوی آن ها بود انجام پذیرفت. و یاران حمیدرضا آخرین دیدار را با او در لحظاتی انجام دادند که تهران غرق در سکوت و تاریکی بود. یاران "حمیدرضا" می دانستند که شب آبدستن فردائی پرحادثه است.

بازهم حمله نا جوانمردانه

فردا صبح پنجشنبه ساعت ۷، ۲۵ نفر کمیته ای مراجعه کرده و خواهان تخلیهی دفتر می شوند و تا ۲۵ دقیقه مهلت می دهند که دفتر تخلیه شود. لحظات حساسی فرا رسیده بود، برادران یا باید تسلیم حکمی ناعادلانه که

ساختمان را می آورند و تا فردا صبح ساعت ۷ مهلت می دهند بدین ترتیب داستانی به اصطلاح انقلاب یعنی آقای لاجوردی بار دیگر نقش خود را در این گونه وحشیگریها کارگردانی حملات ضد مجاهد به خوبی آشکار می کند. به راستی این حکم بر چه مبنائی استوار بود؟ چه دلیل و مجوز قانونی و شرعی باعث صدور این حکم شده بود. مگر انجمن چه کرده بود؟ چرا به جای محکوم کردن و تعقیب قاتلین حمیدرضا رضائی شهید، حکم

قدردانی مجاهدین از پزشکان و دیگر پرسنل بیمارستانها

در جریان حملهی مسلحانهی چماق داران و حامیان رسمی آن ها به انجمن کارکنان مسلمان که فرماندهی آن را لاجوردی به عهده داشت، علاوه بر شهادت برادر مجاهد حمیدرضا رضائی، بسیاری دیگر از هواداران سازمان نیز به ضرب گلوله و چاقو و ... مجروح و مصدوم می شدند. هواداران مجروح که بلافاصله توسط اورژانس تهران به بیمارستان های مختلف انتقال می یافتند، با استقبال و جانفشانی پزشکان و دیگر پرسنل فداکار این بیمارستان ها مواجه می شدند.

البته نیازی به تذکر نیست که در این بین نقش کارکنان زحمت کش و فداکار اورژانس تهران بسیار چشمگیر و تعیین کننده بود. مجاهدین خلق ایران ضمن آرزوی پایداری و موفقیت انقلابی برای این مردان و زنان شریف و آزاده از حمایت ها و فداکاری های بی دریغ آنان صمیمانه قدردانی و تشکر می نمایند

حمایت از چماق داران و زیرپا گذاشتن خون شهید بود می شدند و یا به مقاومت می پرداختند. لحظات، لحظات تصمیم بود. هنوز بوی خون شهید در کوچه و خیابان به مشام می رسید که صدای رگبار کمیته های بلند می شود و در یک لحظه منطقه به میدان جنگی نابرابر و ظالمانه بدل می گردد. بوی دود باروت و گاز اشک آور تمام منطقه را پوشانده بود. چند نفر بر اثر گاز اشک آور دچار حالت خفگی شدند. خواهران و برادران روزنامه و لاستیک آتش می زدند مشعل درست می کردند، سرکه به سر و روی خود می مالیدند و در عین حال استوار و پا برجا مقاومت می کردند. نکتهی بسیار پراهمیت و با ارزش حمایت بی دریغ همسایگان و اهالی منطقه بود. و نیز هزاران نفر از مردمی که از سراسر شهر به محل انجمن آمده بودند. بسیاری از همسایه ها خود بر بالای بام ها رفته و شعار می دادند و صحنه - های شگفت انگیزی از حمایت و پشتیبانی از فرزندان انقلابی خود بوجود می آوردند. با

تخلیهی ساختمان اجاره ای انجمن صادر می شود؟ آیا این عمل جز تایید چاقو کشان و قداربندان و ژ-۳ به دستان کوردلی که دست ناپاکشان را به خون حمیدرضا آلوده بودند معنای دیگری دارد؟ به هر حال تشییع جنازهی شهید با احترام و درمیان اندوه



مهاجمین دستگیر شده، جریان حمله به انجمن را تایید و آزادی خود را گواهی داده اند.

بعد از نیمه شب هنگامی که برادران مشغول انتقال شهید داخل ساختمان به داخل

کرده و همراه خود به نقطهی نامعلومی بردند. همین پاسدار در نقطهی دیگری دیده شد که همراه فالانژها به طرف برادران سنگ می انداخت. حوالی عصر دو نفر به نمایندگی از طرف دادستانی به برادران مراجعه می کنند. خود را به نام های جواد فرخنده مقام و قدیریان - معاون فدوسی معرفی می کنند. آن ها به جای بررسی و پی گیری درست قضایا و پاسخ به شکایت برادران که در زیر رگبار گلوله بودند آن هم در حالی که جسد مجاهد شهید حمید رضا رضائی در ایوان دفتر روی دست خواهران و برادران بود و در شرایطی که هر لحظه به تعداد تیرخورده ها و سایر مجروحین افزوده می شد سعی می کنند که قضیه را به شکلی فیصله دهند!!! اما وقتی برادران به آن ها می گویند

اگر مجاهدین نباشند آزادی نخواهد بود

اما پاسخ تمام این سوالات در میان صدای رگبار کمیته چپی ها و پاسداران، که هر لحظه اوج تازه ای می گرفت گم می شد. هیچ کس نبود که به سوال برادران ما پاسخ بگوید. فقط عزم راسخ و ایمان خلل ناپذیر آنان به حقانیت راه و درک ارزشمند مسئولیت خطیرشان بود که آنان را سرپا باقی می گذاشت. خواهری می گفت: "ما می دانیم قضیه به ما ختم نمی شود بلکه تازه اول کار خواهد بود. اگر مجاهدین نباشند آزادی نیست، ما تا پای جان از آزادی دفاع می کنیم"

برادر دیگری فریاد می زد: "مردم آزادی را ببینید، این همان آزادی است که ادعایش را دارند" خواهر دیگری فریاد می زد: "افشا - بقیه در صفحه ۱۵

Official form with fields for name, address, and contact information, including a photo of a man.

این هم یک نمونه دیگر. البته بایستی متذکر شویم که به دلیل کمی جا و زیاد بودن اسناد و مدارک مختلف مربوط به حمله، امکان چاپ همهی آن ها میسر نشد.

شیخ فضل الله نوری

“مشروعہ خواہی”

چماق ارتجاع و امپریالیسم برای سرکوب آزادی و استقلال

از "مشروعہ خواہان" معروف که در ضدیت با مشروطه شهرت به سزائی داشت، شیخ فضل الله نوری است. او که از ابتدا در کنار سیدین، محمد طباطبائی و عبدالله بهبانی برای مشروطه مبارزه می کرد، پس از مدت کوتاهی علم "مشروعہ خواہی" برداشت و علی رغم چندبار سوگند وفاداری به جنبش، پیمان شکنی کرد و همیای دربار به جنگ با آزادی برخاست. وقتی با تلاش های او غوغای "مشروعہ" در مجلس بلند شد و بسیاری از نمایندگان جرات مخالفت با طرح او را نداشتند، "مشهدی باقر بقال... بیا خاسته، چنین گفته بود: آقایان قربان جد شما بروم، ما اصناف یقه - چرکین ها و مردم عوام این اصطلاحات غلیظ عربی را نمی فهمیم. ما این چیزی را که به زحمت و خون دل گرفتیم، اسمش مشروطه است و ما با این لفظ پردازی، مشروطه ی خود را از دست نمی دهیم..." (به نقل از کتاب دو مبارز جنبش مشروطه - ص ۲۴)

شیخ فضل الله نوری گفت: ... ما اهالی ایران، شاه لازم داریم، عین الدوله لازم داریم، چوبه و فلک و میر غضب لازم داریم. ملا و غیر ملا، سید و غیر سید باید در اطاعت حاکم و شاه باشند.

این مشهدی باقر بقال، همان کسی است که محمدعلی شاه پس از سرکوب آزادی و کشتار آزادی خواهان، بر سر سفره ی شاهانه اش، با تمسخر از او یاد کرده و قهقهه زنان گفته بود: "آیا مشهدی باقر بقال، وکیل زورکی مجلس، اجازه می دهد شاه مملکت، ناهار صرف کند، یا خیر؟!" (همان صفحه). شاه پرنخوت، یکبار دیگر نیز در مورد او گفته بود: "من راضیم خدمت گزار روس ها باشم، و راضی نمی شوم مشهدی باقر بقال برای من مقرر سلطنتی معین کند..." (خاطرات حاج سیاح - ص ۵۹۳) شیخ فضل الله، که ایستادگی مشروطه خواهان را در مقابل نظرات ارتجاعی می دید، مساله ی نظارت علماء و فقها را بر مصوبات مجلس مطرح کرد.

حاج سیاح نیز در خاطراتش این مساله را ذکر کرده است: "بعضی ملاها که از جمله ای شان شیخ فضل الله بود، اعتراض به نوشتن قانون اساسی می کردند و می گفتند

باشند... مشروطه و جمهوری را در روزنامه اسم بردن و منشا فساد شدن، مشروع نیست... آیا این مدارس جاذبه خلاف شرع نیست؟ و آیا ورود به این مدارس مصادف با اضمحلال اسلام نیست؟ آیا درس زبان خارجه و تحصیل شیمی و فیزیک، عقاید شاگردان را سخیف و ضعیف نمی کند؟ مدارس را افتتاح کردید، آنچه توانستید در جرید از ترویج مدارس نوشتید، حالا شروع به مشروطه و جمهوری کردید..." (تاریخ بیداری - بخش اول صفحه ۸۲)

اگر روس ها وارد شوند، دین ما را قوت خواهند داد!

"شرع"ی که شیخ سنگ آن را به سینه می زند، با سلطه ی بیگانه تعارضی ندارد: "امروز شخصی به شیخ فضل الله گفته بود اگر قشون روس وارد شود دیگر از اسلام چیزی باقی نمی ماند. شیخ گفته بود: در قفقاز، سالدات روس در وقت نماز، مردم را امر می کنند به نماز جماعت. اگر روس وارد شود، دین ما را قوت خواهند داد..." (همان کتاب - بخش دوم ص ۳۵۹)

جائی که امپریالیسم تزاری - این حامی استبداد ویرانگر داخلی - "دین ما را قوت" دهد، آزادی خواه و مشروطه طلب حتما "طبیعی" و "بابی" است: "... سالهاست که دو دسته... در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول وسوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اصل من الانعام هستند، یکی فرقه ی بابیه است و دیگری فرقه ی طبیعی... این دو فرقه لفظا مختلف و لبا متفق هستند و مقصد صمیمی آنها نسبت به مملکت ایران دو امر عظیم است یکی تغییر مذهب و دیگری تبدیل سلطنت..." (از افاضات شیخ در "لایحه" دعوه الاسلامیه" به نقل از تاریخ مشروطه کسروی ص ۴۲۷) می بینید که چگونه شیخ جوش "تبدیل سلطنت" را می زند و چگونه "مشروعہ - خواہی" قشری و مرتجع، با استبداد ادبی رحمانه ی سلطنتی و امپریالیسم تزاری جامیش به وحدت می رسند!

این وحدت، در میدان عمل، به صورت توطئه ی چماق داران و قداره بندان محمدعلی شاهی در میدان توپخانه تجلی می یابد (کودتای نخستین و نافرجام شاه) و کمی بعد نیز به صورت بمباران مجلس و کشتار و حبس آزادی خواهان به کمال می رسد

مجلس را (ایضا ایشان با کاربرد کلمه ی "قانون" مخالف بودند و به جای آن معمولا "نظام نامه" می نوشتند!) از روی قانون های خارج مذهب ما نوشته اند... این است که این قانون با شریعت ما نمی سازد. لهدا علمای عظام تعبیر دادند و تصحیح فرمودند زیرا که نشر کتب ضلال و اشاعه ی فحشاء در دین اسلام ممنوع است... در لایحه های دیگر می نویسند: "آن هورا کشیدن ها و آن کتبیبه های "زنده باد زنده باد" و "زنده باد مساوات و برابری و برادری" (اشاره به اولین جشن مشروطیت)، می خواستید یکی را هم بنویسید "زنده باد شریعت..." (تاریخ مشروطه کسروی - ص ۴۱۹)

در نامه ای به پسرش می نویسند: "... یک کلمه در نظام نامه (مقصودش همان قانون اساسی است) آزادی قلم ذکر شد، این همه مفاسد روزنامه ها، وای اگر آزادی در عقاید بود، چنان چه اصرار دارند. آتش به جان شمع فتد کاین بنا نهاد" (تاریخ مشروطه - ص ۲۹۴)

نویسنده ی کتاب "تاریخ بیداری ایرانیان" که خود نیز معمم است می نویسند: "شیخ فضل الله حکم به کفر هر چه روزنامه نویس است کرده است... بنده ی نگارنده که چهل سال است در تحصیل علوم شریعه و خدمت به اسلام بوده است، باید مثل شیخ فضل الله شخصی، که صد قسم خلاف اصول اسلام را مرتکب شده است، بنده را تکفیر نماید..." (بخش دوم - صفحه ۱۷۰)

شیخ در جای دیگر وقتی شکایت چوب فلک بستن یکی از علما توسط عمال دولتی را به پیشش می برند، افاضه می کند که: "مفسد و شریر را باید سیاست و تنبیه نمایند. ما اهالی ایران شاه لازم داریم، عین الدوله لازم داریم، چوب فلک و میر غضب لازم داریم. ملا و غیر ملا، سید و غیر سید، باید در اطاعت حاکم و شاه

(کودتای دوم محمدعلی شاه و شروع استبداد صغیر) - در جریان مجلس، شاه توطئه ی سرکوب می چیند، لیاخوف روسی فرماندهی و کشتار می کند، و مرتجعینی هم چون شیخ فضل الله، سرکوب آزادی را "مشروع" و "حلال" و مجاز می نمایند!

البته شاه نیز آنقدر "اسلام پناه" است که حتی برای این "عمل خیر" نیز استخاره می کند: "بسم الله الرحمن الرحیم، پروردگارا اگر من امشب توپ به در مجلس بفرستم و فردا با قوای جبریه مردم را اسکات نمایم خوب است و صلاح است، استخاره خوب بیاید و الا فلا، یا دلیل المتحیرین! یا الله!" (به نقل از تاریخ اجتماعی ایران صفحه ۵۹۸) - توجیه شاه نیز برای این آزادی کشی، هم چون همه ی مرتجعین تاریخ، "برقراری نظم و آسایش عموم که از طرف باری تعالی به ما تفویض شده است" می باشد: "چون انجمن های بی بند و بار اسباب هرج و مرج شده، روزنامه ها و ناطقین به کمک آنها نزدیک بود رشنه ی انتظام مملکت را برهم زنند و چون زمان امور در تحت قوه ی مخصوص ما، در دست معدودی از عقلاء باید بود، هر چه خواستیم از فساد - های آنها جلوگیری کنیم... ممکن نشد تا آن که برای برقراری نظم و آسایش عموم که از طرف باری تعالی به ما تفویض شده است، خواستیم مفسدین را دستگیر نمائیم..." (انجمن های سری در انقلاب مشروطیت ص ۱۵۴)

کودتای محمدعلی شاه و سرکوب آزادی خواهان در تهران، موج شورش و اعتراض را در برخی از شهرها بر علیه دیکتاتور مرتجع - برانگیخت. تبریز به سرداری ستارخان و باقرخان، کانون امید آزادی - خواهان گشت. شاه، که پیش از این قول گشایش مجدد مجلس را زیر پا گذاشته بود، به دلیل کسترش شورش های مردمی، از یکسو و فشار دولتین روس و انگلیس - که از اوج گیری و تعمیق شورش ها و ایجاد دگر - گونی های بنیادین وحشت داشتند - از سوی دیگر، در شعبان سال ۱۳۲۶ ه. ق، مجبور شد طی حکمی به صدر اعظم، وعده ی تشکیل مجدد "مجلسی با شروط معین و محدود، موافق مقتضیات مملکت،... برطبق شرع انور" را در نوزدهم شوال همان سال بدهد.

(ادامه دارد)

گزارشات مستند در مورد شکنجه

"بازرسی"!!
از طریق پشت بام،
همراه با ضرب و شتم

در تاریخ ۱۶/آبان/۵۹ تعدادی پاسدار به منزل مسکونی خانواده روزی طلب در شیراز که فرزندان آنان در رابطه با سازمان مجاهدین و از هواداران آن می باشند، حمله می کنند.

به محض ورود به خانه به ضرب و شتم اعضاء خانواده می پردازند و در این میان مادر پیر ۶۰ ساله خانواده نیز از این ضربات بی نصیب نمی ماند به زور به اطاقها وارد می شوند و ضمن لگد مال کردن و به هم ریختن اجناس و لوازم منزل اعلام می کنند که برای "بازرسی"!! آمده ایم. بعد از مدتی به اصطلاح بازرسی در حالی که مورد مشکوک و خلاف قانونی مشاهده نمی شود به معنای واقعی شروع به غارت می کنند. کتابهای معلم شهید شریعتی، پدر طالقانی و هم چنین کتابهای مجاهدین همگی بخشی از غنائم جنگی را تشکیل می دهند.

اما قضیه به همین جا ختم نمی شود. هنگامی که مهاجمین یا اعتراض خانواده که اکثرا به هواداری و حمایت از مجاهدین شناخته شده اند، روبرو می شوند به شدت عمل خود می افزایند. بقیه ماجرا را به نقل از شکایت نامه ای که مادر خانواده به تاریخ ۱ آذر به مسئولین نوشته است، نقل می کنیم. هرچند که می دانیم و اکنون دیگر بسیاری از مردم هم می دانند که بسیاری از این به اصطلاح مسئولین خود از دست اندرکاران پشت پرده بوده و به بقیه هم که دستی ندارند امید نیست.

"بعد از لگد مال کردن و بردن کتابها، دختر، خواهر و پسر خواهرم و یکی دیگر از اقوامان را با توسل به زور و اعمال ضرب و شتم همراه خود بردند. همان شب خواهرم را آزاد کردند ولی دخترم را تاکنون (اول آذر) در زندان نگاه داشته اند. در حالی که طبق خبرهای رسیده شدیداً شکنجه شده و احتمال خطر جانی برای او می رود. دخترم در این مدت توسط پاسدارانی به اسامی

آسمانی، موزه ای و صادقی شدیداً شکنجه شده است. به طوری که ۴۸ ساعت بیهوش بوده و عوارض شکنجه به طور مشهود بر بدن او معلوم می باشد و آثار این شکنجه های ضد انسانی را پزشکان گواهی کرده اند.

جناب آقای دادستان!! جمهوری اسلامی شیراز: آیا باید در جمهوری اسلامی نیز شاهد شکنجه های ددمشاندی نوع آریامهری باشیم؟

مگر قانون اساسی تصریح نمی کند که به لحاظ داشتن عقیده نمی توان کسی را مورد ضرب و شتم قرار داد؟ آخر تا کی باید شاهد این همه لگد مال کردن حقوق اولیه و قانونی خود باشیم؟"

نمونه ای دیگر از شیراز

در تاریخ سه شنبه ۲۵/آبان/۵۹ یکی از برادران به نام محمدجواد پیردبیر توسط چهار نفر افراد بسیج (سپاه) که فردی به نام اصغر چکنی نیز جز آنها بود دستگیری می شود: مرا در خیابان آریا گرفته و به خیابان خیام آوردند. در آنجا علاوه بر کتک کاری زیاد ۵۰ ضربه ی نانوسقه نیز به من زدند. بعد از آن مرا به سپاه پاسداران بردند و در آنجا نیز ۱۵ ساعت زندانی بودم که در این مدت حتی اجازه ی نماز خواندن هم به من ندادند."

۹ روز زندان

و ۳۰ ضربه شلاق

بدون شکار دادن به نفع
آقای دکتر بهشتی!!

من امرالله آقائی فرزند فضل الله روز جمعه ۱۴/آذر/۵۹ در نماز جمعه ای اهواز شرکت کردم. بعد از پایان نماز داشتم محل را ترک می کردم که در همین اثنا تعدادی از جمعیت در پاسخ فردی که شعار می داد، "حزب فقط حزب الله" و "درود بر بهشتی" و "بهشتی حمایتت می کنیم" شعارها را تکرار می کردند.

من فقط ناظر بودم و بر برقیه و یا له هیچ کس شعار نمی دادم. وقتی که به پائین

پله های حسینیه رسیدم، ناگهان فردی به نام نعمت همراه دو نفر دیگر از دوستانش که به نام های عباس خپله و اسماعیل (اسی) معروف هستند و هر دو نیز از به اصطلاح حزب اللهی های شناخته شده هستند من را دیدند. آنها من را از قبل می شناختند و تا چشمان به من افتاد با صدای بلند فریاد زدند که "او را بگیرد که کمونیست و منافق است و در حوادث دانشگاه شرکت داشته" در همین اثنا یک مشت به چشم زدند که نابالای ابرویم شکافته و زخم شد، دو نفر هم موهایم را می کشیدند و البته چند نفر دیگر هم به آنان اضافه شده بود.

من را تا ساعت ۸/۵ صبح فردای آن روز در بسیج مرکزی نگه داشتند و سپس با پرونده ای کدبان صورت تنظیم شده بود به دادگاه

قابل توجه هواداران سازمان

سازمان مجاهدین خلق ایران از کلیدی هواداران می خواهد که متن شکایات خود را در رابطه با شکنجه هایی که در نهادهای رسمی و غیر رسمی، اعم از کمیته ها، سپاه پاسداران زندان ها، خانه های امن و... متحمل شده اند، به هر طریقی که می توانند در اختیار هیات بررسی شکنجه قرار دهند و نسخه ای از آن را هم برای سازمان ارسال دارند. البته متذکر می شویم که آن مقدار از شکایت نامه ها و اسناد مربوط به شکنجه که به دست ما رسیده بوده تاکنون در اختیار تمامی مقامات و نهادهای مسئول مجملده هیات بررسی شکنجه قرار داده ایم، اما بدیهی است که بر اساس اخبار و اطلاعاتی که داریم موارد شکنجه بسیار زیادتر از موارد فوق - الذکر می باشد.

انقلاب فرستادند. بازجوی شعبه ی ۸ فردی به نام "نوری" بازجویی را شروع کرد و حالب این که از ۳ نفری که من را دستگیر و کتک زده بودند به عنوان شهود استفاده می کرد.

نوری وقتی که با اعتراض من مواجه شد مرا از اطاق بیرون کرده و بعد هم دستور داد که مرا به انفرادی ببرند. که البته این نقل و انتقالها با فحش و تهمت و سیلی و لگد همراه بود. بعد از آن که چند ساعتی را در یک سلول انفرادی که بسیار سرد بود گذراندم، دوباره حوالی ساعت ۲ بعد از ظهر مرا به بازجویی بردند.

"بعد از تحمل ۳۰ ضربه شلاق ارتجاع بلند شد موگفتم: شما می توانید ما را شلاق بزنید و بیهوش زندان محکوم کنید. ولی نمی توانید ما را از حرکت مان بازدارید. همین قدر که خدا شاهد و ناظر جریان بود برای من کافیست و بالاخره روزی حقایق برای مردم روشن خواهد شد."

سوالات از این قرار بود:
- آیا وابسته به گروهی هستید؟
- آیا در دانشگاه با انجمن اسلامی فعالیت می کردید؟
- چه کسانی از افراد انجمن اسلامی را می شناسید؟

به هر حال با ایجاد جو تحریک و دروغ و همراه با ضرب و جرح مرا کنان کنان به ستاد بسیج که یک خیابان آن

قابل توجه هواداران سازمان

سازمان مجاهدین خلق ایران از کلیدی هواداران می خواهد که متن شکایات خود را در رابطه با شکنجه هایی که در نهادهای رسمی و غیر رسمی، اعم از کمیته ها، سپاه پاسداران زندان ها، خانه های امن و... متحمل شده اند، به هر طریقی که می توانند در اختیار هیات بررسی شکنجه قرار دهند و نسخه ای از آن را هم برای سازمان ارسال دارند. البته متذکر می شویم که آن مقدار از شکایت نامه ها و اسناد مربوط به شکنجه که به دست ما رسیده بوده تاکنون در اختیار تمامی مقامات و نهادهای مسئول مجملده هیات بررسی شکنجه قرار داده ایم، اما بدیهی است که بر اساس اخبار و اطلاعاتی که داریم موارد شکنجه بسیار زیادتر از موارد فوق - الذکر می باشد.

طرف تر بود بردند. در آنجا مرا به اطاقی بردند که چند نفر دیگر هم در آنجا زندانی بودند. من مرتباً از آنها سوال می کردم که به چه جرمی مرا دستگیر کرده اید و موارد اتهام من چیست؟ نگهبانان در جواب این سوالات با کلمات رکیکی پاسخ می دادند. وقتی که دیگر زندانیان نیز شروع به اعتراض کردند یکی از نگهبانان گلنگدن کلاشیکف را کشید و به سمت ما گرفته و با تهدید به تیراندازی خواست تا ساکت شویم.

ساعت ۴ مرا به بازجویی بردند. یکی از مسئولین بسیج که نام کوچکش داود بود بازجویی را شروع کرد. تعدادی از سوالات که در خاطر من مانده از این قرار است:
- آیا در تظاهرات مجاهدین خلق شرکت داشته اید؟
- ضبط مراسم نماز جمعه را برای چه می خواسته اید؟
- آیا در مراسم به خاک سپردن نریمی سا شرکت داشته اید؟

و...
من اعتراض کرده و گفتم شما اقل اتهام مرا به من ابلاغ

کتابهای حسینیه رسیدم، ناگهان فردی به نام نعمت همراه دو نفر دیگر از دوستانش که به نام های عباس خپله و اسماعیل (اسی) معروف هستند و هر دو نیز از به اصطلاح حزب اللهی های شناخته شده هستند من را دیدند. آنها من را از قبل می شناختند و تا چشمان به من افتاد با صدای بلند فریاد زدند که "او را بگیرد که کمونیست و منافق است و در حوادث دانشگاه شرکت داشته" در همین اثنا یک مشت به چشم زدند که نابالای ابرویم شکافته و زخم شد، دو نفر هم موهایم را می کشیدند و البته چند نفر دیگر هم به آنان اضافه شده بود.

"بعد از لگد مال کردن و بردن کتابها دختر، خواهر و پسر خواهرم و یکی دیگر از اقوامان را با توسل به زور همراه خود بردند.
دخترم توسط پاسدارانی به اسامی آسمانی، موزه ای و صادقی شدیداً شکنجه شده بطوریکه ۴۸ ساعت بیهوش بوده است.

در دادگاه نوری (بازجو) و طباطبائی (حاکم شرع) بودند. طباطبائی حتی بیرونده را نیز مطالعه نکرده بود، به طوری که از نوری پرسید اتهام ایشان چیست؟

نوری پاسخ داد: این آقا طرفدار مجاهدین خلق هستند و در نماز جمعه با وجودی که بهشتی را قبول ندارند شعار "درود بر بهشتی" دادند و در نماز جمعه اخلاص کرده اند. ۳ تن از برادران حزب اللهی نیز شاهد بوده اند که ایشان در چند رات بیمائی جیبی ها شرکت داشتند است.

بعد از مدت کوتاهی جر و بحث که به اصطلاح عنوان محاکمه مرا داشت از من حواستند که از اطاق بیرون بروم.

"سور" چند دقیقه ای طول نکشید و بعد از آن من حواستند که نعهد بدهم بعد از این شعارهای نفرقدانگیرندهم گفتم: چنین تهدیدی را نمی دهم زیرا چنین شعاری ندادهام و ثانیاً چه تضمینی است که شما دوباره مرا به این به اصطلاح اتهام نگیرید؟

حاکم شرع! گفت: پس باید ۳۰ ضربه ی شلاق بخوری گفتم: حاضرم ۳۰ ضربه شلاق بخورم ولی حاضر نیستم این اتهام را بپذیرم. ژاکت را در آورده و روی نیمکت خوابیدم. اما قبل از آن با

صدای بلند فریاد زدم: "مردم بدانید که مرا به جرم هواداری از مجاهدین شلاق می زنند" پاسداران حاضر سعی کردند با تکبیر صدای من را بپوشانند. بقیه در صفحه ی ۱۳

بقیه از صفحه ۱۲

گزارشات مستند

در مورد شکنجه ۵

با هر ضربه‌ای شلاق تکبیر می‌گفتم و شعارهایی چون مرگ بر امریکا، درود بر مجاهدین خلق سر می‌دادم. با گفتن این شعارها ضربات شلاق محکم‌تر می‌شد، به طوری که بعد از هر چند ضربه نفرت خسته شده و عوض می‌شدند. بعد از تحمل ۳۰ ضربه شلاق ارتجاع بلند شدم و گفتم: "شما می‌توانید ما را شلاق بزنید و بد زندان محکوم کنید. ولی نمی‌توانید ما را از حرکتان بازدارید. همین قدر که خدا شاهد و ناظر جریان بود برای من کافست و بالاخره روزی حقایق برای مردم روشن خواهد شد" و بدین ترتیب بعد از تحمل ۹ روز زندان و ۳۰ ضربه شلاق آن هم به نفع آقای دکتر بهیسی (بعود باللله) از زندان آزاد شدم. در حالی که آثار شلاق‌های عدل!! آقایان برسم باقی بود.

شکنجه

بحا طریخشیا علما مید

در روز یکشنبه ۵۹/۸/۴ ساعت ۳۰ بعد از ظهر در هزار دستگاه مسعود بحس اعلامیه راجع به شهادت دکتر سید احمد طباطبائی بودم که سه نفر کمبندای یا لباس شخصی سرا گرفتند و شروع به فحش دادن کردند و یک سیلی هم در گوش من زدند در راه برای ترساندن من یکی از آنها اسلحه‌ای کلت خود را در آورد و گفت اگر فرار کنی با یک تیر می‌زنم بعد مرا با زور داخل ماشین گشت منطقه ۱۳ بردند. در راه هر موقع به اعمال اینها اعتراض می‌کردم جواب با کتک همراه بود. مرا به بازداشتگاه در کنار معتادین و مشروب‌خواران انداختند. تا شب روز بعد همین جور بلا تکلیف مرا نگه داشتند تا این که ساعت ۱۰ شب روز دوشنبه ۵۹/۸/۵ مرا به دفتر آقای جمشیدی که بازجو و گویا نماینده‌ی دادستان کل انقلاب در منطقه ۱۳ است، بردند جمشیدی پس از یک سری فحش و تهمت و افترا گفت تعهد بده تا آزادت کنم که من از این کار امتناع کردم او شروع

از زندان، در رابطه با بلا تکلیفی و شکنجه، به کمیسیون اصل ۹۰ مجلس اعلام جرم نموده و رونوشت آن را برای شورای عالی قضائی، دادستان کل و دفتر ریاست جمهوری پست کردم. اما آقای موسوی نماینده‌ی تبریز در مجلس که ضمناً قاضی دادگاه نیز می‌باشد، نامه‌های ما را پاره کرد.

برادری به نام رضا زنده‌دل به جرم داشتن کتابی از مجاهدین خلق دستگیر و روانه‌ی زندان می‌شود. این برادر ۲ ماه و ۲۵ روز - بطور غیرقانونی در زندان نگهداشته می‌شود، بدون اینکه حکم دستگیری و حتی محکومیت وی به او ابلاغ شود. سرانجام بعد از مراجعات مکرر خانواده‌اش بعد از ۸۵ روز از زندان آزاد می‌شود. جزئیات ماجرا را از زبان خود این برادر و از شکایتنامه‌ی که به مجلس نوشته است می‌آوریم:

ما ۲۵ روز زندان
همراه با ضرب و شتم
بجرم!! داشتن یک کتاب

تبریز:
در تاریخ ۲۵/ مرداد/ ۵۹

به نام نعمت بود هر موقع جمشیدی خسته می‌شد او شروع به زدن می‌کرد بعد از یک ساعت کتک زدن در ساعت ۱۱ شب روز دوشنبه ۵۹/۸/۵ آزاد کردند

عارف دیانت

شکنجه بجرم هواداری از مجاهدین

در ساعت ۶/۵ بعد از ظهر از خانه‌ی یکی از بستگانم بیرون آمدم که مورد تهاجم ۳ نفر با قدی بلند و دارای ریش قرار گرفتم. هنگامی که موضع و مقام آنها را جویا شدم با مشت و لگد مرا به باد کتک گرفتند بطوریکه از هوش رفتم. وقتی که به هوش آمدم متوجه شدم که درون پیک اتومبیل پیکان مرا به پشت خوابانده و کتک می‌زنند. از من می‌خواستند که محل و خانها مرا بمانها بگویم.

۵۹/۷/۲۷

این جانب محمد یوسفیان به جرم هواداری از سازمان مجاهدین خلق ایران در جریان حمله به جنبش معلمین مسلمان آمل دستگیر و تا تاریخ ۵۹/۷/۲۳ بدون هیچ‌گونه حکم بازداشتی در زندان نور بسر بردم که بعد از آزادی برای دیدار با اقوام و بستگان در تاریخ ۵۹/۷/۲۹ به قائم شهر رفتم. هنگامی که در ساعت ۶/۵ بعد از ظهر جهت مراجعت از خانه یکی از بستگانم بیرون آمدم مورد تهاجم و حمله‌ی ۳ نفر با قدی بلند و دارای ریش قرار گرفتم. هنگامی که موضع و مقام آنها را جویا شدم با مشت و لگد مرا به باد کتک گرفتند به طوری که از حال رفتم و هنگامی که به هوش آمدم متوجه شدم که درون یک اتومبیل پیکان مرا به پشت خوابانده و مرتباً مرا کتک می‌زدند و از من می‌خواستند که محل و خانها مرا بمانها بگویم و سپس با چاقو مرا تهدید به مرگ کرده و به طرف بابل آوردند و از آنجا مرا مجبور نمودند تا به آمل بروم.

آقای استاندار: در شرایطی که کشور ما مورد تجاوز رژیم مستبد حاکم بر عراق قرار گرفته است و لزوم وحدت همه‌ی نیروهای مردمی بیش از پیش احساس می‌شود و اعضاء و هواداران مجاهدین خلق ایران در مناطق جنگ‌زده به انجام وظایف و مسئولیت‌های انقلابی و مردمی مشغولند، این گونه اعمال تروریستی و فاشیستی از طرف چه کسانی و جریان‌های طرزحریزی و انجام می‌شود و عواقب این گونه اعمال چه خواهد بود. ما بارها گفته‌ایم و باز هم می‌گوئیم که اگر مقامات مسئول جلو این گونه اعمال تروریستی را نگیرند در آینده شاهد لگد مال شدن بازهم بیشتر حیات سیاسی - اجتماعی این کشور توسط گروه‌های خودکامه خواهیم بود. در خاتمه ضمن اعلام جرم نسبت به ضاربین و آدم‌ربایان تقاضای پی‌گیری جریان و دستگیری و مجازات آنها را دارم.

محمد یوسفیان

۵۹/۷/۲۷

رونوشت به:

- دفتر ریاست جمهوری

- رئیس مجلس

- دادستان کل کشور

هنگام دستگیری حدود ۸ نفر ما مور کمیته با چوب، قنداق تفنگ، لگد و شلاق مرا زیر شدیدترین کتک‌ها و فحاشی قرار دادند، که هنوز بعد از ۳ ماه آثار بعضی از آن ضربات باقیست.

به تاریخ ۵۹/۵/۲۵ به جرم داشتن یک کتاب در یکی از خیابانهای شهرستان تبریز دستگیر شدم هنگام دستگیری حدود هشت نفر ما مور کمیته با چوب، قنداق، لگد و شلاق مرا زیر شدیدترین کتک‌ها و فحاشی قرار دادند که هنوز بعد از ۳ ماه آثار بعضی از کتک‌ها باقی است و بعد سوار ماشینم کردند بردند به دادگاه. موقع ورود به دادگاه در راهرو آن باز یک نفر مرا زیر کتک همراه فحاشی قرار داد که یکی از مامورین گفت که بس است به اندازه‌ی کافی کتک زده‌ایم از دادگاه به سلول مجرد نیمه‌ساز برده که کف آن آب و شن و گل بود انداختند. بعد از من یک نفر دیگری را آوردند به علت اینکه وضع من خیلی خراب بود سرم را روی زانویش گذاشت وقتی که دید وضع من خیلی بد است در سلول را زده دکتر خواست سپس مرا به بیرون سلول برده روی زمین خواباندند یکی از مسئولین زندان در همان حال دائماً به من فحش می‌داد.

موقع ورود به دادگاه نیز در راهرو یک نفر مرا زیر کتک قرار داد که یکی از مامورین گفت: "بس است به اندازه‌ی کافی کتک زده‌ایم".

دکتر آمد مرا با برانکار به بهداری برد. حدود ۱۲ ساعت بی‌هوش شدم، بعد از ۱۳ روز به یکی از ساختمانهای زندان انتقال یافته حدود یکماه بعد از دستگیری نزد رئیس دادگاه (آقای موسوی) فرا خوانده شدم بدون داشتن وکیل و بدون اطلاع از پرونده، آقای موسوی شروع کرد پرسیدن چند سوال که نه من از آنها خبر داشتم و نه مربوط به اتهام من بوده بعد از چند دقیقه‌ای ختم دادگاه را اعلام کردند و حکم مربوطه را تا موقع آزاد شدن ابلاغ نکردند. خودشان بارها می‌گفتند که شما باید تعهد بدهید.

من و دوستانم از زندان در رابطه با بلا تکلیفی و شکنجه و غیره... به کمیسیون اصل نود اعلام جرم نمودیم رونوشت آن را به شورای عالی قضائی به دادستان کل و بد دفتر ریاست جمهوری و به دادگاه انقلاب تبریز پست کردیم که خود آقای موسوی نماینده‌ی مردم تبریز در مجلس شورای اسلامی عوض اینکه به وضع ما رسیدگی کند، نامه‌های ما را پاره کرده است. آیا این برخلاف قانون شرعی اسلامی و عدالت که ادعا می‌کنند، نیست؟ خلاصه بعد از ۲ ماه و ۲۵ روز در اثر فشار خانواده‌ام و اینکه بهانه‌های نداشتند آزاد کردند.

رضازنده‌دل
۵۹/۶/۲۰

رونوشت به: دفتر ریاست جمهوری
شورای عالی قضائی

(آدامدار)

مصاحبه با نمایندگان کارکنان جنگ زده صنعت نفت

آوارگی

وزخم زبان مدیران طاغوتی مسلمان نما،
گریبانگیر کارکنان جنگ زده صنعت نفت

روز یکشنبه ۳۰ آذرماه تعداد زیادی از کارکنان جنگ زده صنعت نفت در ساختمان مرکزی این وزارتخانه جمع شدند تا درباره وضعیت نزدیک به ۲ هزار نفر از آوارگان صنعت نفت، در تهران با مسئولین وزارت نفت گفتگو کنند. در این اجتماع نمایندگان از طرف کارکنان - جنگ زده صنعت نفت که در شیراز و سایر شهرها مستقر هستند نیز حضور داشتند. و پس از چندین ساعت گفتگو با کفیل وزارت نفت و هیئت سرپرستان این وزارت خانه، مصاحبه ای با نمایندگان این هم وطنان زحمتکش و جنگ زده داشتیم که قسمت هایی از آن را می خوانید: ابتدا سؤالی درباره وضعیت کارکنان پالایشگاه آبادان، پس از شروع جنگ ایران و عراق مطرح شد؛ که یکی از نمایندگان این طور پاسخ داد:

"حدود ۱۷ هزار نفر از کارکنان صنعت نفت در آبادان همراه با سایر هم شهروندان با جنگ ناخواسته ای روبرو شدند. پس از شروع جنگ، مردم شهر، کوچکترین اطلاعی از اوضاع نداشتند و مسئولین نیز که حتی دستورات و رهنمودهایی برای ایمنی به آنها نمی دادند، به طریق اولی نه اقدامی برای مسلح کردن مردم صورت می دادند و نه اقدامی برای سنگر بندی و نه چیزی دیگر. حتی برای جوانان شهر که خودشان اقدام به کندن سنگر کرده بودند مزاحمت ایجاد می کردند و آنها را کنار می زدند. این برخوردها و سردرگمی ها باعث شد مردم و از جمله کارکنان صنعت نفت به تدریج شهر را تخلیه کنند و به شهرهای نزدیک پشت جبهه نظیر ماه شهر، مسجد سلیمان، گچساران و دیگر شهرها بروند. البته آقای خامنه ای در نماز جمعه گفت که مردم مرفه آبادان شهر را تخلیه کرده اند و مردم شهرها نباید آنها را راه بدهند! در حالی که در روزهای اول، بیشتر جمعیت منطقه ای احمدآباد که از فقیرترین نقاط آبادان است به دلیل ویرانی و خرابی خانم هایشان مجبور شدند از شهر بروند."

بیکاری کارکنان جنگ زده
چماقی دردست رؤسا
برای
سرکوب سایر کارکنان

سپس سوال شد تعداد آوارگان صنعت نفت چقدر است و در کجا اسکان داده شده اند؟ آیا اسکان آنها مطابق برنامه بوده است یا خیر؟ در اینجا یکی از نمایندگان گفت: "بیش از ۱۶ هزار نفر از کارکنان صنعت نفت همراه با خانواده هایشان در حال حاضر آواره هستند و مطابق آخرین آمار حدود ۴ هزار نفر در شیراز، ۴ هزار نفر در اصفهان، ۲ هزار نفر در تهران، ۱۵۰۰ نفر در اهواز و تعدادی دیگر در شهرهای آغاچاری، گچساران، بوشهر و دیگر شهرها مستقر شده اند. اسکان، مطابق هیچ برنامه ای نبوده و مسئولین مملکتی نه تنها کوچکترین قدمی برای آنها برنداشته اند بلکه بیشتر باعث مزاحمت، تهمت و افترا شده اند. به عنوان نمونه از برخوردهایی که در شهرهای مختلف از طرف مسئولین همکاران ما شده است، شیراز است که امام جمعه آن شهر آقای دستغیب اعلام کرد که: "بر روی آبادانی ها تف بیندازید!". امام جمعه اصفهان گفت: "آبادانی ها بی غیرتند و مردم باید آنها را برانند". سپاه شیراز نیز علنا اعلام کرد که: "زنان آبادانی شهر را به فساد کشیده اند". از این نمونه ها در همه جا زیاد بوده است. آیا مردم باور می کنند این نفتگران قهرمان که کمر رژیم شاهنشاهی را شکستند، این کارکنانی که به قول همین مسئولین، نقش زیادی در پیروزی انقلاب داشته اند حالا مستکبر و بی غیرت شده و زنان شان فاسد باشند؟! چرا باید به رویشان تف انداخته شود؟! البته باید بگویم که مردم کمترین توجهی به این ها نکردند. در اینجا یکی دیگر از نمایندگان گفت: "در حالی که بهترین هتلها برای مقامات و وابستگان دولتی در شیراز رزرو شده بود و آن ها از بهترین امکانات

برخوردار بودند، کارکنان صنعت نفت و سایر مردم زحمتکش در خیابان ها، مساجد و احیانا چند خوابگاه، بدون حداقل امکانات دریدر بودند. مثلا در شیراز افراد شرکت نفت در آلونک های شاه چراغ بودند که مسئولین صبح زود آب به زیر آن ها انداخته و آن ها را پراکنده کردند. در اصفهان آن ها روی قبرهای زینبیه زندگی می کنند. و یا در شیراز که یکی، دو خوابگاه برای اسکان در نظر گرفته شده بود، زنان و افراد کمتر از ۱۴ سال را جدا کردند و جادادند و بقیدی افراد خانواده مانند بازداشتگاه بایستی به ملاقات آن ها می رفتند. من خودم یک وعده ای غذای آنها را دیدم یک سیر ماست و ۶ عدد خرما بود حالا بگردیم از فیلم های رنگارنگ تلویزیون که صحبت از کمک و امداد می کند. در تهران همکاران ما به هر کجا رفته اند با جواب سربالا روبرو شده اند مثلا شخصی به نام "زواره ای" که مسئول عملیات ستاد امنیت تهران است وقتی با همکاران ما روبرو شد و تقاضای آن ها را برای مسکن شنید به آن ها پرخاش کرد و گفت "شماها را باید از تهران بیرون کرد ما شما را بیرون می اندازیم." بعد از آن کارکنان مجبور می شوند خودشان اقدام کنند و خوابگاهی را در دهکده ای المپیک بگیرند. ولی با اسلحه سراغ آن ها می روند، سوخت و برق آنجا را قطع می کنند و از طرف ستاد امنیت تهران و نخست وزیر دستور داده می شود در را به روی آن ها ببندند و آن ها را بیرون بریزند و افراد چند روز مجبور می شوند از پنجره داخل و خارج شوند. خلاصه بگوئیم یکجا ما را فراری قلمداد می کنند، یکجا مستکبر و جایی دیگر فاسد و بی غیرت!"

آنها تا وقتی بدکارگران
احتیاج دارند که کارگران
شیره ای جان شان را روی
کالای تولیدی
تحویل آنها بدهند.

سوال شد: مسئولین صنعت نفت تا چه حد به وضعیت کارکنان رسیدگی کرده اند و چه برنامه ای برای این کار دارند؟ یکی از نمایندگان در پاسخ گفت: "برخوردی که

کرده اند در صورتی که مطابق میل آن ها کار نکنند اخراج شده و به جای آن ها، کارکنان جنگ زده صنعت نفت به کار گرفته خواهند شد. نظر شما در این مورد چیست؟

یکی از نمایندگان جواب داد: "بله این حربه ای است که این ها به دست گرفته اند تا بین کارکنان اختلاف بیندازند و آن ها را به هم بدبین کنند. یکی از وظایف ما در جلسه آینده شورای کارکنان جنگ زده این است که این مساله را مطرح کنیم و این توطئه را افشاء نمائیم و نگذاریم رؤسا به وسیله ای ما خواسته های به حق و عادلانه ای دیگر کارکنان را سرکوب نمایند."

در پایان از نمایندگان سوال شد: مشکلات و خواسته های مشخصی که امروز با کفیل وزیر نفت مطرح شده چه بوده آیا ایشان به این خواسته ها پاسخی داده اند؟

یکی از نمایندگان پاسخ داد: "خواسته هایی که امروز از طرف کلبه ای کارکنان جنگ زده مطرح کردیم عبارتند از: ۱- اقدام فوری و قاطع جهت اسکان دادن بیش از ۱۶ هزار نفر از کارکنان جنگ زده صنعت نفت و تهیه سوخت و خوراک لازم برای آن ها در تهران و سایر شهرستان ها. ۲- پرداخت تمامی دستمزد و مزایا به کلبه ای کارکنان رسمی و زیر پوشش. ۳- لغو تصمیم وزارت نفت مبنی بر اخراج کارکنان زیر پوشش. ۴- اقدام برای کاربایی

کارکنان جنگ زده در صنعت نفت و یا در صنایع دیگر. در مورد برخورد با کفیل وزارت نفت و هیئت سرپرستان قبل از هر چیزی باید بگوئیم که ما طبق شناختی که از این ها داریم مطمئن هستیم قدمی جز در راه مناقشان بر نخواهند داشت. این ها همان افراد طاغوتی و مدیران سابق هستند که حالا جزو رؤسا شده اند و در مسند کار قرار دارند. ما این خواسته ها را مطرح کرده ایم و تمام کارکنان و شوراها دیگر صنعت نفت در تهران، اصفهان و شیراز از ما حمایت کرده اند. کفیل وزارت نفت گفت که از اوضاع بی اطلاع است و به همین دلیل ما تا روز شنبه ۱۰/۶ به دولت، کفیل وزارت نفت و هیئت سرپرستان مهلت داده ایم که به خواسته های ما پاسخ بدهند و موضع خود را مشخص کنند. و ما روز شنبه ۱۰/۶ دوباره اینجا جمع می شویم تا بر اساس جواب مسئولین تصمیمات لازم را بگیریم."

حمله سازمان یافته و مسلحانه به انجمن کارکنان مسلمان را لاجوردی فرماندهی می کرد

هم چنین به وسیله پلاکاردها از هواداران خواستند که با آرامش کامل منطقه را ترک نکنند لیکن شلیک گلوله هم چنان ادامه داشت. ابراز احساسات و شور و شغف مردم و هواداران بیش از حد انتظار بود، و بی اختیار شروع به خواندن سرود ملیشیا و ۴ خرداد کردند. فریاد "مرگ ظالمان، ظالمان - سخت و بی امان بی امان بی امان" منطقه را می لرزاند و بالاخره تا ساعت ۵ بعد از ظهر رفته رفته منطقه چهره‌ای عادی به خود گرفت.

خواهند یافت (ظرف ۴۸ ساعت)
 ۴- نماینده رسمی دادستانی کل انقلاب جهت جلوگیری از درگیری‌های احتمالی در ساختمان مستقر می شود.
 ۵- هواداران مستقر در ساختمان هیچ گونه تبلیغات سیاسی بیرونی انجام نمی دهند
 ۶- تلاش برای تهیهی یک محل استیجاری جهت استقرار افراد هواداران...
 برادران بلافاصله پس از امضاء قرارداد از بلندگوها و

زیر امضاء کردند.
 ۱- کلیه نیروهای انتظامی که در اطراف ساختمان مستقر هستند، در مقابل ترک منطقه از جانب نیروهای هواداران انجمن که جهت حفاظت از ساختمان جمع شده‌اند منطقه را ترک می کنند.
 ۲- هواداران انجمن در ظرف مدت ۴۸ ساعت و بعد از جمع آوری نیروها از منطقه، ساختمان را تخلیه می کنند.
 ۳- حداکثر ۱۰ نفر از هواداران در ساختمان اسکان

دادستان نیز وحشت زده شده بود و مذاکرات با وی در زیر رگبار هم چنان ادامه داشت

نتیجه مذاکرات

بالاخره در ساعت یک و نیم بعد از ظهر موارد مورد توافق تعیین شد و برادران ضمن نوشتن متنی که در آن حملهی چماق داران محکوم و علیه قاتلین مجاهد شهید حمیدرضا رضائی اعلام جرم شده بود، ۶ مادهی مورد توافق را به شرح

گری‌های "مجاهد" ادامه خواهد داشت، ما سازش نمی کنیم...
 و همزمان با این فریادها هر چند یکبار برادر یا خواهری به خون می تپید و یا دچار خفگی می شد. در بین جمعیت برادری که روز گذشته تیر به پایش خورده بود دیده می شد. وقتی از او پرسیدند تو که کاری از دست بر نمی آید چرا آمده‌ای در حالی که با چوب راه می رفت گفت حداقل می توانم فریاد بزنم و شعار بدهم... شدت تیراندازی به حدی بود که نمایندهی

در حاشیه هجوم مسلحانه به انجمن کارکنان مسلمان

شده بود که تعداد معدودی از پاسداران با برادران و خواهران شروع به خواندن سرود کردند. خاوه‌ری از فرط ناراحتی در همین لحظات به پاسداری گفت یک نفر را کشتید پس نیست باز هم می خواهید آدم بکشید؟ پاسدار که از برخورد های همکاران خود بسیار متاثر شده بود با ناراحتی یوزی خود را به خواهر داد و گفت "من غلط بکنم شما را بکشم به من گفته‌اند بیا اینجا و من آمده‌ام این هم مسلّم" خواهر به او جواب می دهد "به چه درد من می خورد؟ اما تو باید بفهمی چه کار می کنی." پاسدار با ناثر فراوان منطقه را ترک می کند.
 * در جریان حملهی دو روز اخیر یک نفر شهید شد و ۸۶ نفر مجروح، ۱۴ نفر با گلوله ۴۱ نفر با سنگ ۳ نفر با چاقو ۷ نفر با گاز اشک آور، ۱۰ نفر بستری و ۱۱ نفر متفرقه زخمی شدند. در جریان حملهی هفتهی گذشته نیز ۲۰ نفر مجروح شده بودند.
 * در بین فالانزها چهره‌های سرشناس فالانزی دیده می شد، اسماعیل که در جریان حمله به انجمن میثاق دست داشت و هم چنین یکی از یاران ماشاء الله قصاب دیده شدند.
 * کمیته‌ای ها ساعت ۳ بعد از نیمه شب به پزشکی قانونی مراجعه کرده و به زور جنازه شهید رامی ربایند و فردا صبح دفن می کنند.

 بقیه در صفحه ۱۶

* حمایت بی دریغ مردم شگفت انگیز بود، اهالی با تمام وجود به خواهران و برادران کمک می کردند. سیل کمک‌های دارویی، غذایی و... به سوی خواهران و برادران روان بود.
 * دختری که برای فالانزها خبرچینی می کرد مردم او را افشاء و به همدیگر معرفی می کردند.
 * علاوه بر هواداران نیروهای مختلف به صحنه آمده بودند و هریک موضع گیری خاص خود را داشتند. نیروهای انقلابی و مترقی ضمن اعلام پشتیبانی از خواهران و برادران، حملهی مسلحانه چماق داران را محکوم می کردند، ولی توده‌های ها و "فدائیان اکثریت" و هواداران جنبش مسلمانان مبارز، با پیش کشیدن بحث‌های انحرافی همگام با فالانزها و کمیته‌چی‌ها و البته برای اثبات حسن نیت خود نسبت به حزب رسوای جمهوری اسلامی، سعی در تضعیف روحیهی خواهران و برادران داشتند. خواهری به یک اکثریتی گفت وای بر شما، شرم نمی کنید در لحظاتی که ما زیر رگبار گلوله هستیم و شهید می دهیم این چنین ما را می گوید؟
 برادر دیگری به یک توده‌ای گفت "بحث ارتجاع یا لیبرال سر جای خودش ولی شما بهتر است همچنان به مجیز - خوانی ارباب درجهی دوم خود حزب جمهوری و چماق - دارانش بپردازید.
 * در آخرین لحظات پرشکوه روز پنجشنبه جو منطقه آن چنان حماسی و هیجان زده

تماس با "مسئولین"! در طول روزهای تهاجم

موقع بحث نیست و وظیفه‌ی شما چیز دیگری است و آخر سر هم بعد از شنیدن تمام حرف‌ها گفت، باشد من به مقامات!! می گویم.
 شب که بیست نفر فالانز را گرفته بودیم به هر کجا که تلفن زدیم بیائید و این‌ها را تحویل بگیرید هیچ کس نمی آمد و مسئولیت قبول نمی کرد
 - به دفتر آقای میرسلیم تلفن زدیم، ایشان نبودند، آن‌ها ما را به آقای جزائری معاون آقای میرسلیم حواله دادند.
 - به آقای جزائری تلفن زدیم، ایشان نیز نبودند و حواله دادند به رئیس انتظامات وزارت کشور آقای کرمانی
 - دادستانی کل کشور حرف‌هایمان را شنید و آخر الامر گفت، به من ربطی ندارد من یک مامور ساده هستم!!
 و البته در این میان هر کاری کردیم با لاجوردی "دادستان انقلاب" تماس بگیریم نتوانستیم.
 گویا در آن وانفسا از ترس لو رفتن غیب شده بود در حالی که افراد زیر مشخصا گفتند که مساله به "لاجوردی" مربوط است:
 ۱- آقای مهدوی کنی وزیر کشور
 ۲- کمیتهی مرکزی
 ۳- آقای موسوی اردبیلی دادستان کل کشور

- آقای موسوی اردبیلی (دادستان کل کشور) علی رغم این که در خانه بود گوشی را به یک نفر دیگر داد، قبلا تلفن کرده بودیم و می دانستیم که منزل هستند، و فرد اخیر بسیار بی ادبانه و از موضع فالانزی صحبت کرد.
 - شب پنجشنبه به کمیته زنگ زدیم. گفتند صبح تلفن کنید. هرچه گفتیم اینجا جو متشنج است و احتمال کشتار می رود گفتند به ما مربوط نیست.
 - پلیس تهران و کلانتری محل گفتند ما به محل آمدیم ولی به ما گفتند که برگردید و دخالت نکنید.
 - دفتر رئیس جمهوری شب گفت فردا زنگ بزنید و صبح هم از سر خود باز کرد
 - آقای مسعودی مشاور قضائی رئیس جمهور گفتند که با آقای میرسلیم در این مورد صحبت کرده و سفارشات لازم را کرده است.
 خلاصه همه یا رفع تکلیف می کردند و یا به کمیته حواله می کردند و کمیته هم که سر می دواند.
 - با آقای مهدوی کنی (وزیر کشور) بعد از مصاحبه‌شان تماس گرفتیم، ایشان گفتند که کمیته‌ها تحت نظر دادستانی هستند با آن‌ها تماس بگیرید.
 آن‌ها دستور رفتن مامورین را می دهند.
 - "ستاد امنیت تهران" شروع به بحث راجع به موضع مجاهدین کرد به او گفتیم حالا

گزارش کوتاهی از:

آن چه به دنبال خواهد آمد گزارش مختصری است از تماس با مقامات "مسئول" در طول روزهای تهاجم چماق داران و ژ-۳ به دستان به دفتر انجمن کارکنان مسلمان...
 در طول این تهاجم سعی شد با کلیه کسانی که فکر می شد "مسئول" هستند تماس گرفته شود. ولی "مسئولین" عمدتا با نبودند!! و یا از پرداختن به موضوع طفره می رفتند. و آن چه که از جواب آقایان حاصل شد کمترین بو و نشانی از "مسئولیت" و "مسئول بودن" نداشت. گویا در وانفسای شهادت و ضرب و شتم مجاهدین همه "مقامات" البته "مسئول"!! به دور از جار و جنجال‌های رایج (جنگ قدرت) یک دفعه به اصطلاح "مکتبی"!! شده و به همین دلیل دیگر "مسئولیت" سرشان نمی شود و هرکسی به دیگری حواله می دهد.
 شاید هم علت بی تفاوتی بعضی از آقایان، سوی آن‌ها که صراحتا حمله را تایید می کردند، آشنائی نزدیک با تقزیه گردانان پشت پرده بوده باشد. و این آقایان عادت ندارند و یا می دانند که نباید با آن گونه "دم شیر"ها بازی کنند.
 در تمام طول ۲۴ ساعت با کلیه مقاماتی که در دسترس بودند تماس گرفتیم. کلیهی آن‌ها با بی تفاوتی و با حالت از سر خود باز کردن برخورد کردند.

حملة سازمان یافته و مسلحانه به انجمن کارکنان مسلمان را اجوردی فرماندهی می کرد

بقیه از صفحه ۱۵

مجاهد شهید حمیدرضا رضائی از زبان همسرش

کاری می گشت که حقوق مختصری داشته باشد برای زندگی مان و ضمناً وقتی هم داند باشد که بتواند کارش را انجام دهد. روی این موضوع بی تکلیف می گفتم و می گفتم که من باید وقت داشته باشم که بصدی کارم را انجام دهم و فعالیت هام را انجام دهم. اگر یک کمی سست سوم وامی مانم همسرد... نمی دانم چه بگویم!

همسرد عداهای ساده بی خورد. حمید با او دعوا می کردید که چرا این طوری می کنی؟ همسرد یک نوع غذا می خوردی؟ چرا این خوردی می کنی؟ چرا طرز لباس پوشیدن استوری است؟

خانواداش، خانواده بی تربیتی همسرد و عسور خوب است ولی این یکی بوسان این خوردی در آمدند. حمید با او دعوا می کردید و بی گفتند بو این راه را برو ولی او می گفت من بد این راه انجان دارم و این راه را تا آخرس بی روم مثل بچه های دیگر.

همسرد این پیام عباس عمانی را که می گفت: "باید همیشه حقیقت را ترویج کنیم" ورد زبانش بود یا با یکی بحث می کرد این را می گفت کدس حقیقت را ترویج می کنم مثل عباس عمانی. بدو می گفتند که روزنامه را نفروش، بی کردید می گفت: "زندگی من همین است، او از هم کس حتی من که بدقول خودش بهترین کس او بودم، دست می کشید به خاطر این راه. می گفت: "عیب ندارد تو ناراحت نباش. فقط می خواهم که اگر من یک طوری شدم و یک بلایی سرم آمد تو راه مرا ادامه دهی"

آخرین شهید ما نیست. وی در پایان سخنان خود گفت: ما در اینجا به خون شهید و تمامی شهدای خلق سوگند یاد می کنیم و عهد و پیمان می بندیم که تا رسیدن به جامعه ای بری از ستم و استثمار یعنی همان جامعه ای بی طبقه ای توحیدی لحظه ای درنگ نکرده و از مبارزه ای انقلابی خویش دست برنداریم مراسم بزرگداشت در ساعت ۴/۵ بعد از ظهر با پخش سرود "برخیز ای خلق ستم دیده" از جدیدترین سرودهای سازمان مجاهدین خلق (ق) به پایان رسید.

من و حمید فامیل بودیم، بسر خیلی مومنی بود. سرش نوری مسجد و قرآن بود. کم کم بد من یاد داد که حطور نماز بخوانم، و خلاصه همدی کارها را او یادم داد. هر چند بسر کوچکی بود ولی همدی کارها را او بد من یاد داد و همس کارها و حرف هایش باعث شد که ما همدیگر را دوست داشتیم با سیم موقع انقلاب خیلی فعالیت داشت و بعد از انقلاب روزآمدی "مجاهد" را می خواند، کتابها را می خواند و خودش هم خیلی چیزها می دند و آمد نوی این راه و گفت من بد این سازمان عقیده دارم او بعد از مطالعات زیادی که کرد، و بعد از یک سالی که دیگر مطمئن شد که این سازمان همان سازمانی است که او از اول رسیدگی می دنداش می کسب، آمد نوی این راه. بد من می گفت که من می خواهم کد بورا را ادامه دهم. خیلی مطالعه می کرد، همدی چیزها را می خواند، همدی روزنامه ها، کتابها و گفته ها را. او هرکاری که سازمان می گفت انجام می داد. همیشه می گفت من می خواهم جانم را فدای سازمان و آرمانش کنم. حتی یک آرم مجاهدین را داد که برایش گل دوزی کنم بعد آن را زدیم نوی اتاقتان و همیشه می خواست که تمام دیوارهای اتاق را پر از عکسهای شهدای مجاهدین کند. همدی پولش را می داد برای نوار سخنرانی های مجاهدین، هیچ وقت پولش را بی خود خرج نمی کرد. تا می دید که کمی پول دارد، می رفت کتاب یا نوار بیشتری می خرید. بعد از این که ازدواج کردیم به خاطر من رفت در مغازه ای باباش که کار گیر بی آورد. دنبال یک

مختصری درباره زندگی مجاهد شهید "حمید رضائیان"

او می گفت "من این راه را ادامه می دهم، تا آخرس. مثل بچه های دیگر" پس از اشغال سفارت حمید در همس رابطه بسیار فعال بود و شبها و روزهای سوالی در بیست سفارت فریاد می زد ترک بر آمریکا. اما بالاخره مانند بسیاری از جوانان انقلابی دیگر، توسط مرجعین از آرجا رانده شد تا راه برای سو استفاده انحصار طلباندهی آنها هموارتر گردد. اوج فعالیت حمید در جریان کاندیدابوری برادر مجاهد مسعود رجوی بود و یک بار در خلال فعالیتش آن چنان کتک خورد که نامت هاید درستی قادر به حرکت نبود. و بالاخره در ادامدی همس راه بود که در سکر پرافتخار مقاومت در کنار سایر خواهران و برادرش با شلیک گلوله ای از جانب مرجعین به خون در غلتید و این گونه حقیقت را ترویج کرد... خواهران و برادرانش در حالی که جنازه اش را بردوش داشتند با بغض و کینه نسبت به تمام مرجعین فریاد می زدند راه حمید رضائی، راه رضا رضائی است، آری او به صف شهدائی پیوست که با خون خود تاریخ نوین خلقی را نوشتند. خلقی که عزم کرده تا رهائی کامل از تمام قید و بندهای امپریالیستی و ارتجاعی و استثماراری از پای ننهیند. یادوراهش گرامی یاد



می گفت: من بد این سازمان عقیده دارم و بعد از مطالعات خود بد این نتیجه رسیده ام که همان سازمانی است که مدت ها بد دنبالش بودم "همسرش اضافه کرد که او می گفت "من بالاخره جانم را فدای آرمان های سازمان مجاهدین می کنم اگر من یک طوری شدم تو راهم را ادامه بده" پس از ازدواج برای تامین مخارجش مدتی مشغول کار شد اما همواره می گفت باید آن قدر کار کنم که مانع فعالیتش نشود.

باید حقیقت را ترویج کرد
در مقابل انتقاداتی که مرجعین و محافظه کاران به او می کردند، همسرش می گوید: حمید همیشه گفته می شد شهید عباس عمانی را تکرار می کرد. "باید حقیقت را ترویج کرد"

مجاهد شهید حمید رضا رضائی در سال ۱۳۴۵ در تهران متولد شد. آثار فعالیت های سیاسی مجاهد شهید بد دوران سورانکر تمام برمی گردد. در آن دوران بود که حمیدرضا با مبارزه و انقلاب و مجاهدین آشنا شد. پس از سرورزی تمام ۲۲ بهمن و علی شدن فعالیت سازمان بد انبوه هواداران فعال سازمان بنوست و مدتها با انجمن توحیدی رسالت همکاری فعال داشت. مجاهد شهید در سال ۵۹ با یکی از نزدیکان خود ازدواج کرد. شهید حمیدرضا همواره با اسلام به عنوان اندتولوژی رهائی بخش و آگاهی دهندهی نوده ها برخورد می کرد و همیشه به همسرش تذکر می داد که بعد از من تو باید آگاهانه راهم را که راه مجاهدین است ادامه دهی. عشق عمیق او به سازمان همواره زبانزد بود. او آرم سازمان را که توسط همسرش کلدوزی شده بود به دیوار اطاقش آویخته بود، و همیشه می گفت که دیوار خانه را باید از پوستره های شهدای سازمان پر کرد، او با عشق و علاقه ای زاید الوصفی نوشته های سازمان را می خواند و با الهام از آنان خط مشی و برخوردهای خود را در زندگی تعیین می کرد. همسر جوانش که در اولین ساعات پس از شهادت حمید داغ او را صبورانه تحمل می کرد، با اندوه فراوان به یکی از برادران گفت "حمید همیشه

مراسم بزرگداشت مجاهد شهید حمیدرضا رضائی

به جرم ترویج حقیقت به زندان می افتند و شکنجه می شوند و در شرایطی که ما در معرض انواع توطئدهای امپریالیستی قرار گرفته ایم، شهادت مظلومانه و قهرمانانهی حمید ماهیت ارتجاع را هرچه بیشتر برای خلق مان عریان خواهد کرد. وی در ادامدی سخنان خود گفت: ما برای رسیدن به اهداف و آرمان های توحیدی مان باید بهای سنگینی را بپردازیم ما در آینده نیز به خاطر رهائی خلق مان از زیر یوغ امپریالیسم و ارتجاع شهدای زیادی را باید تقدیم خلق کنیم و حمید

خلق ایران به مناسبت شهادت برادر مجاهد حمیدرضا رضائی قرائت گردید. پس از قرائت پیامها زندگی نامه ی حمید شهید به قلم همسرش توسط یکی از خواهران خوانده شد. در پایان برنانه یکی از برادران مجاهد سخنانی ایراد کرد و ضمن آن گفت: "مجاهد شهید حمیدرضا رضائی در یکی از حساس ترین شرایط سیاسی جامعه مان، در شرایطی که هر ندای آزادی خواهی و حق طلبی با چماق و ژ-۳ سرکوب می شود و انقلابیون

چند از کلام الله مجید آغاز شد پس از تلاوت قرآن، زندگی نامه ی مجاهد شهید حمیدرضا رضائی و مختصری از جریان شهادت مظلومانه اش قرائت گردید. آنگاه سرود شهادت و نوار سخنان همسر حمید شهید که پس از شهادت حمید در محل انجمن کارکنان مسلمان ایراد کرده بود پخش گردید. سپس پیام های اتحادیه ی انجمن های دانشجویان مسلمان دانشگاهها و مدارس عالی و انجمن توحیدی رسالت و هم چنین اطلاعیه ی مجاهدین

عصر روز شنبه ششم دی ماه مراسم بزرگداشت شهادت میلیشیای قهرمان حمیدرضا رضائی عضو انجمن توحیدی رسالت که در جریان تهاجم مسلحانه به انجمن کارکنان مسلمان توسط ایادی ارتجاع به شهادت رسید و پیکر پاکش توسط ماموران کمیته ربوده و بلافاصله به خاک سپرده شد، برگزار گردید. این مراسم که با حضور هزاران تن از همزمان حمید شهید و در منزل یکی از وابستگان سازمان، در تهران برگزار گردید، در ساعت ۲ بعد از ظهر با تلاوت آیاتی

اطلاعیه مجاهدین خلق ایران درباره

شهادت برادر مجاهد "حمید رضائی" و تهاجم مسلحانه به انجمن کارکنان مسلمان

به نام خدا

به نام خلق قهرمان ایران
 "وما نقموا منهم الا ان
 یؤمنوا بالله العزیز الحمید"
 "و از آنان انتقام
 نمی گیرند مگر بدان خاطر که به
 خداوند عزیز و ستوده ایمان
 آورده اند"
 (سوره بروج - آیه ۸)
 "مجاهدین خلق
 ایران"، شهادت برادر مجاهد
 "حمید رضائی" را که در
 جریان تهاجم وحشیانه و
 مسلحانه دستجات اجیر
 شده ی انحصارطلبان به انجمن
 کارکنان مسلمان، در خون
 پاکش غلطید، به اطلاع مردم

آزاده و قهرمان ایران
 می رسانند.
 دستجات و باندهای مسلح
 شناخته شده به اصطلاح حزب الهی که
 مدتهاست در صحنه ی سیاست
 ایران و برعلیه نیروها و
 آزادیهای انقلابی به تاخت و
 تاز مشغولند، از چندین قبل
 محل انجمن کارکنان مسلمان
 واقع در خیابان مبارزان را
 هدف خود قرار داده و طی دو
 هفته ی اخیر، به دفعات و
 هربار با انواع سلاحهای گرم و
 سرد به آنها حمله ور شدند. و
 حتی طی حملات قبلی عدهای
 از آنان حین تجاوز به محل
 انجمن دستگیر و به همراه

سلاحهای مکشوفه از آنان،
 تحویل مسئولین انتظامی
 گردیده بودند. با اینهمه
 مقامات مسئول که هنگام محکوم
 کردن و شکنجه و اعدام
 انقلابیون بسیار قاطع عمل
 می کنند، طبق معمول در برابر
 این حملات هیچگونه رسیدگی
 بعمل نیاورده و مسئله را
 همچنان به مسامحه و
 چشم پوشی برگزار کردند.
 تا اینکه در صبح روز ۳
 دی دوباره دستجات فالانژ به
 اصطلاح حزب الهی، در
 اطراف محل انجمن به چشم
 می خورند و اعضای انجمن
 مساله را به مسئولین نهادهای

انتظامی اطلاع داده و تقاضای
 رسیدگی به عمل می آورند. اما
 نیروهای مسلح نهادهای به
 اصطلاح انقلابی، تنها در اوج
 درگیری و باز هم به حمایت
 مهاجمین وارد صحنه
 می گردند. بهرحال تهاجم
 ادامه یافته و در اثر شلیک یکی
 از مهاجمین، یک هوادار
 سازمان به نام "حمیدرضا
 رضائی" در خاک و خون
 می غلطد و به این ترتیب
 رزمندهای دیگر به کاروان
 شهادت پیوسته اند.
 "مجاهدین خلق ایران"
 پیوست. در حالیکه مطابق
 اطلاعاتی که تاکنون بدست
 آمده ۱۴ نفر دیگر نیز با
 گلوله، ۴۱ نفر با سنگ و ۳ نفر با
 چاقو زخمی شده و ۷ نفر نیز در اثر
 گاز اشک آور دچار خفگی شده و به
 بیمارستان انتقال یافته اند. و
 حال یکی از مجروحین نیز
 وخیم بوده و احتمال شهادت
 وی وجود دارد.

مجاهد شهید "حمیدرضا
 رضائی" که در جریان این تهاجم
 مسلحانه به خون پاکش در غلطید،
 ۶ ماه قبل ازدواج کرده بود.
 او اگرچه فرزند یک خانواده ی
 مرفه بود، اما گامهای زندگی
 را آگاهانه برمی داشت.
 ازدواجش را به سادگی و
 بی آرایش برگزار کرده بود و در
 گذران روزمره نیز به خودش
 سخت می گرفت. لباس ساده
 می پوشید و کسانی که از نزدیک
 با او بودند می گویند برای
 مدتی فقط در میهمانیها میوه
 می خورد. او از زمانی که به
 هواداری مجاهدین برخاسته
 بود با تمام وجودش در این
 راه تلاش می کرد. بخش زیادی
 از وقتش را صرف توزیع
 نشریه ی مجاهد می کرد. بهرحال
 که می رفت فکرش را می گفت و
 عقیده داشت حقیقت را باید
 همه بدانند و بفهمند. هرچه
 پول داشت صرف خرید
 نشریهها، نوارها و کتابهای
 مجاهدین می کرد و اگر نداشت
 قرض می کرد و آنهارا می خرید و...

آری زندگی او اثبات
 می کند که یک انسان انقلابی و
 جویای حقیقت بود و درست در
 همین مسیر، به راه مجاهدین
 ایمان آورده بود. کما اینکه
 شهادتش نیز اثبات می کند که
 قاتلینش نه به قتل او، بلکه به
 گشتن حقیقت و آزادی و
 رهایی انسان گم رفته اند.
 "مجاهدین خلق ایران"
 این جنایت وحشیانه ی
 ضدانقلابی را که نه بطور

تصادفی و دفعتی بلکه در
 ادامه ی چند تهاجم آشکار
 مسلحانه بد وقوع پیوسته است،
 شدیداً محکوم می نمایم، و
 از مسئولین قضایی و سیاسی
 کشور می پرسند که این جنایتها
 و تهاجمات وحشیانه تا کی
 ادامه خواهد یافت؟ و تا کی
 قاتلین و مهاجمین جنایتکار،
 از تعقیب و مجازات در امان
 خواهند بود؟ و تا کی دعاوی
 مضحک و ارتجاعی مبنی بر
 متهم نمودن مجاهدین، تنها
 واکنش مسئولین مملکت در
 قبال آن وقایع خواهد بود؟ و
 برآستی در حالیکه مسئولین و
 حکام کشور کوچکترین اقدامی
 برای مقابله با پدیده ی
 آریامهری چماقداری بعمل
 نیاورده اند و حتی نهادهای
 رسمی تحت مسئولیتشان علناً
 به حمایت از این پدیده ی
 ضدانقلابی مبادرت می ورزند،
 این دعاوی ارتجاعی در گجای
 دنیا و نزد چه کسی پذیرفته
 خواهد بود؟ آیا مقامات
 مملکت در رابطه با چندین
 دفتر و مرکز مجاهدین و
 هواداران ما که هنوز در اشغال
 چماقداران است چه پاسخی
 دارند؟ آیا ادامه اشغال
 غیرقانونی آنها نیز توطئه و
 مظلوم نمایی مجاهدین است؟!
 "مجاهدین خلق ایران"
 ضروری می دانند که در همین جا
 وجدان همه ی نیروها و
 شخصیت های مترقی و انقلابی و
 عموم هموطنان عزیز را به روند
 ادامه و گسترش این وقایع و
 این نحوه ی برخورد مقامات
 مملکت جلب نمایند. چرا که
 علیرغم تمامی مخاطرات جدی
 پدیده ی شوم چماقداری، و
 علیرغم رسوایی اجتماعی و
 انزجار وسیع مردم نسبت
 بدان، هیچ مرجع مسئولی
 در قبال آن احساس مسئولیت
 نکرده و باز هم مسامحه کاری و
 تأیید و تشویق مهاجمین و
 متهم نمودن مجاهدین ادامه
 دارد.

برآستی در برابر اینهمه
 قانون شکنی و در شرایطی که از
 شناسایی مهاجمین و اطلاع
 قبلی به مسئولین انتظامی
 گرفته تا دستگیری و تحویل
 آنان و سلاحهای مکشوفه از
 آنان همه و همه به هیچ گرفته
 شده و باز هم مجاهدین متهم
 قلمداد می شوند، چه باید
 کرد؟
 مجاهدین خلق ایران
 ۵۹/دی/۵

چماقداران رشت:

(۹/۲۷) - سه تن از
 هواداران زندانی را به سختی
 با کابل و چماق مضر و پس
 از آوردن آنان به حیاط زندان
 در آنجا نیز با چوب و کابل
 شکنجه می کنند. در اثر ضربه ی
 لکد به شکم یکی از هواداران
 وی به مدت ۳ ساعت بیهوش
 بوده است. دو نفر از آنها را
 نیز به اوین منتقل کرده و به
 علت ندادن لباس کافی به
 آنها، زندانیان دچار
 رماتیسم شده اند به طوری که از
 شدت درد شبها قادر به
 خواب نیستند.

(۹/۲۹) - ده نفر از
 هواداران مجاهدین را از
 زندان رشت به هشتمین منتقل
 کردند، این انتقال با احتیاط
 و بی سر و صدا صورت گرفت
 آنان را در هشتمین جداگانه
 نگهداری کرده و از دادن حداقل
 وسایل رفاهی نیز به آنها
 خودداری کرده اند. روز ۱۰/۲
 آنها را با لباس و سر و صورت
 خونین دوباره به رشت
 بازگرداندند، در مراجعت
 مادران آنها به سپاه، آنها از
 وجود زندانیان اظهار بی
 اطلاعی کردند ولی دادستانی
 به مادران ملاقات داد. در
 ملاقات هواداران اسیر اظهار
 داشتند که بین راه آنها را
 شدیداً مضر و کرده اند و در
 هشتمین در سلول جداگانه ی
 نگهداری شدند و حتی یک روز
 به "چوکا" منتقل شدند.

رضوانشهر:
 (۹/۲۷) - هواداری که در
 زندان رشت بسر می برد، به
 علت شلاق خوردن و عدم
 رسیدگی به جراحات،
 زخم های او دچار عفونت شده
 است.

بقیه از صفحه ۱۹

از سرویس خبری مجاهد

در شهرستانها چه میگذرد...؟



به قول برادر مجاهد
 مسعود رجوی: "اگر قرار بود
 که انقلابیون راستین، با این
 همه فشار میدان تهی کنند، در
 سراسر اعصار و قرون هیچ
 برجمی به دادخواهی و حق
 طلبی در اهتزاز در نمی آمد."
 سوالی که در اینجا مطرح
 می باشد، اینست که چماق داران
 و برخی از پاسداران به دستور
 چه کسی و به چه مجوز قانونی
 به مدرسه حمله کرده و دانش
 آموزان بی گناه را مورد ضرب و
 شتم فرار می دهند؟...

دزفول: شهادت دو هوادار در بیمارستان شهر

در اثر انفجار توپ در
 میدان بر جمعیت شهر حدود
 ۱۰۰ نفر از مردم شهید شده و
 تعدادی نیز مجروح شدند. در
 میان این شهدا، شهید "کریم
 ابوباف" از هواداران سازمان
 که در انتخابات فعالیت داشت
 و "موسی حاج مانده" معلم
 هواداری که مدتی نیز در بیسج
 کار می کرد به شهادت می رسند
 یکی دیگر از هواداران به نام
 "حبیب حاجی مانده" نیز در
 اثر ترکش خمپاره مجروح
 می گردد.

در رابطه با شهادت
 موسی حاجی مانده جمعی از
 فرهنگیان مسلمان دزفول
 اطلاعیه صادر کرده اند.

نبودن وی به مدرسه ی سعادت
 محل درس او مراجعت و تصد
 دستگیری او را دانستند که به
 علت مخالفت سایر دانش
 آموزان موفق نمی شوند.
 دو روز بعد نیز (۹/۲۹)
 مجدداً پاسداران برای
 دستگیری وی مراجعت کردند که
 او با کمک دانش آموزان موفق
 به فرار می رود. پاسداران در
 مدرسه اقدام به شلیک تیر
 هوایی کرده و پس از مدتی
 مدرسه را ترک می کنند.

در تاریخ (۹/۳۰) به
 عنوان اعتراض به این اقدامات
 فاشیستی، دانش آموزان
 مدرسه ی "سعادت" و "صدیقه
 رضائی" از رفتن به کلاس
 خودداری کرده و از رئیس
 آموزش و پرورش می خواهند که
 جهت رسیدگی به مسائل
 مربوطه به مدرسه بیاید. ولی
 بجای آمدن مسئولین در تاریخ
 (۱۰/۲) ۱۵۴ نفر از اوپاش به
 همراهی عدهای از پاسداران
 مدرسه را به محاصره در آورده
 و با بستن خیابان های اطراف و
 با در دست داشتن چوب و
 چماق و میله ی آهنی وارد
 مدرسه سعادت شده و به ضرب
 شتم دانش آموزان می پردازند
 که عده ی زیادی از دانش آموزان
 با میله ی آهنی مجروح و
 عدهای نیز دستگیر شدند.

بعد از رساندن مجروحین به
 بیمارستان ۲ نفر از پاسداران با
 ماشینی به بیمارستان آمده و
 مجروحین را دستگیر و با خود
 به محل سپاه می برند.

لغوراه پیمایی و ...

وحدت " دانشجو - روحانی از شوی آیت الله العظمی منتظری، به دعوت شورای وحدت مراسم با شکوهی در دانشگاه برگزار می شود.

*** جمهوری اسلامی (۹/۲۶) - آیت الله منتظری:** این جانب ضمن محکوم نمودن حادثه ایصفهان، از تمام هموطنان مسلمان و آگاه می خواهم که با سرک همگانی در راه پیمایی پیشنهادی حضرات آیات و علمای بلاد در روز وحدت روحانی - دانشجو، انزجار خود را از این گونه بوطه ها نشان داده و بار دیگر مستحکم به دهان دشمنان اسلام و جمهوری اسلامی ایران بزنند.

*** کیهان (۹/۲۶) -** دفتر امام: حضرت امام خمینی فرمودند با توجه به حساسیت زمان و مقطع فعلی که ما گرفتار مسالده جنگ با دشمنان اسلام هستیم و باید به مسائل و مشکلات مملکت بپردازیم و با توجه به این که بارها اعلام کرده اند که اگر به من و یا به عکس من اهانت شد مردم عکس العملی نشان ندهند بدین وسیله از عموم آنان تقاضا می شود از راه پیمایی که قرار است بد این عنوان انجام شود صرف نظر نمایند و به کارهای مهم و رفع مشکلات دیگری که دارند بپردازند و حتی الامکان مردم را به آرامش و نظم دعوت کنند.

*** انقلاب اسلامی (۹/۲۷) - اسناد علی تهرانی:** نظر من اینست که اینها قصد داشتند و مقدمات را فراهم کرده بودند و می خواستند که راه پیمایی شود و مسلما در قطعنامه، رئیس جمهور و هوادارانش را محکوم کنند و توطئه ای آیت را کامل کنند و اما اینها دیدند که مسلما مردم در مقابلشان عکس العمل نشان خواهند داد و هدفشان شکست خواهد خورد.

*** انقلاب اسلامی (۹/۲۷) - دکتر سامی:** بهره برداری حساب شده از یک واقعه ای مشکوک می رفت به فاجعه تبدیل شود و چه بسا که آغازی می شد برای برخوردهای دنباله داری در جامعه و شاید هم زمینه سازی برای شروع جنگ های داخلی.

*** انقلاب اسلامی (۹/۲۷) هادی خسروشاهی (از نمایندگان روحانیت مبارز):** آن چه مسلم است یک

نکرانی وجود داشت چون با فاین راه پیمایی مثل راه پیمایی های عادی که در سابق می شد نبود، لذا برای خیلی ها مخصوصا اسخاصی که در این موارد دقت نظر دارند نکرانی بوجود آمده بود و ظاهرا بد این نکرانی ها امام هم توجه فرمودند و لذا دستور دادند که راه پیمایی نبود. نکرانی ما به این خاطر بود که احتمال داشت یک پیش آمدهائی در این زمان حساس بشود... البتد آن خطری که از راه پیمایی بود نصادم گروهی و جماعت ها بود که این قبیل نکرانی ها با لغو راه پیمایی ها از بین رفت *** انقلاب اسلامی (۲۷/۹)**

(۹) - آیت الله لاهوتی: می دانیم که در روزی که بنا بود مردم ما به تبعیت از علمای بلادشان راه پیمایی کنند، چه بهره برداری های ناصواب می شد. *** جمهوری اسلامی (۹/۲۷) - مصاحبه با بهشتی:** س - نظر شما نسبت به مسائل جاری روز مانند وحدت روحانی و دانشجو و راه پیمایی و اختلاف مسئولان و نفاق افکنی ها چیست؟ ج - با همت والای مردم قهرمان ما، جمهوری اسلامی ایران امروز به آن مرحله رسیده که بیش از هر چیز به ثبات داخلی نیازمند است. ملت ما در پرتو ثبات داخلی می تواند مسائلی را که در این مقطع از انقلاب پیش می آید به آسانی بشناسد و پیش برود.

*** انقلاب اسلامی (۹/۲۷) - سرمقاله:** ... بعضی دست های ناپاک می خواستند راه پیمایی وحدت و بیعت با ولایت فقید را بدل به مصاف تصفیه حساب های شخصی و گروهی کنند... شواهد و قرائن موجود نشان دهنده ای این امر هستند که بعضی عوامل همان سیاست های خانمان برانداز "تفرقه بینداز و حکومت کن" دست اندرکار این بودند که به نام وحدت و بیعت دست به نفاق نفاق افکنی و بیعت شکنی بزنند و چه خوش بار دیگر درست به موقع و به جا تصمیم رهبری دائر به لغوراه پیمایی و دعوت همگان به آرامش و نظم و به بازگشتن به سر کارهای خود نقشه های شوم را نقش بر آب ساخت.

*** اطلاعات (۹/۲۶) - هیئت منتخب جامعه روحانیت (مهدوی کنی -**

به نام خدا

و
به نام خلق قهرمان ایران

هموطنان آگاه و انقلابی! مردم دلیر و آزاده خوزستان! پیرو اعلامیه های قبلی سازمان مبنی بر دستگیری و شکنجه ی بیش از ۱۵۰ نفر از خواهران و برادران رزمدهی مجاهدان در خوزستان توسط ایادی انحصارطلبان و واپسگرایان، اخیرا اطلاع یافتیم که ۲۴ نفر از برادران ما بعد از یک ماه و نیم بازداشت غیرقانونی توام با شکنجه و ضرب و جرح در بد اصطلاح دادگاه انقلاب اسلامی اهواز محاکمه شدند. جریان ماوقع به قرار زیر است:

از صبح پنجشنبه ۲۷ آذرماه ۵۹، آقای طباطبائی حاکم شرع اهواز به اتفاق ۲ پاسدار و آقای تیز مغز دادستان آبادان و دوبازجوی متخصص که از تهران عازم شده بودند، در شهر اهواز کار رسیدگی به پرونده ی برادران زندانی مان که در جبهه های خرمشهر و آبادان دستگیر شده بودند را آغاز می کنند کار برادران در مدت کمتر از ۴۸ ساعت، بدون این که اجازه ی تعیین وکیل و یا حق دفاع قانونی از خودشان را داشته باشند، به طور مخفی و آن هم با قطع ملاقات آن ها به پایان می رسد. بر اساس رای این به اصطلاح دادگاه ۱۷ تن از برادران به ۱۰ سال حبس و یکی از برادران به ۱۵ سال و ۴ تن دیگر از آنان هر یک به ۳ ماه محکوم گردیده اند. بدین ترتیب مجاهدین جان برکفی که بر علیه تجاوز عراق به خاطر دفاع از میهن و مردم خویش در سنگرهای مقدم

موسوی اردبیلی و ...): این هیات هم اکنون در رابطه با اعلام عزای عمومی و راه پیمایی از تمام اقشار ملت به ویژه جامعه ی روحانیت متعهد کشور و نویسندگان و گویندگان انتظار دارد برنامه های مربوطه را در صورت برگزاری مراسم به صورتی که منافعی با حفظ وحدت و اصول تفاهم بین طبقات باشد اجرا نمایند. *** انقلاب اسلامی (۱۰/۴) - احمد تاجیک:**

زمانی که این قبیل و قال ها (در پوشش دفاع از ولایت فقیه) به اوج می رسد و

جبهه بودند، با توطئه ی مرتجعینی که حتی در جنگ نیز دست از انحصارطلبی برنداشتند، مجموعا به ۱۸۶ سال حبس محکوم شدند. جالبست که در دادگاه کذائی وقتی که حاکم شرع برادران ما را به عنوان ستون پنجم مورد اتهام قرار می دهد یکی از آن ها خطاب به دادستان (آقای تیز مغز) فریاد می کشد: آیا تو ما را نمی شناسی؟ و آیا ما ستون پنجم هستیم؟ و دادستان علی رغم دستورات قبلی که برایش دیکته شده بود مجبور به تایید سخنان برادران گشت و به این ترتیب خود خط بطلان به اتهامات ساختگی و دروغین کشید. هموطنان عزیز!

هنوز خون برادران شهیدمان اردشیر خانی در گیلان و حسین سالار محمدی و داود سلیمانی در مازندران نخشکیده و جراحت صدها نفر از هوادارانمان در گوشه و کنار کشور التیام نیافته که به اصطلاح دادگاه انقلاب اسلامی اهواز آن هم با چنان وضعیتی (که گویا ماموریت خاصی را دنبال می کند) بر علیه مجاهدین خلق تشکیل گردیده و به زشت ترین انحصارطلبی ها لاس به اصطلاح حقوقی و قانونی می پوشاند.

البته تردیدی نیست که هم مجاهدین خلق و هم مردم آگاه ایران، به خوبی با چنین دسیسه هایی آشنایی دارند و همچنین مسلم است که چنین اعمال وحشیانه و غیرانسانی - آن هم تحت عنوان اسلام و یا دادگاه انقلاب اسلامی - برای هیچ آزاده ای در این مملکت پذیرفته نیست.

مجاهدین خلق ایران ضمن محکوم نمودن حکم غیر عادلانه ی به اصطلاح دادگاه انقلاب اسلامی اهواز در مورد

عده ای به خیال خود تصمیم می گیرند که در روزی که به نام حمایت مجدد از روحانیت و بیعت مجدد با امام رام پیمایی انجام می گیرد به خیال خود کار را یکسره نمایند و "برنامه ای راه بیندازند که آقای بنی صدر هم نتواند مقاومت کند"

*** میزان (۹/۲۷) - علامه نوری:** (فرمان آیت الله خمینی) فرمانیست به موقع و مهار کننده ی اوضاع... مطبوعات و رسانه های پر از تحریک و تخریب و غیبت و اتهام و شایعه پراکنی علیه یکدیگر و خوردن

محکومیت غیر عادلانه ۲۲ تن از برادران مجاهد

۲۲ تن از نیروهای مجاهدین که در سنگرهای دفاع از مردم علیه تجاوز عراق پیگار می کردند از تمامی نیروها و شخصیت های مترقی و انقلابی و از عموم مردم آزاده ی ایران می خواهند تا فریاد اعتراض خود را بر علیه این رفتارهای نامردماند و ضد اسلامی که به نام اسلام و به نام انقلاب صورت می گیرد بلند نمایند. هم چنین ما از تمامی مسئولین مملکتی و به ویژه مسئولین قضایی کشور می خوا - هیم که نسبت به این اقدامات مستبدانه و انحصارطلبانه که اتحاد مردم و تامین قضایی جامعه را تهدید می کند به ملاحظه افکنده است رسیدگی نمایند. ما با هم تاکید می کنیم

که دستگیری و اسارت نیروهای مجاهدین از جبهه های مقاومت قبل از هر چیز ظلمی فاحش به مردم و عملی خائنانه به نفع تجاوزگران است. این برادران و سایر هم رزمان مجاهدشان که در جبهه های مقاومت دستگیر شده اند و هیچ مجوز قانونی برای دستگیری و محکومیت آنان وجود ندارد باید هر چه زودتر آزاد گردند تا در صفوف مقدم جبهه از مرزها و مردم کشور دفاع نمایند لازم است در همین جا ضمن هشدار نسبت به سلامتی جان برادران دستگیر شده و به ویژه برادرانی که اخیرا محکوم گردیده اند، از هیات بررسی شکنجه بخواهیم کدبا مراجعه به زندان های اهواز و ماهشهر، وضع برادران زندانی ما در این دوشهر را نیز بررسی کنند و از نزدیک شرح شکنجه و رفتار ناپسندی را که با آنان شده است، از زبان خودشان بشنوند، و آثار شکنجه را ملاحظه نمایند.

مجاهدین خلق ایران
۳/ دی ماه ۵۹

همدیگر می باشند.

تصحیح:

با کمال تأسف در ستون نگاهی به اخبار و رویدادها در نشریه شماره ۱۰۲ مجاهد (شماره ی گذشته) تحت عنوان "گروگان ها از اعدام تا آزادی" جمله ی: "حاکمیتی که می رفت تا با آگاهی توده های مردم و رشد نیروهای انقلابی واژگون گردد" اشتباها درج گردیده که بدین وسیله تصحیح می شود:

"جمله ی فوق نادرست و زائد بوده و می بایست از متن مزبور حذف شود."

بقیه از صفحه ۱۸

از سرویس خبری مجاهد

در شهرستانها چه میگذرد...؟



رضوانشهر:

انحلال گروه ضربت "پردسر" توسط مردم

به قرار اطلاع روز ۲۹ آذرماه، مردم قهرمان پردسر گروه ضربت این شهر را منحل می کنند. مدت ها بود که مردم منطقه رضوانشهر از برخورد های افراد خودسروبی مسئولیت آسایش و آرامش خود را از دست داده و گروه ضربت با اعمال خودسرانه مردم را به ستوه آورده بود و مردم سخت در عذاب بودند ماجرا از وقتی شروع شد که فردی به نام "حاج کریمی" که گاهی خود را نماینده امام و زمانی مسئول سپاه پاسداران مستقر در چوکا و ... معرفی می کرد، وارد منطقه شد. او از همان ابتدا جهت ارباب و به راه انداختن تبلیغات ارتجاعی دست به کار شده و تا توانست در منطقه با کمک ضد انقلابیون به هرج و مرج و آشوب پرداخت. از دزدیدن و کلاشی پول مردم زحمت کش روستا گرفته تا حمله و هجوم در نیمه های شب به منازل مردم و دستگیری وزندانی کردن آنها، بدون هیچ مجوز و حکمی و هزاران توطئه ضد مردمی دیگر.

او حتی برای ایجاد وحشت در مردم، هنگام سخنرانی های اجباری در مساجد، علاوه بر کلت، دستبند نیز به کمر می بست. در جریان جنگ علیه تجاوزگران بعثی عراق، به مردم و روستاهای پره سر رجوع و به عنوان کمک به جنگ زدگان از آنان تقاضای کمک می کرد. مردم این روستا نیز مانند تمام مردم در سراسر کشور، جهت کمک به جنگ زدگان، علی رغم فقری که خود با آن دست به گریبان هستند، در مدت کوتاهی بیش از ۴۰ هزار تومان پول جمع آوری کرده و به وی دادند. ولی بعدا بنا به گفته ی مردم معلوم شد که وی این پول را جهت مصارف خود بالا کشیده است. اعتراض و شکایات مردم در این زمینه هیچ وقت به نتیجه ای نرسید. "حاج کریمی" چندی بعد به قصد حاکمیت هرچه بیشتر بر این مردم مستضعف و عوام فربیی و قلدری و با هم-

دستی فتودال های ضد انقلابی و برخی افراد چماق دار یکی مدارس "پره سر" را که دانش آموزان در آن مشغول تحصیل بودند، تبدیل به زندان و محل استقرار گروه ضربت خود نمود. او با گرفتن امکاناتی از فتودال های منطقه که برخی از آنان به سبب همکاری با رژیم شاه چند ماهی در زندان نیز بوده اند (مدارک آن موجود است) به تقویت گروه خود که متشکل از ضد انقلابیون و برخی افراد مرتجع و اوباش بود پرداخت و پس از افتتاح گروه با رجوع به بازاریان از آنان خواست که با پرداخت مستمری، ماهیانه ۱۵۰ تا ۵۰۰ تومان گروه ضربت وی رانامین کنند. بازاریان با شنیدن این تقاضا که با تهدید و ارباب نیز همراه بود، با توجه به کلاشی ها و فشارهای وی تصمیم گرفتند تا به این تقاضای بی جا و ضد مردمی تن در ندهند. مردم می گفتند مگر فرزندان ما دزدند که آنها را در این زندان ها به بند می کشند و دانش آموزان را از تحصیل و مدرسه باز می دارند؟ مردم پردسر و بازاریان آزاده ی شهر، پس از مشورت با همدیگر تصمیم می گیرند که در روز ۲۹/۹/۵۹ تمام مغازه ها را به عنوان اعتراض تعطیل کنند و تا تعیین تکلیف به انحلال گروه غیرقانونی کریمی در فرمانداری متحصن شوند. بازاریان با قرار دادن قرآن به عنوان حکم تعهد می گیرند که تا رسیدن به هدف خود و کوتاه کردن دست کریمی از تحصن دست برندارند. روز تحصن قرار می شود فرماندار خود به میان متحصنین پره سر بیاید.

جمعیتی حدود ۵۰۰ نفر در شهرداری پره سر متحصن شده ضمنا قاطبه ی مردم از بازاریان حمایت می کنند. مردم با ورود فرماندار تمام دردهای خود را بازگو کرده و می گویند کریمی پول جنگ زده ها را بالا کشید و برای خود (بی - ام - و) خرید. مدارس ما را به زندان تبدیل کرد. به خانه های ما حمله کرده و حال هم تقاضای ماهیانه برای گروه ضربت خود دارد. آنها می گویند که کریمی جهت سرپوش گذاشتن به این دزدی ها، با کمک فتودال ها و جمع آوری امضاء حتی به تهدید مردم پرداخته است.

فرماندار با شنیدن اظهارات مردم که به شدت خشمگین بودند، می گوید که کریمی وابسته به هیچ نهاد رسمی نیست ولی ۲۴ ساعت مهلت برای روشن کردن گروه ضربت می خواهد. مردم که هم چنان برآشفه بودند،

اظهار می دارند که گروه ضربت غیرقانونی کریمی الساعد باید منحل شود که فرماندار ناچارا موافقت کرده و گروه ضربت را منحل اعلام می کند. مردم با شنیدن اعلام انحلال به سمت ساختمان گروه ضربت روانه شده و از افراد گروه می خواهند که ساختمان را ترک کنند که با مقاومت آنها روبرو می شوند. مردم لباس های فرم را از تن آنها در آورده و رهایشان می کنند. سپس وسایل موجود را تحویل ژاندارمری می دهند. در همین اثناء یکی از افراد گروه ضربت کریمی با اسلحه ی سرد مردم را تهدید می کند که با هجوم مردم ناچار به فرار می شود. مردم سپس در وسط شهر به انتظار کریمی می نشینند تا او را دستگیر کرده و تحویل مقامات دهند. ولی کریمی با اتومبیل خود موفق به فرار می شود. در ادامه ی این حرکت حق طلبانه، مردم خواستار تبدیل مجدد ساختمان زندان که محل استقرار گروه ضربت بوده، به مدرسه شده و ضمن گرفتن آن از رئیس آموزش و پرورش آن را به مدرسه تبدیل می کنند و فرزندان روستائیان قهرمان دوباره به کلاس می روند.

کریمی اکنون فراری است و مقامات ظاهرا اظهار داشتند اند که در پی تعقیب او هستند ولی انتظار مردم این است که مقامات جلوی این گونه خود - سری ها و اعمال ضد مردمی امثال کریمی را که بسیاری از مردم منطقه از او به عنوان "حاج ماشاء الله" منطقه یاد کرده و او را در ارتباط با حاج ماشاء الله قصاب می دانند، را بگیرند.

فشار و اختناق علیه دانش آموزان در شهرستانها

حمله ی ژ-۳ بدستان به متحصنین در خرم آباد

در تاریخ (۹/۳۰) در "خرم آباد" عده ای از مادران به عنوان اعتراض نسبت به اخراج غیرقانونی فرزندان خود (معلمین اخراجی) در محل آموزش و پرورش متحصن شده و خواستار رسیدگی به این مساله شدند.

در پی آمدن معاون آموزش و پرورش و قول رسیدگی به مساله ی مادران به تحصن خود پایان دادند. روز بعد (۱۰/۱) از ورود ۲ تن از دانش آموزان هوادار به دبستان ممانعت می شود که

به دنبال آن مادران مجددا همراه عده ی زیادی دانش آموز، دست به تحصن زدند ولی بد جای پاسخگویی مسئولین. عده ای چماق دار اجیر شده بد آنها حمله کرده و آنها را مورد هجوم قرار می دهند ولی چون با مقاومت متحصنین روبرو می شوند کمک خواستند و ۲ مینی بوس، چماق دار تازه نفس همراه عده ای پاسدار بد آنها پیوسته و با کلت اقدام بد تیراندازی زمینی می کنند که در نتیجه ۹ نفر مجروح می شوند که یکی از مجروحین بد نام "مژگان اسدیان" که از ناحیه نخاع مورد اصابت گلوله واقع شده بود، به شهادت می رسد. ۴ تن از مجروحین، از هواداران مجاهدین می باشند. در این حمله، ۴ نفر از هواداران نیز دستگیری شدند بعد از ظهر آن روز، حاکم شرع (صادقی) طبق معمول و بنا به وظیفه ی شرعی!! خود اظهار فرمودند که "متحصنین فرزندان فتودال ها هستند که به صورت گروه های خلقی آشوب می کنند و مدارس را بد تعطیل می کنند. و ما گفته ایم که در دبیرستان ها فعالیت سیاسی نباشد.

عده ای از مردم در گورستان حرم آباد جهت تشییع جنازه ی شهید جمع شدند که افراد سپاه آنها را متفرق می نمایند

احیاء

شیوه های آریا مهری

در سرکوب

دانش آموزان

در پی اقدامات گسترده مرتجعین برای بد تعطیل کشاندن مدارس، پائی برخی پاسداران به همراه چماق داران به حریم مقدس مدارس کشیده شده و آنها با تیراندازی و ضرب و شتم و دستگیری دانش آموزان، سعی می کنند با ایجاد جو ارباب و وحشت، هرچه بیشتر دانش آموزان مبارز را تحت فشار قرار داده و از نفوذ و گسترش آگاهی در میان آنان، جلوگیری نمایند. از قرار اطلاع در مدرسه ی راهنمایی سعادت بوشهر به دنبال اخراج یکی از دانش آموزان هوادار مجاهدین سایر دانش آموزان نسبت به این عمل انحصار طلبانه اعتراض کرده و دست به تظاهرات زدند که در نتیجه، مسئولین مدرسه مجبور به بازگرداندن وی می شوند. متعاقب آن در تاریخ (۹/۲۷) برخی از پاسداران جهت دستگیری هوادار فوق به خانه ی او می روند ولی بد علت بقیه در صفحه ۱۷

شهادت "داود سلیمانی" دست داشته است. امیر قنبری بعدا توسط مردم دستگیر و تحویل مقامات داده می شود. این حرکات همدارهای مکرر مجاهدین خلق و هم چنین همدارهای برادر مجاهد مسعود رجوی را به یاد می آورد که از همان آغاز انقلاب خطرات این گونه اعمال را کوشزد کرده و به ویژه بد این مساله ی مهم اشاره می کردند که اگر در مقابل این حرکات ایستادگی نشود و از طرف مقامات مسئول چاره جوئی نگردد در روزهای آینده ما شاهد اشکالی پیچیده تر و فاشیستی و سیاه این اعمال خواهیم بود. اکنون پس از طی یک سال و چند ماه از این همدارها، ما شاهد ارتقاء چماق داری از اشکال بدهم ریختن تجمعات نیروهای انقلابی با شعار "حزب فقط حزب الله" تا پرتاب نارنجک به سوی هواداران هستیم و در طی این پروسه ی ننگ آور تاکنون قریب به ۳۰ شهید تقدیم انقلاب کرده ایم. حال که به عیند ظهور تروریسم کور و اعمال سیاه فاشیستی را می بینیم، این سوال نیز برایمان مطرح است که چه کسانی را باید بانی و زمینه ساز ارتقاء چماق داری قلمداد کرد؟ آیا گروه ها و احزاب انحصار طلبی در پشت این جریانات بودند و آنها را هدایت می کردند و یا با ارگان های تبلیغاتی خود، این حرکات را به حساب مردم می گذاشتند و یا مقاماتی که علی رغم همدارهای بی پای و هزاران شکایت نامه که تمام رونوشت های آن موجود است، به هیچ کدام از آنها واقعی نگذاشتند و با سکوت خود عملا چماق داران را تشویق کردند؟ یا همه ی آنها؟ در همین جا باز از مقامات می پرسیم: اگر روزی هواداران، تصمیم گرفتند خود چاره ی چماق داران را بنمایند باز مقامات سکوت خواهند کرد؟ ما در آن روز خدا و خلق را به قضاوت می طلبیم.

در رابطه با این جنایت فاشیستی عده ای از مردم که شاهد این حرکت بودند، استشهادی را تهیه و امضاء نموده اند که به علت کمی جا از چاپ آن معذوریم.

مجاهدین داشته باشد، به سادگی دعاوی ارتجاعی فوق را رد کرده و حتی به آن خواهد خندید، بهر حال ببینیم واقعیت موضع و عملکرد مجاهدین چیست و این دعاوی تا چه اندازه بر آن منطبق است.

در این رابطه می‌پرسیم که در زمینه مبارزه بر علیه امپریالیسم آمریکا و افشای خطوط و توطئه‌های این دشمن اصلی خلق چه کسی و چه نیروئی به اندازه‌ی مجاهدین عمل کرده است؟ واقعیت این است که کارنامه و دساوردهای مجاهدین در تمام زمینه‌های تبلیغ، افساگری، آموزش، شکل و تربیت یک نقل عظیم ضد امپریالیسم، بسیار برابری از آنست که با چنین دعاوی نوحالی و کاسیکارانه بتوان منکر آن کردید. آیا جزاینست که از فردای قیام این مجاهدین بودند که بر علیه روند سازش و فراموش کردن دشمن اصلی با تمام وجود و توان خویش همدار دادند و عملاً نیز از هر اقدامی که در اینجهت می‌توانستند فروگذار نکردند؟ آیا بهای سنگینی که مجاهدین، درست از همان روز مجبور به پرداختن آن گردیدند برای کسی پوشیده است؟ و برآستی پرسیدنی است که آن روز "جبهه متحد ارتجاع" چه می‌کرد و کجا بود؟ البته جواب آن روشن است. آن روز و آنجا که دعوی مبارزه‌ی دیگر یک کالای معاملاتی و یا یک تردبان قدرت نباشد، این جبهه چیزی برای عرضه کردن نخواهد داشت. و البته مجاهدین نیز متقابلاً هوشیارتر و اصل‌تر از آنند که مبارزه‌ی واقعی ضد امپریالیسم را از مجیزگوئی قدرت حاکم و دربوزگی در آستان ارتجاع، باز نشناسند.

آقایان محترم! انقلاب ایران و مبارزه‌ی ضد امپریالیسمی یک واقعیت است. آن هم واقعیتی سرسخت که با لقل زبان و دعاوی بی‌مایه و توخالی نمی‌توان با آن روبرو گردید. به راستی اگر روزی امپریالیسم آمریکا و دست نشاندهانش پای در این میهن گذارند، چه کسی و چه نیرویی در برابر آنان خواهد ایستاد؟ و کفایت آن را خواهد داشت؟ بهتر است که حضرات رذیه نویس از ذهنیت‌های حقیر خویش بیرون آیند و آن چه را که مجاهدین

بر علیه امپریالیسم آمریکا تدارک دیده‌اند و آمادگی و ادراک و نیروی عظیمی را که بر علیه این دشمن اصلی خلق مهیا و متشکل کرده‌اند با آن چه محصول کار تمامی این جبهه است مقایسه نمایند. به خصوص که مرکز نقل این جبهه در موضع قدرت و برخورد از تمامی و حداکثر امکانات لازم برای هدایت یک مبارزه‌ی ضد امپریالیسمی بوده است. گذشته از همدی این‌ها کدام گام و کدام اقدام مثبت و به واقع بر علیه دشمن اصلی (و

معيار سازش از جانب حضرات

اگر ادعای کلی درگیری با امپریالیسم آمریکا را که برای مبارزه‌ی ضد امپریالیسمی به‌کار رفته است منها کنیم، دو مسأله‌ی مشخص باقی خواهد ماند: درهم ریختن لانه‌ی جاسوسی و قطع رابطه با آمریکا. در این رابطه اگر از رسوائی‌ها و سوء استفاده‌های حاصله از درهم ریختن لانه‌ی جاسوسی و آخر و

فقدان مواضع ضد امپریالیسمی مردم ویتنام تلقی کنیم! همان طور که گفتیم و در مطالب نقل شده از نشریات

جبهه‌ی متحد ارتجاع مشاهده گردید، مسأله‌ی دفاع مجاهدین از آزادی‌های انقلابی و تشجیات و حادثه - سازی‌های ناشی از تهاجمات انحصارطلبان به این آزادی‌ها محمل دیگری برای تبتراها و مطالب جبهه‌ی مزبور بر علیه مجاهدین خلق ایران است. آنان بی‌شرمانه ادعا می‌کنند که آزادی‌های مورد نظر

کسی ظالم و مظلوم صحنه‌ها را نمی‌شناسد؟ که حزب کذائی ادعا می‌کند: "مجاهدین خلق بار دیگر در آستانه‌ی تدارک و اجرای هفتمین توطئه‌ی امپریال- لیسم آمریکا علیه انقلاب، در دام تحریکات و حادثه - آفرینی‌ها و توطئه‌های ضد انقلاب، لیبرال‌ها و مائو - نیست‌ها افتاده‌اند و با شرکت خود در تحریکات و درگیری‌ها به ویژه در مدارس، عملاً آب به آسباب دشمن می‌ریزند" (نامه‌ی مردم شماره ۴۰۲ تاریخ ۱۰/۲)

بدیهی است که این فضاوت مضحک که بجای انحصارطلبان و باندهای اجبر شده و مسلح به سلاح‌های گرم و سرد آنان، مجاهدین خلق را آلت دست امپریالیسم قلمداد می‌کند، نه واقعیت را تغییر خواهد داد و نه مردم را خواهد فریفت. چنین نظرگاهی فقط می‌تواند کارنامه‌ی دروغ ورزی جبهه‌ی متحد ارتجاع و جریان رسوای یاد شده را سیاه تر سازد. اما نکته‌ی دیگری که جبهه‌ی متحد ارتجاع بدان توجه درستی ندارد، مسأله‌ی اقبال اجتماعی وسیع از خطوط و تحلیل‌های سیاسی مجاهدین است. اگرچه در عین حال

نکته‌ای که جبهه‌ی متحد ارتجاع بدان توجه درستی ندارد مسأله‌ی اقبال اجتماعی وسیع از خطوط و تحلیل‌های سیاسی مجاهدین است.

همه‌ی آنان به این واقعیت معترف بوده و نمی‌توانند آن را انکار نمایند. البته این اعتراف هرگز باعث آن نشده است که حضرات ذهنیت‌های نادرست خویش را با توجه به عینیت چنین جریان‌ی تصحیح نموده و تغییر دهند. حتی برخی بجای چنین کاری بسیار دلخور و به اصطلاح ناراحت هم هستند.

یکی از همین جریان‌ها که چهره‌ی اصلی آن از فرط خلوص مکتبی، و پاکیزگی خصلتی، و به دلیل فقدان یک نگرش انقلابی جامعه‌شناسانه، حتی مسائل سیاسی اجتماعی را نیز اغلب خصلت‌گرایانه بررسی کرده و بر اساس قانونمندی‌های حاکم بر روان‌شناسی فردی خویش در مورد آن قضاوت می‌کند، اخیراً مدعی شده است که:

"با این تاکتیک‌ها سازمان‌های مزبور و به ویژه سازمان مجاهدین، اعضاء و هواداران خود را در این - درگیری‌ها سرگرم می‌کنند تا فرصتی برای اندیشیدن - در بقیه در صفحه‌ی ۲۱

بقیه از صفحه‌ی ۴

"جبهه متحد ارتجاع" بر علیه مجاهدین خلق

مجاهدین از نوع سرمایه‌داری و لیبرالی است اما چه کسی این ادعا را باور خواهد کرد؟ و چه کسی مرزها و تفاوت‌ها و تضادهای ماهوی مواضع مجاهدین نسبت به فرهنگ و خواسته‌های سرمایه‌داری را نمی‌داند؟

گذشته از این، آنان وقیحانه ادعا می‌کنند که

عاقبت آن بگذریم، در این صورت حمایت و رابطه‌ی تأیید و تقویتی که مجاهدین به منظور تعمیق و اصالت بخشیدن به جریان تصرف لانه‌ی جاسوسی با آن برقرار کردند و هم چنین جواب‌های انقلابی! که دریافت نمودند، بر هیچ کس پوشیده نیست. در زمینه‌ی قطع رابطه با آمریکا هم دیدیم که علی‌رغم فریادهای مجاهدین از فردای انقلاب، این امپریالیست‌ها بودند که از قضا پیش‌تاز مبارزه‌ی ضد امپریالیسمی مورد ادعای آقایان گردیده و اقدام به قطع رابطه با ما کردند! در خصوص توطئه‌های پی‌درپی نیز باید گفت که هرکس کوچک‌ترین آشنایی با منتهای طمع‌ورزی و مطلوب‌های مورد پسند امپریالیست‌ها داشته باشد، نفس توطئه‌ها را نمی‌تواند به خودی خود دلیلی بر اصالت ضد امپریالیسمی بحساب آورد. حتی طمع‌ورزی حریصانه و چشم دوختن به توطئه‌گری از جانب امپریالیست‌ها در جای

مجاهدین هوشیارتر و اصل‌تر از آنند که مبارزه‌ی واقعی ضد امپریالیسمی را از مجیزگوئی قدرت حاکم و دربوزگی در آستان ارتجاع باز نشناسند.

خود می‌تواند نشانه‌ی از فقدان کفایت مدعیان مبارزه‌ی ضد امپریالیسمی در قطع امید آنان نسبت به بازگشت به حساب آید. چرا که اگر بخواهیم با چنین ملاکی به ارزیابی مسائل سیاسی بین - المللی بپردازیم باید قطع امید امپریالیست‌های آمریکا از خلق قهرمان ویتنام و عدم توطئه‌چینی‌های پیاپی بر علیه آنان را دلیلی بر سازش‌کاری و

نه برای رباکاری و کسب قدرت) بوده است که مجاهدین از آن حمایت نکرده باشند؟ کافی است مجموعه‌ی اعلامیه‌ها موضع‌گیری‌های مجاهدین در این زمینه مرور گردد. البته اگر در کارنامه‌ی قدرت‌طلبان و مرتجعین انحصارطلب کمتر اصالت و عملکرد واقعی ضد امپریالیسمی به چشم می‌خورد، گناه آن متوجه مجاهدین و مواضع انقلابی آنان نخواهد بود.

جالب است که همان جریان خوش سابقه‌ای که از آن به عنوان شاخص اپورتونیسیم یاد کردیم، وقتی در قعر مجیزگوئی، به مداحی مرتجعین می‌نشیند، علی‌رغم مهارت و سابقه‌ای که در توجیه‌کاری و مدیحه‌سرایی از آن برخوردار است، چندان چیزی رانمی‌تواند ارائه کند و تنها چیزی که در چهره و بیانش از اصلتی برخوردار است مودی‌گری عاجزانه و کاسب‌کارانه برای آب کردن یک جنس بنجل است:

"... حال می‌خواهد این رژیم در نبردی سخت با امپریالیسم آمریکا درگیر باشد، لانه‌ی جاسوسی آن را درهم بریزد، روابط خود را با آن قطع کند، توطئه‌هایی یکی از دیگری خطرناک‌تر را به مناسبت سازش‌ناپذیری خود پذیرا بشود... هیچ‌کدام از این‌ها این رژیم را "مشروعیت" و "ترقی‌خواهی" نمی‌بخشد!" (نامه‌ی مردم شماره‌ی ۴۰۲)

نمونه‌ای از کمک مردم به

توزیع کنندگان "مجاهد"

نامی زیر در رابطه با توزیع "مجاهد" به دستمان رسید. از آنجا که این مورد یکی از موارد همکاری و کمک مردم به توزیع کنندگان "مجاهد" می‌باشد. درج آن را اضافه بر ضرورت اطلاع دادن به خواهران (که خود نویسنده‌ی این نامه خواسته بود)، جهت ارتقا- احساس مسئولیت اعضا و هواداران خود مفید تشخیص دادیم.

صبح روز ۹/۲۵ یکی از اهالی محل که مرا می‌شناسد به مغازه‌ی من مراجعه نمود و دو ساک که حاوی نشریه‌ی "مجاهد" شماره‌های ۹۹ و ۱۰۰ بود را به من داد و گفت: "دیشب دو خواهر را دیدم که پاسدارها با لباس شخصی تعقیبشان می‌کردند من که رهگذر بودم مشاهده کردم که دو خواهر مزبور ساکها را زیر ماشینی که مقابل خانه‌ی ما بود گذاشتند و از آنجا دور شدند."

امروز صبح به همانجا مراجعه کرده و چون آنها را نمی‌بینند بدیکی از خاندها (غیر از منزل ما) مراجعه می‌کنند و سراغ ساکها را می‌گیرند. و بعد از شنیدن جواب منفی مابوس شده می‌روند من که همانشب ساکها را به منزل برده بودم وقتی متوجه

شدم آنها به منزل دیگری مراجعه کرده و در نتیجه ساکهایشان را پیدا نکردم. ابتدا نشریه‌ها را شمارش نمودم و همگی آنها را فروختم. زیرا فکر کردم در صورت نگهداری مدت زیادی طول بکشد و صاحب آن پیدا نشود و از تاریخ نشریات هم بگذرد.

اکنون مبلغ ۷۶۰ تومان وجه آنها را همراه این نوشته ارسال می‌دارم و از آن روزنامه می‌خواهم در صورت امکان این شرح را در "مجاهد" درج کند تا آن خواهرها متوجه شوند که نشریاتشان از بین نرفته و بلکه بدست مردم می‌رسیده است. در ضمن ساکهای خالی آن را تلاش می‌کنم به دست کسانی برسانم که در این راه فعالیت می‌کنند. در پایان به این بیکهای انقلاب اطمینان می‌دهم که مردم قهرمان ایران که حوانهای بسیاری را برای کسب آزادی هدید دادند و این روزها شاهد تعقیب و ضرب و شتم و زندان این فرزندان انقلابی هستند پشتیبان بیدریغ آنان خواهند بود.

"به امید موفقیت این فرزندان انقلابی در راه آرمانهای مجاهدین خلق ایران"

بقیه از صفحه ۵

ثقة الاسلام تبریزی فریادی...

وحشیان و کم نظیر آزادی - خواهان زند.

محررم سال ۱۳۳۰ (دی ماه ۱۲۹۰)، سربازان تزاری پس از یکا ولتیماتوم به دولت ایران، از صفحات شمال و شمال شرقی و شمال غربی وارد ایران شدند و محاصره و اشغال تبریز شدت گرفت. روسهای تزاری که از قبل خواستار خلع سلاح مجاهدین بودند، این بار تحویل گرفتن مجاهدان قفقازی را نیز به خواسته‌های خود افزودند و دست به قتل و غارت وحشیانه زدند. از ناحیه‌ی آزادی خواهان نیز مقاومت‌های پراکنده‌ای صورت گرفت که موجب خشم بیشتر اشغالگران گردید و به دستگیری عده‌ی زیادی از آزادی خواهان انجامید. ثقف الاسلام را به قنصل خانه‌ی روس جلب کردند و از او خواستند که از ناحیه‌ی مردم، خواستار حضور نیروهای روسی گردد؛ اما او به این ننگ تن نداد.

عصر روز عاشورا،

بقیه از صفحه ۲۰

"جبهه متحد ارتجاع بر علیه..."

خواهد شد و چنانچه قصد مشغول کردن اذهان و لاپوشانی خطاها و چرخشها در کار باشد با طرح مباحث غیر واقعی و تحلیل‌های پی در پی آبکی، بهتر می‌توان به مقصود رسید و در لابلائی حرفانی‌ها و بحث‌های روشنفکرانه و در بینابین نیروها و جریان‌های واقعی جامعه جا خوش کرد. و در صحنه‌ی سیاسی جامعه لولیدو به این‌الوقتی پرداخت. البته همچنانکه خود به علم الیقین می‌دانید این کار هم فقط در ابعاد محدود و در کوتاه مدت نه میسر است و نه در ابعاد وسیع و دراز مدت؛ آری اگر می‌بینیم متحدان ارتجاع به چنین موضعی در می‌غلطند و به چنین فضاحتی دچار می‌شوند؛ به آن خاطر است که انقلابی بودن و ضد امپریالیست بودن و داعیه‌ی نفی استثمار و جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی داشتن (که البته مدتی است حضرات مدعی، شعار جامعه‌ی بی‌طبقه‌ی توحیدی را رسماً کنار گذاشته‌اند!) با عافیت جوئی و مجیزگوئی قدرت و وفاداری به دیدگاه - های خرده سرمایه‌داری و یانچدید - نظرطلبی، یکجا جمع نمی‌شوند.

درباره‌ی مواضع و شی سیاسی آن که اکنون در همسویی با سرمایه‌داران لیبرال و همی نیروهای مخالفو یا ضد انقلاب قرار گرفته است، نیابند"

امت شماره‌ی ۸۷، ۲۴ آذر باید از ایشان پرسید که آیا اساساً جذب و حفظ حمایت اقشار وسیع اجتماعی، آن هم در بالاترین سطح و کیفیت آگاهی، با توسل به تشنج‌آفرینی و خادشه‌سازی می‌تواند میسر باشد؟ آیا چه چیز جز خطوط درست سیاسی می‌تواند موجب "اوج‌گیری" حمایت و اقبال وسیع اجتماعی از یک جریان سیاسی - انقلابی گردد؟ آن هم در حالی که از سیاست‌ها و توطئه‌های امپریالیستی گرفته تا قدرت‌های انحصارطلب داخلی همه او را دشمن اصلی تلقی کرده و برای انزوا و نابودیش پی در پی تمهید و توطئه علم می‌نمایند. آیا مردم و اقشار آگاه به چنین ادعای مضحکی نخواهند خندید؟ به راستی چه کسی هواداران مجاهدین را نمی‌شناسد؟ و مگر آنان از هواداران مجاهدین و تشنجات و تهاجمات مرتجعین متحد شما جز ضرب و شتم و شکنجه و زندان و شهادت چه نصیبی دارند؟ و مگر جز با آگاهی و اعتماد و جز بداعتبار صحت خطوط و شی سیاسی، می‌توان از این همه با جان و دل استقبال نمود؟ البته اگر نویسنده مطلب فوق، حتی یکی از وصیت‌نامه‌های شهدای و الامقامی را که در خانه‌ها یا انجمن‌ها - یشان به جرم هواداری از مجاهدین، مغزشان متلاشی شده است می‌خواند، چه بسا از تاریکی ذهن خویش بیرون می‌آمد و درباره‌ی مجاهدین و هوادارانشان چنین قضاوت نمی‌کرد و با این فضاحت بد دفاع از انحصارطلبان و مرتجعین حادثه‌ساز و جماع - داران جنایت‌کار بر نمی‌خواست.

ست. و آنان را آن هم با متهم ساختن مجاهدین، تبرئد و تطهیر نمی‌کرد.

عافیت جوئی

با مبارز دنیا امپریالیزم سازگار نیست

گذشتند از اینها بد رغم نظرگاه سطحی و خصلت کراباندی مدعی اگر انحراف و اشکال و نوسانی در کار باشد از قضا در میدان تلاطم و عمل اجتماعی هرچه زودتر بر ملا

مبارزه‌ی ضد امپریالیستی چیزی نیست که بتوان آن را ورد زبان کرد و بو سران با اربابان قدرت به مصالحه و ساخت و پاخت پرداخت. مبارزه‌ی ضد امپریالیستی راهی است که پیمودنش در صحنه‌ی سیاسی کنونی ایران هم جگر می‌خواهد و هم اصالت و هم کفایت و هم ریشه‌داری و هم ادراک عمیق انقلابی. و این‌ها همان چیزهایی است که "جبهه متحد ارتجاع" به غایت با آن بیگانه است. حقیقت اینست که در پس این دعاوی مطمئن که متاسفانه در پوشش و با آب و رنگ انقلابی - نمایی تبلیغ می‌شود، چیزی جز دروغ‌پردازی و قلب حقایق و توجیه نظرگاه‌های عافیت‌جویا - نهی ارتجاعی وجود ندارد. و مدعیان کذائی، هیچ قصدی جز تقرب به آستان قدرت از طریق حملد به مجاهدین ندارند. بدون شک این مدیحه‌سرایی هر قدر هم که به الفاظ و عبارات رنگ و وارنگ و چپ‌نمایانه آراسته شود، هرگز واپس‌مانند - گی تاریخی خرده سرمایه‌داری راست‌گرا و سنتی (و آغشته به مشابهت‌های غلیظ فئودالی) را تغییر نخواهد داد. و تنها تنها مجیزگویان را به همان سرانجام اربابان قدرت یعنی لعنت محتوم تاریخ گرفتار خواهد نمود.

خورشید یک حقیقت سوزان...

نالد شهر.

در دل خاموش و سرد شب

پرسید از نسیم هراسان که می‌گذشت

- گای قاصد سحر

ما را در این شبان

غیر از هراس و درد و غم و فقر و سوز نیست

آیا ترا خبر

از کاروان پرتپیش و شور روز نیست.

بشنید دیو تیرگی و گفت با غرور

- افسانه است روز

دیربست مرده‌است به زنجیر ما سحر

وین خیل ابلهان

خوش کرده‌اند دل که رسد صبح دلفروز

شب جاودانه است

شب بی‌گرانه است

ز آغاز بوده است و به انجام می‌رسد

غیر از حقیقت شب تاریک و دیرپای

هر گفته‌ی دگر خواب و فسانه است

* * *

نالد شهر و ریخت به دامات خود سرشک

بگریخت بادگولی،

با وحشت و هراس

اما...

فارغ ز گفتگوی شب و شهر در افق

ز آن‌ها که شب بگفت و یا شهر پرملا

بادرد می‌شنید

در قلب تیرگی گل خورشید شعلدور

باخشم می‌دمید

آتش گرفته بود افق‌ها و کاروان

همراه یک حقیقت سوزان و سرخ‌گون

از راه... می‌رسید

اسماعیل یغمائی

بقیه از صفحه ۳

● نامه مستند

یکی از دانشجویان پیرو خط امام:



ماجرای پشت پرده گروگانگیری

سابقه‌داری چون جهانگیری نیز یافت می‌شوند که قبلاً حضورناپا-کشان را در جریان بازجویی‌های "سعادت" شاهد بودیم. جالبتر اینکه این عده پس از آزادی (همه‌ی آنها بلااستثناء ظرف ۴۸ ساعت آزاد شدند) بطور دستجمعی به "وزارت امور خارجه" و "سفارت" برای دریافت حقوق‌هایشان مراجعه کردند!!

حاکمیت تحمیلی "شورای هماهنگی"

پس از این توضیح کلی به شرح بیشتری از هریک از قسمتهای فوق‌الذکر و تشریح شمای از عملکردهای تک‌تک آن‌ها می‌پردازم الف: شورای هماهنگی، این جمع که نقش راهبری و هدایت حرکت ما را به عهده داشت، آگاهانه و با اتخاذ تاکتیکهای مناسب (که بعداً جزئیات بیشتری از آنها را خواهم گفت) ما را در همان مسیر مطلوب جناح حاکم پیش می‌برد این عده برای استمرار و حفظ حاکمیت در دست خودشان از هیچ عملی فروگذار نمی‌کردند. انحصارطلبی و برخورد‌های خودکامه از ویژگیهای بارز این جمع بود. آنها با هرگونه سازماندهی کارها که کم شدن قدرت و نفوذشان را در پی داشت، تحت عنوان "روشنفکر بازی" و... مخالفت می‌کردند روشن است که این ضدیت با روشنفکران از این موضع بود که در حقیقت آنها از آگاهی دیگران وحشت داشتند. و هرگونه حرکت ترقیخواهانه را تحت این عنوان می‌کوبیدند. همانطور که بعداً نیز اگر کسی ابراز تمایل که نه، حتی مخالف سختگیریهای بیمورد نسبت به سایر نیروهای سیاسی بود، به او از جانب شورای هماهنگی مارک "دموکرات" می‌زدند. این عده به صراحت می‌گفتند که انقلاب ما بدون سازماندهی پیروز شده و بنابراین اینجا هم احتیاج به این حرفها نداریم. البته این استدلال برای اذهان ساده‌ای که هنوز عمق و محتوای قیام بهمن ماه ۵۷ را در نیافته بودند و نقائص و کمبودهای جدی که خود را در قالب مشکلات بی‌پایان ظرف این یکسال و اندی نشان

می‌داد، نمی‌دیدند تا حدود زیادی قانع‌کننده بود. من بعدها این مسئله را خیلی بهتر و روشنتر درک کردم که اگر انقلاب ما تنها یک نقص عمده داشته باشد، همان نداشتن سازماندهی و تشکیلاتی فراگیر بوده است. که بتواند این مردم جان‌برکف را رهبری کند. والا چرا می‌بایست به سادگی افرادی پس از انقلاب در مصادر کارها قرار بگیرند که من علاوه بر اینکه ماهیت سازشکارانه‌ی خیلی از آنها را از نزدیک در دوران قبل از قیام دیده بودم، حتی اینجانب شاهد اسناد ارتباطات آن‌ها بودم

توجیداید تئولوژیک خود کامگیها

با توجه به ویژگیهایی که شرح آن رفت و با انحصارطلبی که به خرج می‌دادند، کارها بزودی درهم می‌ریخت و آشفتگی و هرج و مرج امکان‌آدمه‌ی کارها را سلب می‌کرد. اینجا بود که سردمداران با پیش گذاشته و تلاشهایی در جهت رفع اختلافها و تضادها صورت می‌دادند. منتها از پیش معلوم است که وحدتی که سعی شود از بیرون و به ضرب

دانشجویان پیرو خط امام می‌گفتند: "انقلاب ما بدون هیچگونه سازماندهی پیروز شده و بنابراین اینجاست احتیاج به این حرفها نداریم!"

تحلیلهای آنچنانی تحمیل گردد، راه به جایی نخواهد برد. به عنوان مثال آقای "موسوی خوثینی" مخصوصاً پس از چند روزی که اختلافات در داخل بالا گرفت، جلسات سخنرانی مرتبی تشکیل می‌داد این سخنرانی‌ها که بیشتر بین دو نماز ظهر و عصر انجام می‌شد، ظاهراً در رابطه با صحبت‌ها و پیامهای امام بود ولی وی در این تفسیر و تحلیلهای هرچیزی که می‌خواست و می‌توانست می‌گنجاند تا شاید از این طریق آبی بر آتش تضادها و دعواها بریزد. و الحق که در کوتاه مدت موفق هم بود. به عنوان مثال وی در صحبت‌هایش هنگامی که سخن از ولایت فقیه و حدود اختیارات آن می‌رفت، می‌گفت

مشورتهای قلاسی

بدین ترتیب کم‌کم احساس می‌شد که منبع تغذیه‌ی شورا جای دیگری است، و می‌خواهند خطوط تعیین شده را به هر ترتیبی که ممکن است پیاده کنند و در این راه از هیچ شیوه‌ی غیراسلامی هم فروگذار نکنند. و این در حالی بود

"مردم ملاک نیستند، بلکه ولایت فقیه باید مورد نظر باشد". بلا واسطه‌ترین کاربرد این استدلال این بود که در جنگ و دعواهایی که معمولاً بین شورای هماهنگی که خود را نایب ولی فقیه می‌دید در می‌گرفت، تضادها به نفع شورای هماهنگی حل می‌شد. و یا به اصطلاح توجیه‌اید تئولوژیک که از مساله به عمل آمده بود، هیچکس حق دم‌زدن نداشت. ایشان علاوه بر صحبت‌هایی که بین دو نماز داشت، طی دو جلسه در هفته مسائل سیاسی را به اصطلاح تشریح می‌کردند از جمله صحبت‌هایی که در این جلسات مطرح می‌شد، یکی این بود که ایشان با اتکاء بر صحبت‌های امام مبارزات چریکی و مسلحانه‌ی قبل از انقلاب را با تمسخر نفی می‌کردند و... اگر کسی هم اعتراض می‌کرد گفته می‌شد که شما متأثر از گروهها هستید و

وای بموقتی که منبع اطلاعات و اخبار دولت مردان ما CIA باشد! آیا چه طرح‌هایی بر اساس این اطلاعات ریخته شده و اجرا شده و خواهد شد؟

این حرفهایی که می‌گوئید (منظور اعتراضات است) گفته‌های مارکسیست‌هاست!! بهرحال شورای هماهنگی از هر وسیله‌ای برای مشروع جلوه دادن حکمروایی خود استفاده می‌کرد. به عنوان مثال در مقابل اعتراض عده‌ای از بچه‌ها، اینگونه استدلال می‌کرد که امام بر همه‌ی ما ولایت دارد، آقای "موسوی خوثینی" هم که نماینده‌ی امام است بر ما ولایت دارد و ما (شورای هماهنگی) هم که نماینده‌ی آقای خوثینی هستیم

۲ رادیو در همان روز، همان اطلاعاتی که کذایی خوانده شد. معلوم شد که آقایان قبلاً اطلاعیه را نوشته و به رادیو داده و بعداً به اصطلاح مسئله را به شور و بحث گذاشته‌اند! بعدها زمانی که مسائل بیشتری برای من روشن می‌گشت، مشخص شد که در شورای انقلاب تضادی بین بنی‌صدر و روسای حزب جمهوری اسلامی وجود دارد. از آنجا که اعضای کمیسیون به دعوت بنی‌صدر به ایران می‌آمدند و خط حزب هم تضعیف بنی‌صدر بود، لذا به ایادیشان در جاسوسخانه، یعنی شورای هماهنگی دستور داده بودند که جلوی بنی‌صدر ایستاده و اطلاعاتی مبنی بر مخالفت با دیدار کمیسیون از گروگانها پخش کنند!! با این تفصیل شورای هماهنگی نمی‌توانست در میان اکثریت بچه‌ها از محبوبیتی برخوردار باشد. و در واقع اختلافات و تضادها از همان دو سه روز اول در جاسوسخانه بالا گرفت. گذشته از چند روز اول که ابتدای کار بود و استقبال مردم بسیار چشمگیر و بالطبع کمتر کسی به اینگونه مسائل توجه داشت، کم‌کم سروصدای بچه‌ها درآمد. ابتدائاً شکل کار بدینگونه بود که هریک از افراد شورا (که از دانشگاههای مختلف بودند) با بچه‌های دانشگاه خود، جلسات و نشست‌هایی ترتیب می‌داد. ولی پس از اینکه از این نشستها نتیجه‌ای عاید نشد، شورایی به نام "شورای بازو" تشکیل

شد. این شورای بازو تشکیل شده بود از ۸ نفر (۲ نفر از هر دانشگاه) که می‌بایست نشست‌های مستمر و مداومی با شورای هماهنگی داشته باشد. ولی هنوز ده روزی نگذشته بود که به بی‌محتوا بودن این شگرد هم پی‌بردیم. همه فهمیدند که اینهم شیوه‌ی تازه‌ای است برای عملکردهای انحصارطلبانه و دیکتاتورمآبانه‌ی شورای هماهنگی و وسیله‌ای است برای جواب ندادن به دیگران. زیرا به هیچیک از تصمیمات متخذه در این نشست‌ها عمل نمی‌شد. تازه این عده یعنی اعضای شورای بازو از کسانی بودند که از قدیم با افراد شورای هماهنگی روابط نزدیکی داشتند و خلاصه از یکجا سیراب می‌شدند.

طرح بعدی تشکیل جلسات عمومی بود که هم‌مدی دانشجویان مستقر در سفارت به اضافی شورا تشکیل می‌دادند. این جلسه‌ها بسیار تماشایی بود. درگیریها و جر و بحث‌ها که گاه به دعوا می‌کشید از رفتار معمول و همیشگی این مجمع‌های عمومی بود. چه در این جلسات و چه در جلسات مشابه دیگری که شورای هماهنگی برای به اصطلاح مشورت با بچه‌ها تشکیل می‌داد مسائل از حد موضوعات پیش پا افتاده فراتر نمی‌رفت. یکبار نشد که مثلاً خط ما در رابطه با افشاگریها مورد بحث قرار گیرد. تازه در رابطه با همین مسائل بسیار ساده و ابتدائی نیز اگر تصمیمات جمعی گرفته می‌شد و به تصویب عموم هم می‌رسید، شورای هماهنگی کوچکترین وقعی به آنها نمی‌گذاشت و به اصطلاح از یک گوش می‌شنید و از گوش دیگر خارج می‌کرد! در واقع تنها نتیجه‌ی این جلسات این بود که گفته شود "ما هم تصمیمات را با مشورت عموم می‌گیریم!" ولی اکنون کیست که نداند چه دست‌هایی آگاهانه و از پشت پرده هم‌مدی مسائل را توسط ایادیشان هدایت می‌کردند؟! در این جلسات من مطلب دیگری را هم بطور عینی تجربه کردم. و آن جناح‌بندی‌هایی بود که در درون هر سیستمی ممکن است وجود داشته باشد. معمولاً برخی بچه‌های دانشجویان جناح رادیکال و برخی دیگر جناح راست را تشکیل می‌دادند و بقیه بیشتر مواضع بینابینی داشتند و به اصطلاح جوشکار بودند. این اختلافات، خود را در تفاوت موضع‌گیریهای افراد در برابر جریانهای مختلف نشان می‌داد. البته منظورم از تقسیم‌بندی فوق این نیست که هرکس که مثلاً دانشجوی دانشگاه صنعتی بود مواضع مترقیانه‌تر بوده و یا بالعکس.

بقیه از صفحه ۲

باز هم قتل!

خون این شهیدان، دینی است برگردن ما و ما هرگز اجازه نخواهیم داد که این خونهای پاک هدر واقع شود.

آنهاییکه در مواضع مسوول قرار دارند و برای جلوگیری از این کشتارها کوشش نمی کنند و تمام آنهاییکه در مقابل آن سکوت میکنند و بدان رضا میدهند در این قتلها سهیمند چنانکه در زیارت عاشورا خوانده ایم... لعن الله قتلک و لعن الله امه سمعت بذلک فرضیت به... شکی نیست که هیچ قدرت و سلطنت و حکومتی برپایه ی قتل و کشتار پایدار نخواهد ماند.

اینک مجاهد شهید حمید رضائی، در میان ما نیست، اینک مجاهد شهید داود سلیمانی در میان ما نیست و دیگر شهیدانی که قربانی این چماقدارها و این جنایتها شده اند از شهید عباس عمادی تا شهید مصطفی زاکری، سرین رستی سیاوش شمس و غیره و غیره... اما قاتلها بنگرند که آیا کشتن شهید عباس عمادی توانست جلوی رشد دم افزون آگاهی های انقلابی و هواداری و گرایش

روزافزون انقلابیون این آب و خاک را به سازمان مجاهدین خلق متوقف کند؟ یزیدون لیطفوا نورالله بافواهمم والله متمنوره ولو کرده الکافرون خون این شهیدان دینی است برگردن ما و ما هرگز اجازه نخواهیم داد که این خونهای پاک هدر واقع شود ما با شهیدانمان از احمد رضائی تا حمیدرضا رضائی پیمانی خونین بسته ایم که در راه آنها و در ادامه ی این راه هرگز دچار تردید و توقف نشویم و هر روز مصمم تر از روز پیش در این راه با شکوه پیش خواهیم رفت تا به آرمانهای انقلابی شهیدیمان و به راههای و رستگاری خلقمان تحقق بخشیم و در این راه پیروزی با ماست چون "راه ما راه خداست و هدف ما توحید است و این را تاریخ نشان خواهد داد. چون تاریخ سیر تکاملش را طی خواهد کرد" وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

استقبال خونین

از جهانخواران آمریکائی

بقیه از صفحه اول

هنوز رسماً اعلام نشده، یکبار دیگر ماهیت فاشیستی و متجاوز آمریکا را نشان داده و روشن می کند که همانطور که در پیام اخیر برادر مجاهدان "مسعود رجوی" آمده است، هر قدر هم که در برابر آمریکا کوتاه بیائیم، آمریکا به علت ماهیت متجاوز خود مواضع سخت تری را در پیش خواهد گرفت. و نه تنها اساساً از دعاوی و تحریکاتش دست بر نخواهد داشت بلکه به آنها خواهد افزود. در واقع از همان وقتی که در آن شرایط خاص و علیرغم آنهمه اعتراض و مخالفت، بررسی مسالهای گروگانها در دستور کار مجلس قرار گرفت و شرایط آزادی گروگانها تصویب و اعلام شد، آمریکا بوی انعطاف و نرمش از جانب مقامات ایران استشمام نمود و کاملاً بدیهی بود که بر این اساس با دست زدن به یکسری بازیهای سیاسی، مواضع سخت تری در قبال ایران اتخاذ نموده و با تهدید و اعمال فشارهای بیشتر، حکومت ایران را به اعطای امتیازات بیشتری وادار کند. و دیدیم که در این جریان که متأسفانه هنوز چگونگی آن بعلت خودداری دست اندرکاران از افشای مسائل مربوطه برای مردم ما روشن نیست علیرغم

نرمشهایی که از طرف ایران به عمل آمد (و حتی از جانب یکی از بالاترین مقامات کشور نظری به این مضمون اعلام گردید که اگر آمریکا دچار مشکلات قانونی برای قبول شرایط اعلام شده باشد کمک می کنیم تا از این محظورات بیرون بیاید)، هنگامی که از طرف دولت رسماً اعلام شد که آمریکا می تواند گروگانها را از ایران ببرد، امپریالیستها باز هم در برابر تضمینهای درخواست شده، مواضع سخت تری اتخاذ کرده و عوض تن دادن به حداقل شرایط تعیین شده (که چیزی جز استرداد دارائیهای ایران نیست)، از باج خواهی توسط ایران دم می زنند و وزیر خارجه ی آمریکا در کمال بیشرمی ادعا می کند که ایران در ازاء هر گروگان ۴۶۰ میلیون دلار طلب می کند... عجبا! در کجای دنیا اگر کسی اموال و حقوق خود را طلب کند باج بگیر نامیده می شود؟! آری، این موضع گیری امپریالیسم آمریکا باز هم نشان می دهد که امپریالیسم ماهیت جهانخواری دارد و هیچ رابطه ی انسانی و مسالمت آمیز هم بین امپریالیسم و خلقها وجود ندارد و آنچه هست، یا اسارت است و یا نبرد.

موضع گیری تجاوزکارانه و قلدرمانه ی آمریکا باز هم نشان می دهد که آمریکا در رابطه با خلق ستم دیده ی ما به چیزی کمتر از "اسارت" راضی نیست و فقط به "تسلیم و سازش" چشم دوخته است. و با مشاهده ی کمترین کوتاه آمدن و نرمشها، فشارهایش را برای تحقق این رویای شوم بیشتر می نماید. بیخود نیست که جنایت پیشگان پنتاگون، اکنون از اشغال جزایر ایران و بمباران مناطق دم می زنند و یا مرتباً با علم کردن و پیش کشیدن ریگان و خشونت او، ما را تهدید می کنند! و اخیراً نیز بنظر می رسد که با انگشت گذاشتن روی چگونگی و محل نگهداری جاسوسان، مدعی بد رفتاری با آنان گردیده اند و چه بسا که بخواهند با زمینه سازی و آماده کردن افکار عمومی، محملهایی برای تهدید هر چه بیشتر و تجاوز بتراشند.

"مجاهدین خلق ایران" در رابطه با این تهدیدهای تجاوزکارانه، به جهانخواران بین المللی و امپریالیسم جنایتکار آمریکا هشدار می دهند که علیرغم تمامی مشکلات و مسائل درونی ایران، اینک در این میهن خونبار نسلی انقلابی به انتظار آنان نشسته است، تا با استقبالی خونین، گورستان هر چه وسیع تری برایشان تدارک ببیند و آنان را در همان لجنزاری که به دنبال شکست در ویتنام تا گردن بدان فرو رفته اند، تا فرق سر غرق نماید.

با تاکید بر این حقایق در رابطه با مسالهای گروگانها، ما بار دیگر هشدار می دهیم که کوتاه آمدن در برابر امپریالیستها، کوتاه آمدنهای هر چه بیشتر و نهایتاً تسلیم، سازش و اسارت را به دنبال خواهد داشت و تنها راه پرهیز از این دام، در پیش گرفتن رابطه ی "نبرد" با این دشمن بشری، و یک مبارزه ی اصیل و واقعی ضد امپریالیستی است، مبارزه های که نه فقط در حرف و شعار بلکه در واقعیت و عمل وجود داشته باشد. مبارزه های که تنها و تنها با اتخاذ سیاستهای مردمی و انقلابی و با تکیه بر نیروی لایزال خلق وجود داشته، پیش رفته و پیروز می شود.

مرگ برای امپریالیسم آمریکا زنده باد وحدت ضد امپریالیستی خلق مجاهدین خلق ایران ۵۹/دی/۲

سالروز آغاز عملیات مسلحانه "الفتح"

سال نومیسیحی مبارک باد

حلول سال نومیسیحی را به تمام مسیحیان جهان و به ویژه هموطنان زحمتکش مسیحی، تبریک و تهنیت می گوئیم. باشد که به همت همه ی رنجبران و انقلابیون جهان، خروش ظلم برانداز و یگانه ساز عیسی (ع) و تمام انبیاء و آزادگان تاریخ، در نبردی بی امان با امپریالیسم و استثمار و در جهت ایجاد جامعه های آزاد بی طبقات و توحیدی در سرتاسر گیتی زنده و وطنین افکن شود.

سازمان آزادی بخش فلسطین، اگرچه در ادامه ی راه پرفراز و نشیب جنگ مسلحانه، بارها و بارها به علت نوظلم های امپریالیسم و ارتجاع منطقه و ضعف های درونی، به شدت تضعیف گردید، اما هر بار استوارتر و آبدیده تر برخاست و فریاد خلق محروم فلسطین در جهان طنین افکن شد در سالروز آغاز عملیات مسلحانه ی "الفتح"، به روان پاک تمامی شهیدای خلق فلسطین که با آرمان "انقلاب تا پیروزی" به خاک و خون غلتیدند، درود می فرستیم و تداوم انقلاب فلسطین را، در فریاد مسلسل، تا آزادی فلسطین و رهائی تمام خلق های تحت ستم منطقه آرزو کنیم و بی شک این انقلابی تا پیروزی...

"فتح"، اگرچه از طرف دولت های عرب - که به نیروی خلقها اعتقادی نداشتند و قدرت را تنها در ارتش های رسمی و زردو بندهای سیاسی می جستند - با تمسخر و بی تفاوتی روبرو شد، اما در واقع سرآغاز حضور مستقل و متکی به خود خلق فلسطین، در مبارزه ی سرنوشت سازی بود که از میان آتش و خون، آزادی سرزمین مادری را نوید می داد شکست دولت های عرب در جنگ ژوئن ۶۷ و درخشش کم نظیر فدائیان فلسطینی در نبرد کرامه در سال ۶۸، امید توده های عرب و فلسطینی را، به میزان زیاد از دولت مردان عرب برید و جنبش فلسطین را به مثابه ی کانون آرمان و خلق های تحت سلطه ی منطقه، تثبیت کرد.

اول ژانویه سال ۱۹۶۵، خروش بمب های فدائیان فلسطین در سرزمین اشغال شده، فریاد خشم و نفرت خلق ستم دیده و آواره ی فلسطین را، برگوش صهیونیسم اشغالگر و امپریالیسم غارتگر فرو کوید و در دل این خلق قهرمان، بذرامیدی تازه کاشت. جنبش آزادی بخش فلسطین (فتح) در سال ۱۹۵۶ - و پس از آن که طی دو جنگ، ضعف دولت های عرب در مبارزه با اشغالگران فلسطینی آشکار گردیده بود - بنیان گذاری شد. مدت ۹ سال، این جنبش به کار سازمان دهی و آماده سازی پرداخت و در ژانویه ۶۵، با آغاز عملیات مسلحانه در فلسطین اشغال شده، اعلام موجودیت کرد. عملیات و اعلام موجودیت

نگاهی به اخبار و رویدادها

لغو راه پیمایی و بیان غیر رسمی علل آن

به دنبال جریانات مشهد و اصفهان و به موازات شکل گیری اعتراضات، هرچند پراکنده ولی گسترده مردم علیه انحصار طلبان، حزب حاکم تمام امکانات و نیروهای خود را برای مقابله با چنین جو اعتراض و ناراضی بسیج نمود.

ارتجاع حاکم وحشت زده از اوج گیری روزافزون آگاهی توده ها به فکر چاره جوئی و مقابله با ناراضی مردم برآمده و برای این کار تحت عنوان "دفاع از حریم مقدس روحانیت" و "ولایت فقیه"، تلاش کرد تا با جوسازی و به راه انداختن موج تبلیغات، هرگونه مخالفتی با شیوه های مادون ارتجاعی خود را به عنوان مخالفت با روحانیت و امام قلمداد کرده تا به این ترتیب خود را از معرض امواج آشکار حرکت آگاهانه مردم نجات دهد و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نکرده و از کاربرد تمام امکانات حکومتی و جنب حکومتی از رادیو و تلویزیون گرفته تا منبر و مسجد و محراب مصایقه نمود.

به هر حال با استفاده از این جوسازی ها که عمدتاً بر زمینه های از حادثه سازی های خود حصرات متکی بود، تلاش کردند تا هرگونه صدای اعتراض و مخالفت را (چه در داخل بافت حکومتی و چه خارج آن) در گلو خفه نمایند.

اوج این قضایا به اعلام راه پیمایی روز پنجشنبه می رسد که علی رغم این که تمام ارگان های تبلیغاتی پشت سر آن قرار گرفته بود و بیشترین تبلیغات حزب حاکم برای برگزاری آن مصروف می شد در آخرین روز لغو گردید.

صرف نظر از پیام لغو راه پیمایی روزهای بعد عللی در مورد لغو این برنامه از طرف شخصیت های مختلف مملکتی ابراز شد که در مجموع نشان می دهد که مثل همیشه آن چه در پشت پرده می گذرد اگر متصادم با ظاهر قضایا نباشد حداقل اختلاف زیادی با هم دارند.

آن چه در زیر می آید فقط بخشی از اخبار و دلایلی است که بعد از لغو راه پیمایی در مورد آن بیان شد، و مقصود از طرح این اخبار اینست که مردم قهرمان و آگاه میهن مان در مقابل هر آن چه که به طور رسمی و در ظاهر بیان می شود بتوانند به عمق قضایا که شاید بتوان آن را تا حدودی از اخبار بسته و گریخته روزمره به دست آورد پی ببرند و مصداق سخنان حضرت علی (ع) در مورد مردم انقلابی و آگاه باشیم که می فرماید:

ان اولیاء الله هم الذین نظروا الی باطن الدنیا اذا نظر الناس الی ظاهرها (نهج البلاغه کلام ۴۲۴)
(دوستان خدا و مردم انقلابی کسانی هستند که به عمق جریانات و باطن دنیا نگاه می کنند، در حالی که مردم ناآگاه فقط ظاهر آن چه را که می گذرد می بینند.)

شاید بطن و عمق اظهار نظرهای مربوط به لغو راه پیمایی قبل از هر چیز نشان دهنده این حقیقت باشد که برای همیشه نمی توان مردم را به دنبال هر منفعت و مقصدی کشاند و حتی اگر چنین قصدی به عزم جزم هم بدل شود و هر مقدار هم که روی آن سرمایه گذاری شود، وقتی که به واقعیت های عینی نزدیک شده و خود را برابر خواست های واقعی و آگاهانه توده ها بیابد محکوم به شکست و تلاشی است. و این خود جلوه دیگری از این حقیقت عام است که سرانجام اراده و منافع واقعی توده ها پیروز خواهد شد. به امید روزی که آگاهی روزافزون توده های مردم هرچه بیشتر توطئه های ارتجاعی و ضد انقلابی را خنثی نموده و انقلاب خون بار میهن مان را در مسیر راستین ضد امپریالیستی اثر استمرار بخشند.

* جمهوری اسلامی روز ۲۷ آذر به عنوان روز (۹/۲۴) - به دنبال اعلام بقیه در صفحه ۱۸

از سرویس خبری مجاهد



در شهرستانها چه میگذرد...؟

درگذشت تاسف بار
پدربیکی از هواداران
بر اثر شلیک گلولد
در زندان اهواز

حنیف نژاد و توقیف کلیدی اموال تعاونی حنیف و تعطیل کردن آن و نهایتاً حمله به درمانگاه حنیف نژاد و دستگیری مسئولین و بیش از ۸۰ نفر از برادران و خواهران هوادار توسط دادگاه انقلاب و تعطیل آن به زور ۳- و تیربار به بهانه های واهی غیر بهداشتی بودن، یکی از برادران به نام محمد کرد رنگه نیز به اتهام دفاع از درمانگاه در برابر هجوم عناصر مسلح، دستگیر و به همراه سایر برادران و خواهران به دادگاه انقلاب و از آنجا بدندان کارون منتقل می گردد. پس از مدتی بلا- تکلیفی قرار می شود تعداد کثیری از آنان آزاد گردند مشروط بر این که هنگام آزادی شان پدر یا مادر آنان به زندان مراجعده نموده و آنان را تحویل بگیرند. در تاریخ جمعه ۹/۱۹/۵۹ پدر محمد، آقای "حسین کرد رنگه" به زندان مراجعده کرده و در حالی که مشغول گفتگو با فرزندش در اتاق افسر نگهبان بود در اثر غفلت و

به دنبال شروع جنک تجاوزکارانه رژیم مستبد حاکم بر عراق و بصران شهر- های خوزستان و هم زمان با تشکیل ستاد مقاومت حنیف از طرف نیروهای مجاهدین خلق در اهواز به منظور کمک و امداد به مردم جنگ زده و ستم دیده در زمینهای پرشکی، حفر سنگر، ساختن پناهگاه و کار توضیحی برای بالا بردن روحیه مقاومت توده ای و هم- چنین اوج گیری اعمال روزافزون چماق داران و ژ- ۳ بدستان وابسته به محافل انحصار طلب و ارتجاعی نظیر حمله به چادرهای امداد پزشکی، حمله به ستاد و ضرب و شتم برادران و تیراندازی و مجروح نمودن چهار نفر از اعضای ستاد و غارت داروهای درمانگاه

سهل انگاری یکی از افسران زندان (به هنگام بازدید اسلحه کمری) تیری رها شده و به سینه ای او اصابت می کند که بلافاصله توسط مسئولین زندان به بیمارستان منتقل می شود و تحت عمل جراحی قرار می گیرد. مناسفانه علی رغم تلاش چندین ساعته پزشکان جراح معالجات موثر واقع نشده و عمر سراسر رنج او به پایان می رسد.

ساری:

گزارشی از پرتاب نارنجک بطرف هواداران مجاهدین و مردم، از سروی جماعت داران

در تاریخ ۲۹/۹/۵۹ در ساری، هنگامی که تعدادی از خواهران و برادران در کنار ساط کتاب فروشی خود، مشغول کار بودند، مورد مزاحمت تعدادی از اوباش قرار می گیرند. در این موقع یکی از چماق داران وابسته به انجمن اسلامی مدرسه طالبانی به نام "امیر قنبری" قصد پرتاب نارنجک به سمت هواداران می نماید. هواداران از نیت شوم او مطلع شده و همراه با عددای از مردم قصد دستگیری او را داشتند که نامبرده در کوجهای کمین کرده و نارنجک را به سمت آنها پرتاب می نماید. ترکش نارنجک ۷ نفر را مجروح نموده و به ششدهی چند مغازه ای اطراف نیز صدمه وارد می کند. گفته می شود یکی از اوباش مهاجم در جریان بقیه در صفحه ۱۹

**محکومیت
غیر عادلانه
۲۲ تن از
برادران مجاهد**

در صفحه ۱۸

از علاقه مندان تقاضا می شود که کمک های مالی خود برای "سازمان مجاهدین خلق ایران" را به حساب جاری شماره "۱۳۰۵ بانک صادرات واقع در پیچ شمیران واریز نمایند.

"مجاهد"
نشریه مجاهدین خلق ایران
سال دوم
آدرس: تهران ۱۶
صندوق پستی شماره ۱۶/۱۵۵۱

آخرین آمار زندانیان مجاهد

آبادان	۴۷	رضوان شهر	۱۳
آسنارا	۳	رودبار	۲
آمل	۲۴	رودسر	۶
ابهر	۱	زنجان	۸
اردبیل	۱۵	سبزوار	۵
اصطهبانات	۱	سلماس	۲
اصفهان	۱	سروستان	۱
امیدیه	۱	سعدآباد	۲
اندیمشک	۳	شاهرود	۳
اهواز	۲۰	شیراز	۱
اهر	۱	شوشتر	۲۹
ایران شهر	۱	شوش	۲
بابل و بابلسر	۳۱	صومعه سرا	۳
بrazجان	۱	فسا	۱
بروجرد	۱	فوس	۲
بجنورد	۶	قائم شهر	۲۴
بناب	۹	کرج	۲
بندر لنگه	۳	کرمان	۱
بندرعباس	۵	گرگان	۵
بوشهر	۳	لاهیجان	۱۹
بهشهر	۴۲	لنگرود	۱
نیریز	۱۰	مشهد	۲
تهران	۱۵۶	ماکو	۱
چهرم	۲	نهادند	۱
چالوس و نوشهر	۲۰	نیریز	۱
خرم دره	۳	هشتپر	۳
رامهرمز	۱		
رفسنجان	۱	جمع کل	۵۶۶
رشت	۱۴		